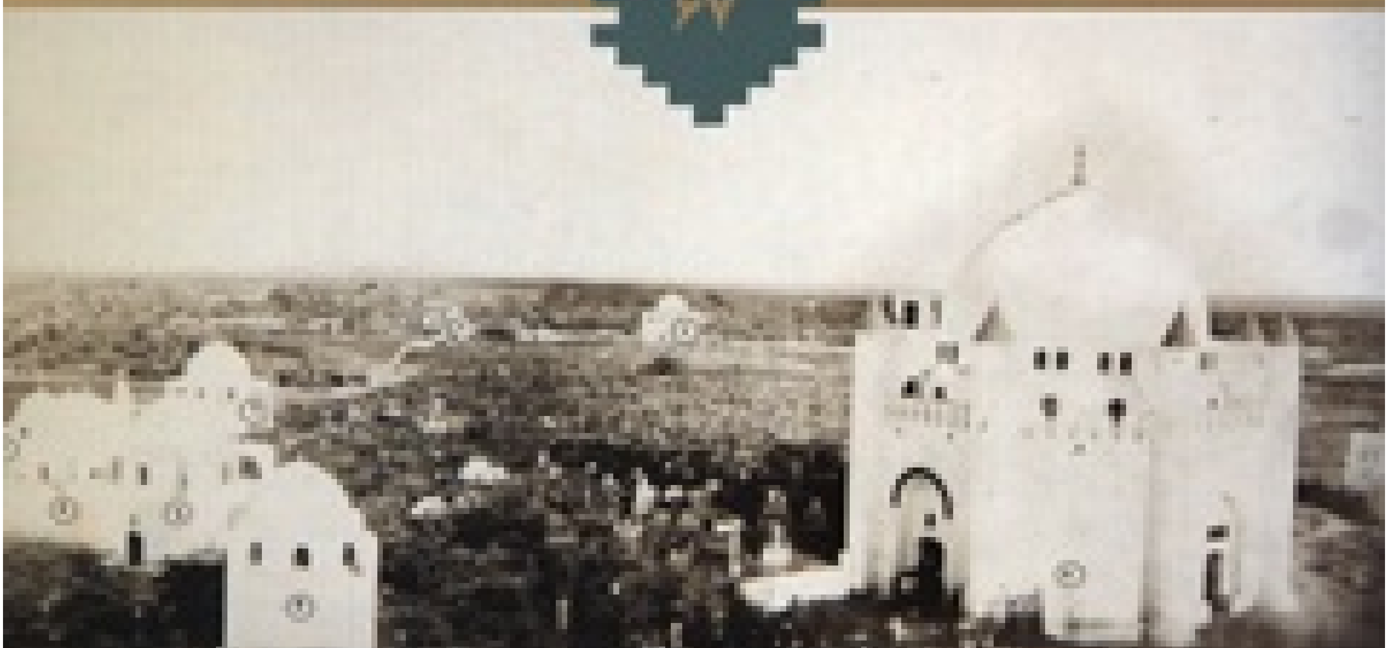
میقات حج

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

۶۷



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۶۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

اسرار و معارف حج

ویژگی های حج در قرآن

ص: ۶

ناصر شکریان

مقدمه

قرآن- معجزه جاودان الهی- چشمه جوشانی است که هرگز خشك نمی‌گردد. دریای بی‌کرانی که به عمقش نمی‌توان رسید. (۱) سفره گسترده‌ای که هر کس به اندازه ظرفیتش و به میزان تشنگی‌اش از آن بهره می‌گیرد. (۲)

کتاب عزیزی که در فتنه‌ها باید به آن پناه برد (۳) و در ارزیابی آرا و نظریات و تمایلات باید آن‌را محور قرار داد.

کتاب جاودانی که پا به پای زمان، جریان دارد. شگفتی‌های آن هرگز تمام شدنی نیست و نوآوری‌های آن تا ابد به کهنگی نمی‌گراید (۴) و تا روز قیامت کلامی است تازه و نزد هر فرد، شاداب و زنده خواهد بود. آهنگ نغمه‌های فرح بخش آن در هر زمان سخن تازه‌ای دارد و تشنگان را سیراب می‌نماید؛ (۵) اما هرگز از آن سیراب نمی‌گردند؛ (۶) دارویی که هیچ دردی با او باقی نمی‌ماند؛ نوری که هیچ ظلمتی با او جمع نمی‌شود. (۷) در عظمت قرآن همین بس که کلامی است از خداوند بزرگ و تراوشی است از علم بی‌انتهای او که هرگز فکر محدود بشر نمی‌تواند به همه اسرار و گنجینه‌های نهفته در آن دست پیدا کند. تو گویی قرآن اقیانوس ژرفی است که هرچه بررسی و تحقیق بیشتر، رموز و اسرار آن متجلّی‌تر می‌گردد.

از گنجینه‌های نهفته در کلام الهی، مراسم باشکوه حج است که هر چه بررسی و تحقیق در اطراف آن بیشتر گردد، معارف و رموز و اسرار آن آشکارتر می‌شود.

حضرت امام خمینی (رحمهٔ الله) احیاگر حج ابراهیمی در پیامی به حجاج بیت الحرام فرمود: «اندیشمندان و غوّاصان و درد آشنایان امت اسلامی اگر دل به دریای معارف آن بزنند ... از صدف این دریا، گوهرهای هدایت و رشد و حکمت و آزادگی را بیشتر صید خواهند نمود و از زلال حکمت و معرفت آن تا ابد سیراب خواهند گشت.» (۸)

پیامبر گرامی اسلام در یک بیان نورانی، حج را عصاره اسلام و معادل شریعت دانسته است؛ چنان که وارد است:

«والخامسهٔ الحج و هی الشریعهٔ». (۹)

همچنان که مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف خصال، ضمن اشاره به این روایت فرمود: «

قد جاء فی تعلیل الرسول للحج ضمن تعلیله لسائر الفرائض بانه معادل لتمام الشریعهٔ

». (۱۰)

پس حج نمونه و مدل کوچکی از اسلام بزرگ است. گویا خداوند متعال اراده نمود که اسلام را در همه ابعادش در یک عبادت جای دهد تا حاجی کل اسلام را یک باره تجربه نماید.

مرحوم صاحب جواهر در دائره المعارف فقهی شیعه، حج را این‌گونه تعریف نموده است:

«هو من أعظم شعار الإسلام، و أفضل ما يتقرب به الأنام إلى الملك العلام ... فهو حينئذ رياضهٔ نفسانيهٔ و طاعهٔ ماليهٔ، و عبادهٔ بدنيهٔ، قوليهٔ و فعليهٔ، و وجوديهٔ و عدميهٔ، و هذا الجمع من خواص الحج من العبادات التى ليس فيها أجمع من الصلاهٔ، و هى لم تجتمع فيها ما اجتمع فى الحج من فنون الطاعات ...

وعلى كلّ حال فللحج أسرار و فوائد لا يمكن إحصاؤها.

سپس فرمود: «

وانّ الحجّ المبرور لا یعد له شیء»؛ (۱۱) «هیچ چیز با حج برابری نمی‌کند.» سخن گفتن و قلم زدن درباره فریضه‌ای که آیینه تمام نمای اسلام و جلوه گاه شریعت است، کاری بس دشوار بلکه تمام نشدنی است؛ هم‌چنان که رییس مذهب شیعه، حضرت جعفربن محمد الصادق (ع) در پاسخ پرسش زراره- که پرسید: یا بن رسول الله چند سال است از شما درباره حج می‌پرسم، شما پاسخ می‌فرمایید؟- فرمود: ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال پیش از آدم به سوی آن حج گزارده می‌شود، آیا می‌شود مسائل آن در عرض چهل سال پایان پذیرد؟! (۱۲)

۱- قال علی ۷: «أَنْزَلَ عَلَیْهِالْکِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِیحُهُ وَ سِرَاجاً لَا یَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَ بَحْراً لَا یُدْرَکُ قَعْرُهُ ... وَ بَحْرٌ لَا یَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَ عُیُونٌ لَا یُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَ مَنَاهِلُ لَا یَغِیضُهَا الْوَارِدُونَ». رک: شرح نهج البلاغه، عبده، ج ۲

۲- «أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدُبَه اللهِ فَتَعَلَّمُوا مَأْدُبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُم» .. رک: میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۴

۳- «إِذَا الْتَبَسَتْ عَلَیْکُمُ الْفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ».

۴- «ظَاهِرُهُ أَنِیقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِیقٌ ... لَا تُحْصَی عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَی غَرَائِبُهُ ...»- چنانکه از امام رضا ۷ سؤال شد: «مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا یَزْدَادُ عَلَی النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلَّا غَضَاضَهً، فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِی کُلِّ زَمَانٍ جَدِیدٌ وَ عِنْدَ کُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ ...» رک: تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸

۵- علی ۷ در وصف قرآن فرمود: «جَعَلَهُ اللهُ رِیّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ ... وَ دَوَاءً لَیْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُوراً لَیْسَ مَعَهُ ظُلْمَهٌ» ر. ک: میزان‌الحکه، ج ۸ ص ۶۶

۶- قال رسول الله ص: «ولا یشبع منه علماؤه» میزان الحکمه، مج ۸، ص ۶۵

۷- علی ۷ در وصف قرآن فرمود: «جَعَلَهُ اللهُ رِیّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ ... وَ دَوَاءً لَیْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُوراً لَیْسَ مَعَهُ ظُلْمَهٌ» رک: میزان الحکمه، ج ۸، ص ۶۶

۸- حج در کلام و پیام امام خمینی، ص ۷۱

۹- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶

۱۰- خصال، ج ۲، ص ۴۴۷

۱۱- جواهر الکلام، ج ۱۷، صص ۲۱۸- ۲۱۴

۱۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲

ص: ۷

اما از باب

«ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه»

نوشته‌ای که در پیش رو دارید با بضاعت اندک در اهمیت حج تدوین شده و کوششی است اندک در جهت آشنا نمودن زائران خانه خدا با حج ابراهیمی، تا با آگاهی بیشتر در مراسم حج شرکت نمایند و این فرصت استثنایی را با انجام مراسم تشریفاتی و بی‌روح از دست ندهند. امید است مقبول درگاه حق واقع شود.

فصل اول: ویژگی‌ها و تأکیدها در چگونگی بیان تشریع حج

وَ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ). (۱)

حج از واجبات الهی است که در تمام ایام عمر یک‌بار با شرایطی ویژه واجب می‌شود و این آیه از آیاتی است که دلالت بر وجوب حج دارد؛ اما چگونگی بیان وجوب حج در این آیه کریمه، به‌گونه‌ای است که در هیچ یک از واجبات دیگر به چشم نمی‌خورد. بیان وجوب حج در این آیه، مانند بیان وجوب نماز و زکات نیست، بلکه به منزله میثاق و عهد الهی است که بر گردن همه انسان‌ها گذاشته شده است؛ از این رو تعبیر وجوب حج به سیاق خطاب امری، آن‌گونه که در مورد سایر عبادات بیان شده، نیست بلکه در قالب میثاق و عهد مخصوص الهی با اسم جلاله، در حالی که مقدم بر متعلّق خود گردیده، بیان شده است- که در هیچ یک از عبادات دیگر نمونه ندارد- چنان‌که امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«... وَ اعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ تَعالَى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَ لَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَمِيعِ الطَّاعَاتِ بِالْإِضَافَةِ إِلَى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

)». (۲)

پس حج، پیمان و عهدی است میان خداوند و بندگان او، هر طور که شده باید از عهده آن برآیند و به هیچ وجه از انسان‌های مستطیع ساقط نمی‌شود؛ به‌طوری‌که این عهد و میثاق با مرگ هم ساقط شدنی نیست و اگر خودش معذور شد، باید نایب بگیرد.

مطلب قابل توجه دیگر در این آیه، این است که: به جای «

لَمْ يَحُجّ

» یا «

مَنْ تَرَكَ الْحَجَ

» از کلمه کفر استفاده شده و بدین طریق ترک حج مساوی با کفر عملی معرفی گردیده است؛ این در حالی است که چنین تعبیری در مورد هیچ ترک واجبی در آیات قرآن نمونه ندارد. (۳)

علاوه بر این، ذکر استغنا- که دلالت بر نهایت خشم خداوند و خذلان تارکین حج دارد- با ضمیمه تأکید «إِنَّ» و اسم ظاهر «الله» به جای ضمیر و تعبیر إِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ به جای «

إن الله غنی عنهم

»- که نوعی تعمیم را می‌رساند- همه این‌ها اهمیت و جایگاه ویژه حج را می‌رساند.

چنان‌که استفاده از جمله خبری برای تشریع وجوب حج، به جای صیغه امری، (۴) به خصوص به صورت جمله اسمیه (۵) آن هم با تقدم خبری که اسم ذات است، در قالب «

لفلان علیّ کذا

» که به قول بعضی از مفسران، از بلیغ‌ترین الفاظ در افاده وجوب است، (۶) به انضمام این که در تشریع حج ابتدا فرمود: عَلَى النَّاسِ

سپس آن را تخصیص به مستطیع زد، که نوعی توضیح و تفصیل بعد از ابهام و اجماع، آن‌هم در قالب بدل، (۷) توجه به همه این نکات، شدت اهتمام قرآن نسبت به امر حج را اثبات می کند که در هیچ یک از عبادات دیگر سابقه ندارد. (۸)

جالب توجه این که همه این نکات در ضمن یک آیه به کار برده شده. در ضمن، از تقدم خبر (لله) بر مبتدأ (حج البیت)، حصر استفاده می‌شود؛ یعنی فقط برای خدا انجام پذیرد.

فصل دوم: جامعیت حج و گستردگی ابعاد آن

۱- آل عمران: ۹۷

۲- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۵

۳- در فرهنگ قرآن، تنها به منکر خدا و اصول دین کافر اطلاق نشده است، بلکه در سه مورد دیگر هم کفر اطلاق شده است: تارک حج، رباخواران، ساحران- بقره: ۱۰۲ و ۲۷۵

۴- بسیاری از اصولی‌ها معتقدند که جمله خبری در دلالت بر وجوب تأکید بیشتر از صیغه امر دارد.

۵- جمله اسمیه از نظر علمای «معانی و بیان» دلالت بر دوام و ثبات دارد.

۶- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۳۷۴

۷- بدل در حکم تکرار مبدل شده است و این نوعی تأکید را می‌رساند.

۸- اکثر این نکات از کتب تفسیری: صافی، ج ۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳؛ روح المعانی، ج ۴، صص ۱۳ و ۱۴؛ تفسیر کبیر، ج ۸، صص ۱۶۵ و ۱۶۶؛ تفسیر فرقان، ج ۴، ص ۲۷۳

ص: ۸

از چیزهایی که دلالت بر اهمیت فوق‌العاده و منحصر به فرد حج دارد، وجود ابعاد مختلف و منافع وسیع و احیاناً متضاد حج است که این چنین وسعت و گستردگی در هیچ یک از عبادات دیده نمی‌شود و این از مختصات حج است.

خداوند متعال در خطاب به حضرت ابراهیم (ع) فرمود: مردم را دعوت به حج نمایید تا منافع خود را در آن بیابید؛ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ ... لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ. (۱)

عمومیت و گستردگی حج از اطلاق منافع و تکثیر آن- که دلالت بر تکثیر منافع یا تنویع منافع دارد- استظهار می‌شود که مفسران با تعبیرهای گوناگون به این وسعت اشاره کرده‌اند. بعضی گفته‌اند: «نوعی منافع دینی و دنیوی است که در هیچ یک از عبادات دیگر به چشم نمی‌خورد». (۲) برخی دیگر نوشته‌اند: «حج محلّ تلاقی تمام دنیا وآخرت مسلمانان است.» (۳) وگروه دیگر گفته‌اند: در آیه مبارکه، «منافعهم» و یا «المنافع» به کار برده نشده تا تصور نوعی خاص از منافع به ذهن تداعی نکند. (۴) هم‌چنان که مرحوم صاحب جواهر در این باره فرمود:

» –

الحجّ ... ریاضهٔ نفسانیّهٔ و طاعهٔ مالیّهٔ، و عبادهٔ بدنیّهٔ، قولیهٔ و فعلیهٔ، و وجودیهٔ و عدمیّهٔ ...

– و هذا الجمع من خواص الحجّ من العبادات التی لیس فیها أجمع من الصلاهٔ، و هی لم تجتمع فیها ما اجتمع فی الحج من فنون الطاعات ....

– و علی کلّ حال فللحج أسرار و فوائد لا یمکن إحصاؤها

«. (۵)

همچنین مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای در این زمینه فرمود:

«فریضه حج از جمله تکالیف نادری است که در آن، ابعاد متعدد و متنوّع مربوط به زندگی فرد و سلوک جمعی به شکل با شکوه و دارای تأثیر عمیق در تن و جان و اندیشه و نیز در منش و روش آدمی گنجانده شده و درست گزاردن آن می‌تواند او را به توفیقات بزرگی در همه عرصه‌های مادی و معنوی نایل سازد.» (۶)

پس حج در میان عبادات الهی از همه باشکوه‌تر و گسترده‌تر و دارای ابعاد گوناگون است که در هیچ عبادت دیگر در یک جا جمع نشده است. بنابراین اگر بخواهیم جان و روح ما تصفیه شود، اگر بخواهیم صحنه مرگ و معاد در جان ما ریشه بدواند، و فرهنگ غنی اسلام در جوامع مسلمین تقویت یا احیا شود و هر گونه ریشه فرهنگ استعماری و وابستگی از جوامع مسلمین زدوده و به جای تفرقه و نفاق بذر اتحاد کاشته شود، اگر بخواهیم بنیه اقتصادی کشورهای اسلامی تقویت گردد و استقلال و حاکمیت و حریت و حمیت دینی عینیت یابد، اگر بخواهیم به فریادهای مظلومانه پاسخ داده شود و از مشکلات سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی یک دیگر آگاه و در رفع آن تلاش شود و در یک کلمه اگر بخواهیم دین و دنیای ما استوار بماند بهترین موقعیت موسم حج است؛ چنانکه نبی مکرم اسلام فرمود: »

مَنْ أرادَ دُنْیا وَ آخِرَ فَلْیؤُمَّ هَذَا الْبیتَ

«. (۷)

فصل سوم: حج دعوت همگانی- فراخوان عمومی

أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ (۸)

همه فرایض و واجبات اسلامی متوجه مؤمنین است، چنان که در مورد روزه فرمود: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ. (۹)

یا درباره نماز فرمود: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِٔ .... (۱۰)

اما امتیازات حج این است که متوجه عموم مردم است؛ یعنی حج مثل نماز و روزه و ... نیست که متوجه مؤمنان فقط باشد، بلکه همچون پرستش خدا، یک اعلان عمومی است:

یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ. (۱۱)

۱- حج: ۲۸

۲- تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۷؛ کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲

۳- سید قطب فی ظلال، ج ۴، ص ۲۴۱۸

۴- الفرقان، ج ۱۷، ص ۶۵

۵- جواهر الکلام، ج ۱۷، صص ۲۱۴ و ۲۱۸

۶- گزیده‌ای از پیام مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به نماینده‌اش جناب آقای محمدی ری شهری.

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۸

۸- حج: ۲۷

۹- بقره: ۱۸۳

۱۰- مائده: ۶

۱۱- بقره: ۲۱

ص: ۹

چنان‌که حضرت ابراهیم (ع) بعد از بازسازی کعبه مأمور شد که اعلان عمومی در میان مردم بنماید و أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ سر دهد. (۱)

هم چنان که وجوب و تشریع حج هم متوجه ناس و مردم است (

وَ لِلهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ

) (۲) تا آنجا که بعضی از مفسرین در توضیح این آیه گفته‌اند، به جای (

وَ لِلهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا

). به کار برده شده (۳) تا اشعار به علّیت وجوب حج داشته باشد که «هو کونهم ناساً» (۴) چنان که قبل از این جمله هم فرمود: (

وَ هُدیً لِلْعالَمین

). و ظاهراً به خاطر همین عمومیت بوده که وقتی این آیه مبارکه نازل شد، پیامبر مکرم اسلام سران کسانی که معتقد به مبدأ بودند- یهود- نصاری- مجوس- صابئی- مشرکین و مسلمین- را جمع نمود و این آیه را بر آنها تلاوت کرد و فرمود خداوند حج را بر شما واجب نموده است. شاهد دیگر بر عمومیت حج، این است که خداوند متعال اصل و بنای کعبه را برای مردم قرار داده است:

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ. (۵)

و برای تأکید بیشتر فرمود: جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ .... (۶)

از سوی دیگر در بیان فواید و آثار حج بازتکیه بر ناس شده است:

جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ.

أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ ... لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ.

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ.

بلکه امام رضا (ع) در این زمینه فرمود: «

وَ مَا فِی ذَلِکَ لِجَمِیعِ الْخَلْقِ مِنَ الْمَنَافِعِ ... وَ مَنْفَعَةُ مَنْ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ مَنْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مِمَّنْ یَحِجُّ وَ مَنْ لَّا یَحِجُ

». (۷)

یعنی خیرات و برکات حج نه تنها شامل زائران، بلکه شامل همه مردم است؛ چه آنها که در مراسم حج شرکت کرده‌اند و چه آنان که حضور نیافته‌اند.

بنابراین، حج یک امر عمومی است و منافع و آثار و فواید آن اختصاص به گروه خاصی ندارد و همه مردم نسبت به آن یکسان‌اند:

جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ. (۸)

هم چنانکه کعبه ملک هیچ کسی نیست، بلکه خانه آزاد خداست و همه مردم در آنجا یکسان‌اند، گویا منزل خود آنهاست از این رو، می‌توانند نماز را در آنجا تمام بخوانند و هیچ کس هم حق جلوگیری از ورود کسی را ندارد: وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیم. (۹)

پس، از آیه الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ دو نتیجه گرفته می‌شود:

حرم متعلق به همه است مختص گروه و مذهب خاصی نیست.

تقدم عاکف (۱۰) بر بادی (۱۱) توجیهی ندارد، پس کسی حق ندارد عبادت مسلمین را در چارچوب یک مذهب منحصر نماید و عقاید دیگر مذاهب مسلمین را محدود سازد و آزادی عمل در عبادت را از آنها سلب کند، چنان که حضرت امام خمینی (رحمهٔ الله) در این زمینه فرمود:

«هیچ شخصی و رژیمی و طایفه‌ای حق تقدم در آن را ندارد. اهل بادیه و صحرانشینان و خانه بدوشان با عاکفان کعبه و شهرنشینان و دولت مردان در آن یکسان‌اند. این بیت معظم برای ناس بنا شده است.» (۱۲)

فصل چهارم: ویژگی حج از جهت مکان

۱- حج: ۲۷

۲- آل عمران: ۹۷

۳- در اصطلاح وضع الظاهر موضع المضمر گفته می‌شود که فوایدی در کتب معانی بیان برای آن ذکر شده است.

۴- روح المعانی، ج ۴، ص ۱۳

۵- آل عمران: ۹۶

۶- حج: ۲۵

۷- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۲

۸- حج: ۲۵

۹- حج: ۲۵

۱۰- عاکف کسی است که در مکه اقامت گزیده است.

۱۱- بادی کسی است که برای به جا آوردن حج به مکه آمده است و از اهالی مکه محسوب نمی‌شود؛ چنان که علی ۷ در این زمینه فرمود: «فَالْعَاكِفُ مُقِيمُ بَادِی الَّذِی يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ»، نهج البلاغه، نامه ۶۷

۱۲- حج در کلام و پیام امام خمینی ۱ ص ۱۴

ص: ۱۰

فریضه حج از جهت مکان برگزاری، دارای ویژگی‌های خاصی است که در هیچ یک از عبادات دیگر وجود ندارد و آن ویژگی‌ها عبارتند از:

الف) نخستین معبد و با ارزش‌ترین مکان در روی کره زمین؛

ب) خانه خدا؛

ج) کانون توحید؛

د) تجلی‌گاه نشانه‌های روشن الهی؛

ه) منطقه امن بین الملل؛

د) پناهگاه عمومی.

الف) نخستین معبد و با ارزش‌ترین مکان در روی زمین؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ. (۱)

قرآن کریم کعبه را به عنوان نخستین خانه توحید و با سابقه‌ترین معبد عمومی در روی کره زمین معرفی نمود. هیچ معبدی پیش از کعبه مرکز عبادت خدا نبوده است و کعبه به خاطر سابقه‌اش بر بیت المقدس ترجیح یافت و قبله جهانیان گردید و خداوند این سابقه را به عنوان مزیتی در پاسخ ایراد و طعن یهود در تغییر قبله ذکر می‌نماید؛ بر اساس شأن نزولی که در کتب تفسیری فریقین در ذیل آیه مبارکه نقل شده، یهودی‌ها در برابر تغییر قبله، عکس العمل نشان دادند و گفتند: «

إنّ بيت المقدس أفضل من الكعبة و أحق بالاستقبال، و ذلک لأنّه وضع قبل الكعبة و هو أرض المحشر، و قبلة جملة الأنبياء

». (۲)

در پاسخ به این ایراد، آیه مذکور نازل شد که کعبه به خاطر سابقه‌اش تقدم بر بیت المقدس دارد و قبل از کعبه هیچ معبدی در روی زمین وجود نداشت و الّا اوّلیت این آیه باطل خواهد شد، و به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی ظاهر اطلاق آیه این است که کعبه اولین مسجد جهانی است که هیچ پیامبری غیر از کعبه قبله نداشته است، از آنجا که طبق آیات ۳۱ و ۵۸ و ۵۹ مریم، همه انبیا سجده می‌کردند و نماز داشتند ناچار به سمتی بوده، اگر بگوییم قبله غیر از کعبه بوده با اطلاق آیه سازگاری ندارد. (۳)

مراد از اوّلیت

اقوال و توجیهات مختلفی نقل شده است: أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ؛ «

هو أوّل مسجد وضع للعبادة فی الأرض»؛ «هو أوّل بيت ظهر على وجه الماء عند خلق السماء و الأرض»؛ «أوّل بيت بناه آدم فی الأرض».

و اوّلیت در فضل وشرف؛ (۴) قدر متیقّن از اوّلیت، با عنایت به سیاق آیه و اطلاق آن و بعضی روایات، اوّلیت در معبد عمومی و فضل و شرف خواهد بود، چراکه:

اولًا: این آیه هم چنان که اشاره شد در پاسخ به اعتراض یهود در مورد تغییر قبله نازل شد، از آنجا که در اعتراض آن‌ها، هم سبقت زمانی و هم فضل و شرف برای بیت المقدس ذکر شده بود، این آیه هم که در پاسخ آنها است لااقل هر دو را در بر خواهد داشت.

ثانیاً: با عنایت به این که سیاق در بیان مزایای بیت الله است، پس مقصود اصلی از ذکر اولیت بیان فضیلت است و از آن جا که صرف قدمت تاریخی دلیل بر فضیلت چیزی نمی‌شود و نفاست و قداست به ارمغان نمی‌آورد، پس یک چیز دیگر هم باید در کنار این قدمت تاریخی باشد تا باعث ارزش شود و آن در این‌جا معبد بودن است؛ چنان که غالب مفسران، اعم از خاصه و عامه، در تفسیر وُضِعَ لِلنَّاسِ گفته‌اند مراد وضع بیت برای عبادت مردم است؛ (۵) زیرا که وُضِعَ لِلنَّاسِ در مورد کعبه معانی غیر از این نخواهد داشت. مؤید آن، روایتی است از علی (ع) در فرموده است:

«... ولکنّه کان أوّل بیت وضع لعبادهٔ الله» (۶)

۱- آل عمران: ۹۶

۲- تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۵۱ و مجمع البیان ذیل آیه با تفاوتی مختصر.

۳- میقات حج، شماره ۴

۴- کشاف، ج ۱، ص ۳۸۶؛ تفسیر کبیر، ج ۸، صص ۱۵۳ و ۱۵۴

۵- المیزان؛ روح المعانی؛ کشاف؛ صافی، تفسیر کبیر، ذیل آیه.

۶- در المنثور، ج ۲، ص ۲۶۵

ص: ۱۱

شاهد دیگر اطلاق کلمه عتیق بر بیت الله (۱) است. عتیق در لغت به چیزی گویند که هم قدمت تاریخی دارد و هم از قداست برخوردار است. (۲) از این رو، به چیزی که یکی از این دو را نداشته باشد عتیق اطلاق نمی گردد.

پس کعبه با سابقه‌ترین معبد و با ارزش‌ترین مکان، در روی زمین است؛ جایی که از سالیان بسیار دور انبیا و اولیا و بندگان خدا در آنجا به عبادت خدا مشغول بوده‌اند و آن فضا را با عبادت خود معطّر و منوّر و قداست بخشیدند؛ مکان مقدسی که واضع آن خداوند متعال است، چون که در جمله «

وضع للناس

» نایب فاعل مردم قرار داده شده است، پس واضع کسی غیر از مردم خواهد بود.

ب) خانه خدا

در بحث قبل اثبات شد که کعبه اولین معبد عمومی در روی زمین و با ارزش‌ترین مکان است؛ اما مشخص نگردید که این خانه متعلق به کیست. در این بخش با استناد به آیات الهی استنباط خواهد شد که کعبه خانه خداست: وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ ...؛ (۳) وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ .... (۴)

در عظمت این خانه همین بس که خود خداوند متعال در این دو آیه آن را مبارکه، به خودش نسبت داد و این تنها خانه‌ای است که به خداوند اسناد داده شده و در جای دیگری حضرت ابراهیم (ع) این خانه را به خداوند منان نسبت داد؛ رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ. (۵)

از آن‌جایی که عظمت و عزت خداوند قابل تصور نیست، خانه‌ای را که خود خدا به خودش نسبت داد هم قابل تصور نخواهد بود از این رو دو تن از بهترین بندگان خود- یعنی ابراهیم و اسماعیل- را مأمور تطهیر آن کرد؛ چرا که این خانه متعلّق به اوست هر کسی نمی‌تواند آن را تطهیر کند؛ چنان که مشرکین به احترام این خانه حق ورود در آن، بلکه نزدیک شدن به آن را ندارند: إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ. (۶)

بلکه مسلمانان و مؤمنان هم بدون جواز عبور و لباس احرام و رمز مخصوص حق ورود ندارند و اگر به اشتباه عبور کردند باید برگردند. اگر به موسی خطاب شد: فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً (۷)؛ «ای موسی این سرزمین مقدس طوی است، کفش‌هایت را درآور.»

اما زائر خانه خدا هنوز به وادی مقدس (کعبه) نرسیده، بلکه فرسنگ‌ها مانده، باید کفش و کلاه و ... را در آورد؛ زیرا خانه، خانه خداست و به خاطر همین خانه است که منطقه حرم، امن الهی و مقدس و محترم شمرده شده که شامل شهر مکه و بخشی از اطراف آن می گردد و دارای احکام و خصائص ویژه‌ای شده است.

پس کعبه خانه (۸) خداست و سفر حج حرکت به سوی بیت الله است. از این رو هرکس در رو روی کره زمین بخواهد به زیارت خانه خدا برود، باید آهنگ حج کند و از آنجاکه سفر حج الی‌الله است، هرکس بخواهد صاحبخانه را با چشم دل ببیند، باید از نزدیک مهمان او شود؛ مگر می‌شود کسی به مهمانی برود، آن هم مهمانی چند روزه و بر سر سفره اکرام او بنشیند، اما وجود میزبان را احساس نکند و با چشم دل نبیند؛ هم چنان که حسین بن علی (ع) در دعای عرفه فرمود: «

عَمِیَتْ عَیْنٌ لَا تَرَاکَ

». ج) کانون توحید

وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۹)

از وقوع نکره در سیاق نهی- که مفید عموم است- برداشت می‌شود که جایگاه کعبه بر توحید صرف بنا شده است که هیچ نوع

شركى؛ اعم از شرك جلى و خفى در آن مكان نبايد راه داده شود و از سوى ديگر با توجه به اين كه كلمه «أن» در أَنْ لَا تُشْرِكْ بِی أن مفسّره است؛ يعنى اين جمله، تفسير تبوئه

۱- وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتيقِ، ح ۲۹

۲- مقاييس اللغه.

۳- بقره: ۱۲۵

۴- حج: ۲۶

۵- ابراهيم: ۳۷

۶- توبه: ۲۸

۷- طه: ۱۳

۸- اين اضافه، اضافه تشريفيه است؛ يعنى: براى بيان شرافت و فضيلت كعبه به خدا نسبت داده شده است، مثل: شهرالله و كتاب الله، و الّا خداونـد منزه از صـفات اجسـام است و ازطرف ديگر اين نهايت لطف خداونـد به بنـدگانش است كه نقطه‌اى را معين كنـد و به خودش نسـبت داده و بندگان خود را دعوت كند تا از نزديک ميهمان او شوند و آن‌ها را مورد اكرام قرار دهد؛ چنان كه مولى على ۷ فرمود:

«الْحَاجُّ وَ الْمُعْتَمِرُ وَفْدُاللهِ وَ حَقٌّ عَلَى اللهِ تَعَالَى أَنْ يُكْرِمَ وَفْدَهُ وَ يَحْبُوَهُ بِالْمَغْفِرَةِ». بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۸

۹- حج: ۲۶

ص: ۱۲

می‌باشد، فهمیده می‌شود که هدف از جای دادن ابراهیم در این مکان، برای این بود که تنها خدا پرستیده شود و هیچ چیزی شریک او قرار نگیرد. پس هدف از تبوئه (جا دادن ابراهیم) این نبود که این مکان، محل سکونت او شود. در دنباله این آیه، به هدف دیگری برای تبوئه ابراهیم (ع) اشاره می‌کند و می‌فرماید: وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ ...؛ یعنی نه تنها ابراهیم، هیچ چیز را در این مکان نباید شریک او قرار دهد، بلکه باید برای زائران و طواف کنندگان کانون توحید احداث نماید و از هرگونه مظاهر شرک و کفر و هر چه شائبه غیر می‌رود پاکسازی نماید، تا بندگان او در کنار خانه‌اش فقط به او بیندیشند و او را عبادت کنند و درس توحید بیاموزند.

پس در این آیه کریمه دو چیز هدف تبوئه ابراهیم (ع) در کنار خانه خدا قرار داده شد، یکی نفی و دیگری اثبات، اولی مربوط به شخص ابراهیم (ع) است که هدف از اسکان او این است که هرگز به او شرک نورزد و اساس خانه را بر توحید استوار کند و بعد از این که خودش موحد شد، باید این خانه را طوری پایه‌گذاری کند که خالی از هرگونه شائبه شرک و کفر باشد تا دیگران هم فقط او را عبادت کنند. شاهد دیگر بر این‌که این مکان کانون توحید است، استعمال ضمیر متکلم وحده (بی- بیتی) در دو جای این آیه آمده است؛ یعنی خداوند با ضمیر متکلّم وحده به خودش نسبت داد (یعنی خانه خداست). پس تنها باید خدا پرستیده شود و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، بیت را به خود نسبت داد تا بفهماند که این خانه مخصوص عبادت من است نه چیز دیگر. (۱)

و به تعبیر بعضی از مفسران: «

إضافة البيت إلى نفسه، يعنى لا يليق أن يعبد فيه غيره

». (۲)

و احتمالًا نام گذاری کعبه به «بیت عتیق»، (۳) اشاره به همین مطلب باشد که این خانه آزاد است و کسانی صلاحیت طواف و عبادت به گرد بیت عتیق را دارند که از بند عبودیت غیر خدا آزاد شوند و فقط سر به آستان خدا فرود آورند. (۴)

مؤید دیگر، تکرار «

لا شريك لك لبّيك

» در تلبیه می‌باشد؛ یعنی از آنجاکه حاجی قصد ورود به سرزمین توحید و تجلّیگاه توحید دارد، از اوّل باید اساس کار خود را بر توحید و نفی غیر بنا کند؛ همچنان که شاید وجه استحباب ورود به مسجد الحرام از باب بنی شبیه- محل دفن بت هبل در فتح مکه- برای همین جهت باشد که این خانه از آنجاکه کانون توحید است، ابتدا باید غیر خدا را لگدمال کرد و سپس وارد آن شد.

د) تجلی گاه نشانه‌های الهی

فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا .... (۵)

در این خانه نشانه‌های روشن الهی از توحید و معنویت و نبوت و امامت و ایثارگری‌ها و زندگی سراسر مبارزه حضرت ابراهیم (ع) به چشم می‌خورد که قدم به قدم آن، یادآور آیات و نشانه‌های فراوان الهی است که هر کس بخواهد این آیات را ببیند، باید آهنگ این خانه کند و از طرف دیگر باید بکوشد این آیات را در جان خود ببیند و همچون هاجر بعد از سعی و تلاش، به چشمه‌ای دست یابد.

مراد از آياتٍ بَيِّناتٍ (۶) چیست؟

مفسران در تفسیر «آیات بینات» اختلاف دارند: گروهی، در تعیین مصادیق آیات بینات نظریاتی داده‌اند که خیلی مهم نیست؛ زیرا از قبیل بیان مصادیق است و هر مفسّری بعضی از مصادیق آن را ذکر کرده و ادعای انحصار آن را هم ندارد. گروه دیگر، نظریاتی در موارد آیات بینات دارند، مواردی که در آیه کریمه آمده، و آن سه قول است:

بعضـی از مفسـران گفته‌انـد: در این آیه، تنهـا یکی از آیات بینات، که مقام ابراهیم (ع) باشـد، ذکر شـده است؛ اما از آنجاکه آیات جمع و مقام ابراهیم مفرد آورده شده، چند توجیه آورده‌اند:

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸

۲- المنار، ج ۱، ص ۴۶۶

۳- وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ- ثم محلّها الی البیت العتیق، حج ۲۹ و ۳۳

۴- جرعه‌ای از بیکران زمزم، ص ۵۸

۵- آل عمران: ۹۷

۶- تـذکر دو مطلب خـالی از فایـده نمی‌باشـند: الـف) مراد از آیه امر خـارق العـاده نیست چـون که معنـای آیه، نه در لغت و نه در اسـتعمال قرآن، منحصـر در این معنی نمی‌باشد؛ بلکه مراد علامت و نشانه‌ای است که دلالت بر خداوند و صفات او داشته باشد. ب) در مقـام ابراهیم ۷ از جهت ادبی چهار احتمال داده شـده است- خبر برای مبتـدا محـذوف (احـدها مقام ابراهیم ۷)- مبتدا برای خبر محذوف (منها مقام ابراهیم ۷)- بدل بعضی از کل یا عطف بیان، روح المعانی، ج ۴، ص ۵

ص: ۱۳

الف) مقام ابراهیم به منزله آیات بینات است؛ ماننـد خود ابراهیم که به منزله یک امت مطرح شـده است: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلهِ ... (۱)

از این رو آلوسی در توضیح آن گفت: «

صحّ بيان الجمع بالمفرد بناءاً عَلَى اشتمال المقام على آيات متعدّدة

» بعد گفته است: اگر چه مقام در ظاهر یک آیه است اما چند آیه را در خود جمع کرده است؛ از جمله «

أثر قدميه في الصخرة- غوصهما فيها إلى الكعبين- إبقاءه على ممرّ الزمان ... حفظه على الأعداء دون سائر آيات الأنبياء

.» (۲)

و یا گفته‌انـد: تعـداد آیاتی که در مقام ابراهیم وجود دارد، این است که مقام، هم دلالت بر قـدرت خداوند دارد هم نبوت حضـرت ابراهیم (۳)، و هم می‌رساند که دین پیامبر اسلام بر دین ابراهیم استوار است.

توجیه دیگر این که مقام مصدر است، از این رو جمع بسته نمی‌شود. پس مقامات ابراهیم (ع) مراد است. (۴)

ب) در این آیه مبارکه دو مورد از آیات بینات آمده است: «

مقام إبراهيم

»، «و من دخله كان آمناً»

؛ یعنی نعمت امنیت هم به عنوان یکی دیگر از آیات بینات ذکر شـده، هم چنان که خداونـد متعال در موارد دیگر امنیت را به عنوان یکی از نعمتهایش به رخ مشرکین کشیده است:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ. (۵)

وجود نعمت امنیت در سرزمینی که مردم آن ربوده می‌شدنـد، دلالـت بر قـدرت خداونـد دارد پس چرا به باطـل ایمان می‌آورنـد و نعمت را شکر نمی‌گزارند و مؤمن به خدا نمی‌شوند. این قائل در توجیه جمع بودن آیات گفته است: اگر چه مقام وامنیت تثنیه است و آیات جمع، اما

«لفظ الجمع قد يستعمل في الأثنين».

(۶)

ج) این قول از همه معقول‌تر است و احتیاج به توجیه‌های قول اول و دوم ندارد و آن این است که بگوییم: سـیاق آیات در مقام بیان مزایـای بیت الله است، همچنـان که در آیه قبـل در مقابل اعتراض یهود به برتری بیت المقـدس بر کعبه سه امتیاز و برتری برای کعبه ذکر کرد: أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ .... مُبارَكاً ... هُدىً لِلنَّاسِ تـا در دنبـاله آن هم، یکی دیگر از مزایـای کعبه را بیـان کنـد: فِيهِ آيـاتٌ بَيِّناتٌ که خانه خـدا را به عنوان تجلی گاه آیات روشـنش معرفی کرده است و سـپس سه آیت از مهم‌ترین آیات را آورده است: (۷)

۱. مقام ابراهیم ۲. تقرير الأمن فيه- من دخله كان آمناً، توضیح این دو مطلب در ضـمن اقوال پیشین بیان شد ۳. و إيجاب حجّه على الناس المستطيعين وَ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ.

تذکر چند نکته

الف) ذکر این سه نشـانه و علامـت در آیه مورد بحث به معنـای انحصـار آیـات بینـات در این سه نیست، بلکه از باب ذکر مهم‌ترین آنهـا است چنان که مفسران آیات دیگری هم ذکر کرده‌انـد، ماننـد: زمزم، صـفا و مروه، حجر اسـماعیل، حجر الأسود، دوام و بقای خانه خدا در طول تاریخ در برابر دشمنان سرسخت و ....

هم چنان که از امام صادق (ع) در مورد این آیات سؤال شد- فرمود:

«مقام إبراهيم حيث قام على الحجر، فأثّرت فيه قدماه، و الحجر الأسود، و منزل إسماعيل». (۸)

مرحوم علامه طباطبایی هم در ذیل این روایت گفت:

«و فى هذا المعنى روايات أخر، و لعل ذكره هذه الأمور من باب العد و إن لم تشتمل على بعضها الآية». (۹)

ب) بنابر قول سوم، باید برای دو جمله آخر، کلمه «أن» در تقدیر گرفت تا بدل یا عطف بیان برای آیات بینات شود؛ یعنی:

«مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْت.»

سپس به عنوان اختصار، «أن» حذف شد. پس معنای آیه چنین می‌شود:

«مقام إبراهيم و أمن من دخله و حجّ البيت من استطاع إليه سبيلًا»

(۱۰) .

۱- نحل: ۱۲۰

۲- روح المعانی، ج ۴، ص ۵ و ۶

۳- روح المعانی، ج ۴، ص ۵ و ۶

۴- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰

۵- عنکبوت: ۶۷

۶- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰

۷- مخترالمیزان، ج ۳، ص ۳۵۲؛ مختر رشید رضا در: المنار، ج ۷، ص ۸؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۶؛ تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰ به عنوان قولی ذکر شده است.

۸- فیض کاشانی، صافی، ج ۱، ص ۳۵۸؛ نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷

۹- المیزان، ج ۳، ص ۳۵۶

۱۰- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰

ص: ۱۴

اما مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: این تقدیر بنا بر قول سوم لازم نیست.

پس کعبه تجلّیگاه آیات روشن الهی، یادآور مبارزات و بندگی قهرمان توحید و تسلیم و رضای محض اسماعیل، ایثار و فداکاری مهاجر و صبر، و بردباری وصف ناشدنی رسول الله (ص) مبارزات وحماسه‌های بی‌نظیر پرچم‌دار عدل و توحید، امیر المؤمنین (ع) و یادآور شکنجه شدن اصحاب رسول الله (ص) و بالأخره مکانی که سیزده روز اقامت در آن سیزده سال خاطرات زمان رسول الله (ص) را به همراه دارد؛ از این‌رو حضرت امام (رحمة الله) فرمود:

«جای‌جای این سرزمین محل نزول و اجلال انبیای بزرگ و جبرئیل امین و یادآور رنج‌ها و مصیبت‌های چند ساله‌ای است که پیامبر اکرم (ص) در راه اسلام و بشریت متحمّل شده‌اند ...». (۱)

بنای کعبه یادآور ایثار و هجرت ابراهیم، (۲) اخلاص این پدر و پسر، (۳) کوه صفا ومروه، وتلاش و سعی هاجر است. کعبه یاد می‌آورد دعوت عمومی پیامبر بر فراز جبل النور را، نزول قرآن و جبرئیل امین را و مولد علی- یکی از معجزات الهی- و بالأخره قدم به قدم آن، یادآور آیات و نشانه‌های فراوان الهی است.

و) منطقه امن بین المللی

مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً. (۴)

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً. (۵)

بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست که بزرگ‌ترین نعمت برای هر انسان و جوامع انسانی، وجود محیطی امن و مطمئن است که افراد آن جامعه، باکمال صفا و صمیمیت، به دور از هر نوع نفرت و تمایزات و تجاوزات در کنار هم بسر برند که تحقق چنین جامعه و مرکزی از آرزوهای دیرینه بعضی از دانشمندان؛ از زمان افلاطون تا عصر تمدّن بوده و هست؛ چنان که سازمان‌ها و جوامع بین المللی با تمام وسعت و خرج سنگین، در صدد تحقق چنین آرمانی هستند؛ اما تاکنون راه به جایی نبرده‌اند و از سوی دیگر ضرورت چنین منطقه و مکانی با توجه به دنیای پرآشوب و هیجان، که شعله جنگ و نزاع و تفرقه سراسر عالم را فرا گرفت، برهیچ شخصی پوشیده نیست؛ اما خداوند متعال طبق حکمت متعالیه‌اش قرن‌ها قبل، منطقه‌ای را در یک نقطه زمین برای چنین اهداف مقدسی تأسیس و تأمین نموده که در هیچ جای دنیا چنین امنیتی وجود نداشته و ندارد؛ به حدی که حتی شکار حیوانات بلکه نشان دادن آن با گوشه چشم ممنوع است، آن هم در منطقه‌ای که یُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ امنیتی که باعث سکون قلب و آرامش خاطر گردد. (۶)به خصوص با عنایت به آیه دوم که جهت مبالغه از مصدر استفاده شده (۷) و وصف برای بیت قرار گرفته است تا دلالت بر امنیت خالص و واقعی بکند؛ چون که «آمناً» با «أمناً» با یکدیگر فرق دارند.

به علاوه، توجه به اطلاق «آمناً» با «أمناً» در هر دو آیه، ما را به مطلب دیگری رهنمون می‌کند که مراد، امن از دنیا و آخرت است؛ چنان که امام صادق (ع) در توضیح امنیت بیت الله فرمود:

«من أمّ هذا البیت و هو یعلم أنّه البیت الذی أمره الله عزّ و جلّ به، وعرفنا أهل البیت حق معرفتنا، کان آمنا فی الدنیا و الآخرة». (۸)

مؤید این روایت دو دسته دیگر از روایات است که دسته‌ای بر امن دنیوی، دسته دیگر بر امن اخروی دلالت دارند. (۹)

این تأمین الهی در حقیقت پاسخ به دعاهای مکرر حضرت ابراهیم در مورد امنیت آن منطقه است که خود حکایت از اهمیت این نعمت می‌کند، به خصوص با توجه به دعاهای هفت‌گانه ابراهیم (۱۰) که اولین درخواست خود را همین نعمت قرار داده (۱۱) تا آنجا که این دعای امنیت را مقدم بر توحید و دوری از بت‌پرستی (۱۲) نمود؛ همچنان که خداوند در بیان عظمت این نعمت فرمود:

۱- حج در کلام و پیام امام خمینی، ص ۱۳

۲- رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ.

۳- ربنا تقبل منا ... بقره: ۱۲۷

۴- آل عمران: ۹۷

۵- بقره: ۱۲۵

۶- الامن، طمأنیه النفس و زوال الخوف. مفردات راغب

۷- وصف به للمبالغه: روح المعانی، ج ۱، ص ۳۸۷

۸- صافی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۹

۹- صافی، ج ۱، ص ۳۶۰، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۹

۱۰- ابراهیم، آیات. ۳۵ تا ۴۱

۱۱- وَ إِذْ قالَ إِبْراهیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنا.

۱۲- وَ اجْنُبْنی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنامَ.

ص: ۱۵

أ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً. (۱)

و درجای دیگر فرمود:

أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ. (۲)

خداوند متعال در یک سرزمین بحرانی که در همه جا کشتار و غارت بود، منطقه‌ای را در امنیت قرار داد، در حالی که در بیرون این منطقه، انسان‌ها ربوده می‌شدنـد و از آن جا که این نعمت بزرگ احتیاج به شـکرگزاری عملی و اعتقادی داشت، فرمود: آیا به جای شکر و ایمان آوردن به خـدا، سـراغ باطل می‌روید و به نعمت خدا کفران می‌ورزید، آن هم در خانه خدا در کانون توحید به سـراغ بت و صنم می‌روید: بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً ... وَ جَعَلُوا لِلهِ أَنْداداً. (۳)

هم چنـان که در این عصـر، خیلی از افراد به جـای شـکر این نعمت به دنبـال بت‌های شـرق و غرب به راه افتادنـد وَ جَعَلُوا لِلهِ أَنْـداداً سپس در دنباله آیه چنین نتیجه می گیرد:

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ .... (۴)

آیا ظلم و ستم از این برتر تصور می‌شود که انسان به جای شکر نعمتِ ایمان آوردن به خداوند، در بیت الله و کانون توحید به سراغ غیر الله برود که این بـدترین نوع کفران نعمت است. پس کعبه: ۱. مرکز امن بین المللی است ۲. به عنوان یکی از نعمت‌های بزرگ الهی در قرآن به شـمار رفته است؛ نعمتی که شرط اساسی و عامل اولیه برای شکل گیری و قوام هر جامعه است ۳. مظلومان تاریخ از سراسـر عـالم می‌تواننـد در ایـن نقطـه جمـع می‌شونـد و بـه دور از هر گـونه وحشـت، فریـاد خـود را بـه گـوش جهانیـان برساننـد تا چاره‌اندیشـی شود و وجود چنین امان خانه‌ای تأثیر زیادی در جلوگیری از ظلم و تجاوز دارد که جهان بداند چنین جایی وجود دارد که به داد مظلوم و بی‌پناه رسیدگی خواهد کرد ۴. وجود چنین مرکزی فتح باب مذاکرات و رفع مخاصمات بین دول و ملل اسلامی خواهد شد ۵. تکرار و تشکیل این کنگره در هر سال نوعی آموزش تعلیم عملی امنیت به مسلمین عالم است تا نمونه‌هایی برای همه ایام سال و ایام عمر در طول زندگی باشد.

جمع بندی

از آنجاکه خداوند متعال کعبه را امان‌خانه عمومی قرار داد، پس هیچ فردی و گروهی حق نا امن کردن این مکان مقدس را ندارد؛ مراد از امنیت، امنیت تکوینی وتشـریعی و دنیوی و اخروی است واحتمالًا تکوینی قبل از اسلام هم وجود داشت آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ اما تشریعی بعد از اسلام اضافه شد مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً.

بر همه مسلمین فرض و لازم است که از فرصت مناسب و بی‌نظیر برای رفع تفرقه و مخاصمات، به نیکوترین وجه استفاده نمایند.

ه) مرجع و پناهگاه عمومی

وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً. (۵)

از آنجاکه آیه در مقام یادآوری یکی از نعمت‌ها به پیامبر اسـلام یا مردم است (۶) و با ضمیر متکلّم مع الغیر آن را به خودش نسبت می‌دهـد و از سوی دیگر لفـظ مثابه هم مطلق و هم با تاء مبالغه (۷) ذکر شـده و از ناحیه دیگر مثابه لفظی است که معنای وسـیعی به همراه دارد؛ به طوری که بعضـی از مفسـران تا دوازده معنی برای آن ذکر کرده‌انـد (۸) که توجه به همه این‌هـا ولفظ «الناس» سـبب توجه بیشتر به مثابه بودن خانه خـدا خواهد شد؛ خانه‌ای که ملجأ و مرجع و پناه‌گاه همه مردم قرار داده شد، مکان مقدسـی که نفع و ثواب مـادی و معنوی به همراه دارد، خـانه‌ای که محـل بـازگشت و توبه ازگناهـان فردی و اجتمـاعی است و باعث تنبّه و بیـداری از هرگونه غفلت و لغزش و سبب سیراب از آب حیات زندگی خواهد شد.

۱- قصص: ۵۷

۲- عنکبوت: ۶۷

۳- ابراهیم: ۳۰ تا ۳۸

۴- عنکوبت: ۶۸

۵- بقره: ۱۲۵

۶- «اذکر یا أیّها الرسول أو اذکر یا أیّها الناس».

۷- روح المعانی، ج ۱، ص ۱۷۸

۸- تفسیر فرقان، ج ۱ و ۲، ص ۱۳۷

ص: ۱۶

تردیدی نیست که جامعه بشری به هنگام بروز اختلافات و تعدّیات احتیاج به چنین ملجأ و مرجع بین المللی دارد که از یک سو متعلق به گروه و طایفه و دولت خاصی نباشد و از سوی دیگر مورد احترام همگان باشد؛ چنین پناه‌گاهی در هیچ نقطه جهان برای هیچ ملتی و قبیله‌ای با چنین اوصاف وجود ندارد.

وقتی کعبه پناه‌گاه همه مردم است (الناس)، پس نباید پناه‌گاه گروهی خاص گردد و برای عده دیگر شکنجه‌گاه و برای دسته دیگر قتل‌گاه شود.

فصل پنجم: ویژگی حج از جهت زمان

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ. (۱)

حج، از جمله اعمالی است که باید در ماه‌های معین انجام پذیرد و به طوری که این ماه‌های معین در آیه حج مطرح شده است؛ مثل این که حج در همین ماه‌های معین است. ماه‌های: شوال و ذی‌قعده و چند روز از ذی‌حجه از ماه‌های حرام هستند که در اسلام محترم و دارای احکام ویژه‌اند.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ. (۲)

حج، علاوه بر این که مانند صوم در ماه معین انجام می‌گیرد، اما فرقی که با صوم دارد، این است که ماه‌های حج از ماه‌های حرام است که پیش خداوند محترم است؛ به علاوه، قضای روزه ماه مبارک رمضان در ماه‌های دیگر سال، قابل جبران است، اما حج چنین نیست و باید در همان وقت مشخص انجام پذیرد؛ از این رو، در آیه فوق، «اشهر معلومات» حمل بر «الحج» شد با آن‌که حج خود اشهر معلومات نیست، بلکه اعمال حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد.

به علاوه، از ظاهر آیه دیگر استفاده می‌شود که یکی از حکمت‌های وجود ماه، با آن همه اهمیتی که دارد، برای بیان اوقات و زمان حج ذکر شده است.

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَج (۳)

روشن است که سؤال از حقیقت ماه و قمر نیست، بلکه سؤال از هلال ماه است که حکمت و فایده آن چیست؟ چنان که از پاسخ این مطلب به خوبی فهمیده می‌شود؛ زیرا که جمله: «

قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنَّاسِ

» جواب از حقیقت ماه نیست، بلکه اشاره به حکمت و آثار هلال ماه دارد، که این مضمون در آیات دیگر هم تکرار شده است. (۴)

مؤید دیگر، شأن نزولی است که از معاذ بن جبل نقل شده، که خدمت پیامبر عرض کرد: مکرر از ما سؤال می‌شود که این هلال ماه چیست که به تدریج به صورت بدر کامل در می‌آید و باز به حالت اول بر می‌گردد و مانند خورشید یک حالت ندارد. (۵)

پس، از این آیه مبارکه و نظایر آن برداشت می‌شود که ماه یک تقویم طبیعی برای تمام افراد بشر؛ اعم از باسواد و بی‌سواد است که می‌توانند از این تقویم استفاده نموده و بر اساس آن نظام زندگی را استوار سازند، اما نکته قابل توجه در این آیه مبارکه این است که جمله هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ) شامل همه وظائف دینی و غیر دینی می‌شود، اما برای نشان دادن اهمیت حج مجدداً آن‌را به تنهایی ذکر نمود تا ارتباط تنگاتنگ حج با دگرگونی ماه را برساند و ماه‌های حج از راه هلال قمر به دست آید، چون که حج را به هیچ وجه نمی‌شود در ماه‌های دیگر انجام داد. از این رو، در دنباله آیه مبارکه، انجام اعمال حج در غیر موسم خود را تشبیه کرده به انسانی که بخواهد از نقبی که پشت خانه‌اش زده، وارد منزلش شود و از راه اصلی

۱- بقره: ۱۹۷

۲- توبه: ۳۶

۳- بقره: ۱۸۹

۴- کقوله تعالی: وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ، یونس، آیه ۵ و کقوله: فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ، اسراء: ۱۲

۵- مجمع البیان و تفسیر کبیر ذیل آیه

ص: ۱۷

و معمولی نرود؛ چنان‌که فرمود: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها چنان که بعضی از مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند: آیه مبارکه اشاره به یکی از اعمال جاهلیت به نام نسیء دارد که حج را به خاطر منافع شخصی در غیر ایامش انجام می‌دادند. (۱)

۱- تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۳۹

ص: ۱۸

ص: ۱۹

ص: ۲۰

ص: ۲۱

تاریخ و رجال

نگاهی تاریخی به تقیهٔ مداراتی

فتحی نیا

کسانی که به سفر معنوی حج مشرّف می‌شوند؛ به ویژه روحانیان کاروان‌ها، از تنگ‌نظری و تعصّب وهابیانی که امور حاجیان را به دست دارند، به خوبی آگاه‌اند و به درستی می‌دانند که در چنین وضعیتی، چاره و گریزی نیست جز تقیه و همراهی کردن با آنان در بعضـی امور و اعمال. اینجاست که حاجی به «تقیـهٔ مداراتی» روی می‌آورد و احساس می‌کند تقیه از مسائل مهمّی است که حاجیان با آن در ارتباط انـد و بایـد در این مورد آگاهی‌هایی داشـته باشـند. از این رو، نگارنده به تهیه این نوشـتار، با محوریت این موضوع برآمدم، با این امید که هم خود و هم دیگران از آن بهره لازم را ببریم.

ساختـار اصـلی این نوشـتار بـدین‌گونه سامـان یـافته است که ابتـدا به بحث تـاریخی تقیه می‌پردازد و آنگـاه نگاهی دارد به موضوع «مشروعیتِ تقیهٔ مداراتی».

شایسته است پیش از پرداختن به بحث نخست (نگاه تاریخی به تقیه)، تقسیمی کلّی از تقیه را ارائه کنیم تا تصوّری درست و مناست از موضوع بحث- تقیه مداراتی- در ذهن خواننده عزیز شکل بگیرد.

تقیه را می‌توان به «تقیـهٔ حفظی» و «تقیـهٔ مداراتی» تقسیم کرد؛ (۱) تقیـهٔ حفظی (۲) تقیه‌ای است که شـخص برای حفـظ جان خود نـاگزیر از آن است و امـا تقیه مـداراتی، حُسن معاشـرت، مـدارا، جلب مودّت و در نتیجه تحقق وحـدت میان مسـلمانان است؛ بـدین صورت که: از یک سو، در شـعائر الهی، مانند نماز جماعت و دیگر مظاهر وحدت برای حصولِ وحدتِ کلمه میان مسلمان‌ها و عدم پراکنـدگی آنان، به خصوص در برابر کفار و دشـمنان، شـرکت و حضور یکپارچه داشـته باشـند و از سوی دیگر پیروان مذهب حق مورد تعییر و مـذمّت و خواری قرار نگیرنـد و بـا شـرکت در جماعـات، رفع هرگونه اتهـام را از خود بنماینـد و با الزام به شـرکت در جماعـات وماننـد آن، خود را از صف مسـلمین جـدا نکرده و دچار مخاطره نگردنـد.» (۳) و البته بایـد توجه داشت که این اهـداف گاهی به صورت ذاتی و بدون این‌که خوفی بر دین باشد، مورد توجه رهبران و سایر شـیعیان قرار می‌گیرد و گاهی خوف و ترس بر دین است که شـیعیان و رهبران را به سمت وحدت میان مسلمانان می‌کشاند. اکنون آنچه از تعریف تقیه مداراتی مورد نظر ما است، هر دو قسم از این هدف است.

اگر بخواهیم تفاوت «تقیهٔ حفظی» و «تقیه مداراتی» را در عبارتی فشرده بیان کنیم، باید بگوییم در تقیه حفظی، شخص تقیه کننده از بیان دیدگاهش ترس دارد و در واقع به عنوان فردی با عقاید دیگران (۴) به ارتباط با دشمن می‌پردازد، در حالی که در تقیه مداراتی انسان از بیان دیدگاه خود نمی‌ترسد بلکه برای ایجاد اتحاد، به ارتباط با دیگران می‌پردازد.

نگاهی تاریخی به تقیه مداراتی در سیره معصومان:

الف) تقیه مداراتی در دوران رسالت

دوران پیامبر اعظم (ص) دوران وحدت میان مسلمانان بود؛ چرا که درآن هنگام هیچ‌یک از عوامل اختلاف وجود نداشت، بنابراین، چیزی به نـام «تقیه مـداراتی» هم ضـرورت نمی‌یـافت. البته در تاریـخ نبوت، یک مورد یافت می شود که شایـد بتوان نام آن را «تقیه مـداراتی» گـذاشت و آن مدارایی بود که پیامبر خدا با منافقان داشت و در بعضـی از موارد که تنها او از نام آن‌ها آگاه بود، از فاش کردن نامشان در نزد دیگر مسلمانان خودداری می‌کرد و یا تنها با افراد خاص در میان می‌گذاشت؛ چنانچه در مورد آیه: «

وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا

» (۵) می فرمایـد: روایـات دلالـت می‌کنـد که گروهی از منافقان قصـد داشـتند هنگام بازگشت از غزوه تبوک پیامبر را از گردنه به داخل دره‌ای بیندازنـد و پیامبر وقتی از طریق وحی از این نقشه خصـمانه آنان آگاهی یافت، با تدابیری از انجام آن نقشه پیش‌گیری کرد (۶) ولی بعـدها با این‌که از نام آن‌ها به خوبی آگاه بود، جز برای گروهی خاص، از بیان نام و معرفی آن‌ها خودداری کرد. این را

۱- الرسائل العشر، للامام خمینی، ص ۸

۲- این اصطلاح مساوی با تقیه خوفی نیست.

۳- مجله میقات حج، سال دوم، شماره سوم، مقاله «تقیه مداراتی»، محمد فاضل لنکرانی

۴- مقصود از دیگران همانهایی هستند که انسان از آنان تقیه می کند.

۵- توبه: ۷۴

۶- برای دیدن روایات مربوط به این داستان به تفاسیر مجمع البیان و روح المعانی و ... مراجعه شود.

ص: ۲۲

می‌توان نوعی تقیه شمرد که پیامبر برای حفظ یکپارچگی مسلمانان در برابر دشمن و دیگر مصالح مسلمین در آن موقعیت، از بیان بعضی واقعیت‌ها خودداری ورزید.

پس می‌توان نتیجه گرفت: تقیه در زمان پیامبر (ص) تقیه حفظی بود؛ و آن، در برابر کفار بود نه مسلمانان و بیشتر زمانی بود که مسلمانان در مکه می‌زیستند و به‌طور کلی هیچ تقیه‌ای در میان مسلمانان زمان پیامبر ضرورت نداشت.

ب: تقیه مداراتی در دوران امامت

دوران امامت را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد؛ چرا که وضعیت شیعه در این دو عصر، با فراز و فرود همراه بود؛ نخست، دوران حیات و حضور امام علی (ع) و بعد، دوران پس از شهادت آن حضرت. پیش از پرداختن به دو دوره یاد شده، به بیانی کلی از وضعیت تقیه در دوره امامت می‌پردازیم:

در دوران امامت، تقیه به عنوان اصلی‌ترین سیاست شیعیان از سوی ائمه (علیهم السلام) معرفی و در عمل پیاده گردید و احادیث وارده از ائمه اطهار گواه بر این مطلب است. برای نمونه، امام علی (ع) در خطبه‌ای می فرماید:

* «أَمَّا إِنَّهُ سَیَظْهَرُ عَلَیْکُمْ بَعْدِی رَجُلٌ ... إِنَّهُ سَیَأْمُرُکُمْ بِسَبِّی وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّی فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِی فَإِنَّهُ لِی زَکَاةٌ وَ لَکُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّی فَإِنِّی وُلِدْتُ عَلَی الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَی الإِیمَانِ وَ الْهِجْرَةِ». (۱)

دو روایت دیگر:

* «ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عُمَرَ الْأَعْجَمِیِّ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ ۷: یَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّینِ فِی التَّقِیَّةِ وَ لَا دِینَ لِمَنْ لَا تَقِیَّةَ لَهُ وَ التَّقِیَّةُ فِی کُلِّ شَیْءٍ إِلَّا فِی النَّبِیذِ وَ الْمَسْحِ عَلَی الْخُفَّیْنِ». (۲)

* «مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ جَمِیعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ حَبِیبِ بْنِ بِشْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ۷ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ لَا وَ اللهِ مَا عَلَی ذَلِکَ کَانَ هَذَا وَجْهِ الأَرْضِ شَیْءٌ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنَ التَّقِیَّةِ یَا حَبِیبُ إِنَّهُ مَنْ کَانَتْ لَهُ تَقِیَّةٌ رَفَعَهُ اللهُ یَا حَبِیبُ مَنْ لَمْ تَکُنْ لَهُ تَقِیَّةٌ وَضَعَهُ‌اللهُ یاحَبِیبُ إِنَ‌النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِی هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْکَانَ ذَلِکَ کَانَ هَذَا». (۳)

همانطور که ملاحظه می کنید، ائمه (علیهم السلام) در این روایات در صدد بیان سیاستی کلی برای شیعیان هستند و با بیان‌های مختلف می‌خواهند شیعیان را بر عمل به آن ترغیب نمایند.

۱- دوران حضور امام علی ۷

وضعیت شیعه در عهد سه خلیفه نخستِ پس از پیامبر (ص)، دارای ویژگی‌هایی بود که به شرح آن می پردازیم و در ضمن مطالب، به وضعیت تقیه نیز اشاره خواهیم کرد:

- نکته نخست این‌که شیعه در این دوره، به جز روزهای نخست پس از سقیفه، با فشار چندانی رو به رو نبود. اگر چه می‌توان گفت بسیاری از شیعیان به خاطر باورها و عقایدشان، از رسیدن به منصب‌های مهم محروم بودند؛ (۴) چنانکه خلیفه اول، نخست خالد بن سعید را فرمانده جنگ شام کرده بود، ولی مشاورش به او گفت: مگر خودداری خالد از بیعت و اتحادش با بنی هاشم را از یاد برده‌ای؟ صلاح نمی‌بینم که او فرمانده باشد. از این رو ابوبکر حکم فرماندهی خالد را پس گرفت و کسان دیگری را به جای او نشاند. (۵)

شیعه از این جهت نیازی به تقیه حفظی نداشت؛ چرا که جانش در خطر نبود و لذا هم خود امام علی (ع) و هم شیعیان خاص آن حضرت، در مواقع لزوم به بیان واقعیت‌ها می‌پرداختند و تا مدتی، (۶) هم آن حضرت و هم شیعیانش از بیعت خودداری کردند. اما آنچه که به عنوان تقیه مداراتی مطرح است، در تمام دوران خلافت خلفای ثلاثه به عنوان سیاست کلی شیعیان مطرح بود وتا

آنجـاکه مصالـح مسـلمانان اقتضـا می‌کرد، از سـیاست نـامبرده دور نمی‌شدنـد و البته این سـیاست تحت رهـبری امـام علی (ع) بـود. بزرگترین نمونه تقیه مداراتی در آن زمان سکوت بیست و پنج ساله امام علی (ع) بود که انگیزه و هدف از آن، تنها مصلحت جامعه اسلامی و ترس از تفرقه میان مسلمانان بود؛ چنانکه حضرت خود به این واقعیت تصریح می‌کنند:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۷

۲- الکافی ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲

۳- همان، ح ۴

۴- به نقل از کتاب: تاریخ تشیع، غلامحسن محرمی، ص ۸۹

۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳

۶- در مورد مقدار این مدت در میان مورخان اختلاف وجود دارد.

ص: ۲۳

* «إِنَّ اللهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالأَمْرِ وَ دَفَعَتْنَا عَنْ حَقٍّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكِ دِمَائِهِمْ وَ النَّاسُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالإِسْلَامِ وَ الدِّينُ يُمْخَضُ مَخْضَ الْوَطْبِ يُفْسِدُهُ أَدْنَى وَهْنٍ وَ يَعْكِسُهُ أَقَلُّ خَلَقٍ [خُلْفٍ]». (۱)

کسانی که از دوران پیامبر خدا (ص) و اسلام مصلحتی بعضی قبایل بزرگ؛ مانند قریش که تا زمان فتح مکه مسلمان نشده بودند و همچنین از مسائل بعد از پیامبر مانند ارتداد بعضی از قبایل و دشمنی بسیاری از منافقان آگاهی داشته باشند، این سخن امام (ع) را به درستی متوجه می‌شوند؛ چنانکه خود حضرت در مورد ارتداد می‌فرمایند:

* «فَوَاللهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ٩ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دَيْنِ مُحَمَّدٍ ٩ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهْنَهَ». (۲)

روشن است که این مورد از مواردِ روشنِ تقیه مداراتی است که حضرت برای حفظ اسلام و ترس از اختلاف میان مسلمانان ناگزیر از آن بود و تجربه بعدها نشان داد که دقیقاً حق با آن حضرت بود.

در این دوران، حضرت گرچه خودش به ورود در مسائل سیاسی و همکاری با خلفا رغبتی نشان نمی‌داد (۳) و این مسأله به قدری آشکار است که در مورد روابط امام با خلیفه اول هیچ خاطره تاریخی ذکر نکرده‌اند، اما یاران و نزدیکانش را از حضور در مسائل سیاسی و کمک به حکومت منع نمی‌کرد بلکه با مشورت امام، بعضی مسؤولیت‌ها را به عهده می‌گرفتند؛ چنانکه فضل بن عباس در سپاه شام منصب نظامی داشت و در سال هیجدهم هجری در فلسطین از دنیا رفت و حذیفه بن یمان و سلمان به ترتیب در مدائن فرماندار بودند. عمار بن یاسر بعد از سعد بن ابی وقاص از سوی خلیفه دوم حاکم کوفه شد. هاشم مرقال که از شیعیان با اخلاص امیر مؤمنان (ع) بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید، در دوران خلفا از فرماندهان برجسته بود و در سال بیست و دوم هجرت آذربایجان را فتح کرد. عثمان بن حُنیف و حذیفه بن یمان از سوی خلیفه دوم مأمور اندازه‌گیری زمین‌های عراق بودند. (۴)

از موارد دیگری که حضرت در مسائل سیاسی کاملًا تقیه می‌کردند، اواخر خلافت خلیفه سوم بود؛ آنگاه که مردم به قصد جان خلیفه به مدینه آمدند. در این زمان، حضرت بر خلاف رویه پیشین، در مسائل سیاسی دخالت کردند و برای جلوگیری از قتل خلیفه و آرام کردن اوضاع، از هیچ تلاشی دریغ نکردند. با اینکه هم خود حضرت می دانست و هم بعدها تاریخ نشان داد که او در معرض اتهام قرار خواهد گرفت، (۵) لیکن باز ثابت شد که در نظر گرفتن «مصلحت اسلام»، در تصمیم گیری‌های حضرت عنصر تعیین کننده است.

همانطورکه ملاحظه گردید «تقیه مداراتی» در حدّ مسائل سیاسی موجود در آن زمان بود، لیکن آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم و با هدف این مقاله سازگاری بیشتری دارد، تقیه مداراتی در مسائل فقهی است؛ گر چه در زمان خلفا از هر چیزی می‌شد برداشت سیاسی به معنای خاص آن کرد؛ به عنوان نمونه، زکات نپرداختن به عمال دولتی را مخالفت و بلکه یک طغیان سیاسی می‌شمردند؛ چنانکه به بهانه همین عدم پرداخت زکات، به برخی تهمت ارتداد زده شد؛ در حالی که در عصر پیامبر، پرداخت زکات، یک امر سیاسی به معنای خاص نبود. به هر حال، آنچه که مهم است مسائل فقهی است و در این زمینه باید گفت: دوران سه خلیفه بعد از پیامبر (ص)، امام علی (ع) که دارای شخصیتی شناخته شده در میان صحابه بود، در کنار سایر صحابه به راحتی

می‌توانست نظر فقهی خود را بیـان کنـد و بلکه در این جهت نسـبت به دیگر صـحابه، از برجسـتگی ویژه برخوردار بود؛ چنـانکه در بعضی مواقع، خلیفه دوم نظر فقهی امام علی (ع) را می‌پرسید (۶)و به آن عمل می‌کرد و به همین دلیل چندین بار این واقعیت را بیان

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱- ص ۳۰۸

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۶۲

۳- رجوع شود: تاریـخ خلفـا، رسول جعفریان، ص ۲۰۳ به بعـد. البته حضـرت در حـد مشورت کمکهایی به خلفا می کردند چنانچه پیشنهاد فرستادن سپاه به شام را به ابوبکر داد تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳ برای اطلاع بیشتر از همکاری آن حضرت با خلفا مراجعه شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۲۰۳ به بعد.

۴- به نقل از تاریخ تشیع، ص ۸۹، ۹۰

۵- جهت اطلاع از منابع و جزئیات بیشتر رجوع شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان.

۶- علامه امینی در مجلد ششم الغدیر در ضمن بحث «نوادر الاثر فی علم عمر» نمونه هایی از آن را آورده است.

ص: ۲۴

کرد که: «

لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ

» و این نبود مگر به خاطر همان آزادی در بیان مسائل فقهی و همچنین در زمان خلیفه سوم، با این‌که وی کمتر به فتوای حضرت احساس نیاز می‌کرد، اما حضرت در مقابل انحرافات می‌ایستاد تا آنجاکه عثمان خطاب به وی گفت: «

إِنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا

» (۱) لیکن باید توجه داشت که این در مقام فتوا بود، اما در مقام عمل، جایی‌که امام (ع) ناچار از همراهی با جماعت بود، از تقیه مداراتی کوتاهی نمی‌کرد؛ برای نمونه، امام در نماز جماعت شرکت می‌کرد (۲) با این‌که قطعاً از نظر مبارکشان این نماز نمی توانست صحیح باشد. و هر وقت هم چنین ضرورتی وجود نداشت از همراهی جمع خودداری می‌کرد؛ برای نمونه، در کتب اهل سنت نقل شده است که حضرت در مورد متعه حج با عثمان مخالفت می‌کرد:

* «وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ أَيْضاً، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ اخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَ عُثْمَانُ وَ هُمْ بِعُسْفَانَ فِي الْمُتْعَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ ٧ مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَنْهَى عَنْ أَمْرٍ فَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ ٧ ذَلِكَ أَهَلَّ بِهِمَا جَمِيعاً

. وَ رَوَى الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ شَهِدَ عَلِيّاً وَ عُثْمَانَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، وَ عُثْمَانُ يَنْهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَ حَجَّةٍ، فَقَالَ عُثْمَانُ تَرَانِي أَنْهَى النَّاسَ وَ أَنْتَ تَفْعَلُهُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَدَعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] لِقَوْلِ أَحَدٍ.» (۳)

و مورد دیگری که امام از تقیه مداراتی خودداری کرد و پیش‌تر هم به آن اشاره کردیم، این بود که در تمام مدت بیست و پنج سال خلافت خلفای سه گانه، حضرت به هیچ وجه در جنگ‌های آن دوران شرکت نمی‌کردند و این خود نوعی ابراز مخالفت صریح به شمار می‌رفت.

نکته دیگری که در رابطه با این دوران باید توضیح داده شود این است که بعضی از صحابه شیعه مانند ابوذر و عمار مورد ضرب و شتم خلیفه سوم قرار گرفتند که این، ربطی به تشیع آن‌ها نداشت بلکه از آن‌جهت این اتفاق رخ دادکه خلیفه از سوی آن‌ها مورد اعتراض واقع می‌شد و این نکته از این جهت مورد تأکید است‌که بگوییم تقیه‌ای‌که در این دوران لازم بود، عبارت بود از «تقیه مداراتی» و البته این مطالب مربوط به زمانی است که امام (ع) در مدینه بوده و به خلافت نرسیده بودند لیکن بعد از خلافت؛ چه در مدینه و چه در کوفه، آن حضرت سعی بلیغ و تلاش بسیار داشتند که بدعت‌های موجود در زمینه فقهی و اعتقادی را اصلاح کنند اما با مخالفت مردم مواجه گردیدند و امام برای این‌که از ایجاد اختلاف پیش گیری کنند، از اصرار بر تغییر آن احکام، خودداری ورزیدند؛ چنانکه خود حضرت در ضمن خطبه‌ای، این حقیقت را تشریح می‌کند و به صورت مفصل به آن می‌پردازد:

* «فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللهِ ٩ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ، وَ لَوْحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَحَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ٩ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِيَ الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرْضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللهِ ٩ ... فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الإِسْلَامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ». (۴)

به درستی فهمیده می‌شود که این خود نوعی «تقیه مداراتی» است و حضرت ناگزیر از عمل به چنین تقیه‌ای بودند تا اتحاد میان یاران خود را، که از نظر سیاسی به هم نزدیک ولی از نظر اعتقادی دور بودند، (۵) حفظ کنند. همچنین ملاحظه می کنید امام (ع) در مقام بیان واقعیت، علی‌رغم علمی که به مخالفت مردم دارد، دریغ نمی‌کند ولی در مقام عمل هر جا که لازم است، از مدارا

چشم نمی‌پوشد.

۲- دوران بعد از امام علی ۷

این دوران از شهادت امام علی (ع) در سال چهل هجری آغاز می شود و تمام دوران بنی امیه و بنی عباس را- تا آخر عصر ائمه (علیهم السلام)- شامل می شود. ویژگی اصلی این عصر، که آن را از دوران قبل جدا می کند، ظلم و ستمی است که خلفا در حق شیعیان و ائمه اطهار روا می‌داشتند و به طور

۱- مسند احمد- ج ۱، ص ۱۰۰

۲- منبع این مطلب در صفحه هیجده همین مقاله آمده است.

۳- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۶۱۳

۴- الکافی، روضه، ص ۶۰

۵- توضیح این نکته لازم است که آنچه اصحاب امام علی ۷ را دور حضرت جمع کرده بود مسائل اعتقادی نبود بلکه مسائل سیاسی آن زمان عامل عمده در این تجمع بود؛ برای توضیح بیشتر ای مطلب می توانید به کتب تاریخ تشیع و ذیل توضیح مفهوم تشیع اصطلاحی مراجعه کنید.

ص: ۲۵

قطع، آن آزادی که در زمان خلفا تا حدی برای شیعیان وجود داشت رنگ باخت و ائمه اطهار و شیعیانشان؛ چه در نظر دادن و چه در عمل کردن به آن، حق ابراز وجود نداشتند. همانطور که پیش‌تر گفتیم شیعه در تمام دوران حضور ائمه اطهار (علیهم السلام) به تقیه نیاز داشته است لیکن آنچه تغییر می‌کرده، جهت و انگیزه و حدّ و حدود تقیه بوده است. برای نمونه، در دوران حضور امام علی (ع) تقیه بیشتر جنبه و جهت مداراتی داشت لیکن در این دوران (البته با نگاه اجمالی) تقیه بیشتر جنبه حفظ جان شیعیان و جلوگیری از هدر رفتن خون آن‌ها داشته است. البته این هم در شرایط مختلف کم و زیاد می شده است.

این دوران بعد از صلح امام حسن (ع) با معاویه و خلف وعده وی شکل گرفت. معاویه بعد از اعلام این مطلب که تمام مواد صلح‌نامه را زیر پا گذاشته، با دستی باز شیعیان را تحت فشار قرار داد. (۱)بدون شک در چنین وضعیتی، سخن گفتن از تقیه مداراتی، بی معنی است؛ زیرا تقیه مداراتی در جایی است که گروهی احساس امنیت کنند و بتوانند دست به شمشیر ببرند و میان مسلمانان اختلاف به وجود آورند، مصالح را مقدم بدارند و دست از ایجاد اختلاف بردارند و به اتحاد بیندیشند؛ اما آنگاه که جان آن گروه در خطر باشد، دیگر صحبت از مدارا معنی ندارد.

در این مدت، هر تقیه‌ای؛ چه از سوی ائمه (علیهم السلام) و چه از سوی شیعیانشان صورت گیرد، به انگیزه حفظ جان است و حمل بر تقیه مداراتی نیاز به قرینه دارد و لذا اگر می بینیم امام حسن وامام حسین (ع) پشت سر مروان بن حکم، حاکم مدینه نماز می‌خواندند، (۲) نه از باب مدارا است بلکه از باب تقیه حفظی است. البته ممکن است کسی اشکال کندکه: امام حسن و امام حسین که بر جان خود خوفی نداشتند. (۳) در پاسخ می‌گوییم: اولّا چنین ادعایی باید ثابت شود. ثانیاً به فرض که خوفی بر جان خود نداشتند ولی به عنوان رهبر دینی شیعیان، برای حفظ جان شیعیانشان هم که شده، ناگزیر از شرکت در نماز جماعت بودند. (۴) این مطلب از فرمایش امام حسن (ع) مشخص است؛ زمانی‌که سلیمان‌بن صرد خزاعی و گروهی از کوفیان در مدینه خدمت امام حسن (ع) رسیدند و نسبت به جریان صلح اعتراض داشتند، امام در پاسخ آن‌ها فرمود:

«فإنّکم شیعتنا و أهل مودتنا، و من نعرفه بالنصیحهٔ والصحبهٔ والاستقامهٔ لنا، و قد فهمت ما ذکرتم و لو کنت بالحزم فی أمر الدنیا و للدنیا أعمل و أنصب، ما کان معاویهٔ بأبأس منی بأسا، و أشد شکیمهٔ، و لکان رأیی غیر ما رأیتم، و لکنی أشهد الله و إیاکم أنی لم أرد بما رأیتم الّا حقن دمائکم، و إصلاح ذات بینکم، فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله، و سلموا لأمر الله، و الزموا بیوتکم، و کفوا أیدیکم، حتی یستریح برّ، أو یستراح من فاجر، مع أن أبی کان یحدثنی أن معاویهٔ سیلی الأمر، فو الله لو سرنا إلیه بالجبال و الشجر، ما شککت أنه سیظهر، إن الله لا معقب لحکمه، و لا رادّ لقضائه، و أما قولک: یا مذلّ المؤمنین، فو الله لأن تذلّوا و تعافوا أحبّ إلیّ من أن تعزوا و تقتلوا، فإن ردّ الله علینا حقّنا فی عافیهٔ قبلنا، و سألنا الله العون علی أمره، و إن صرفه عنا رضینا، و سألنا الله أن یبارک فی صرفه عنا، فلیکن کل رجل منکم حلسا من أحلاس بیته، ما دام معاویهٔ حیّاً، فإن یهلک و نحن و أنتم أحیاء، سألنا الله العزیمهٔ علی رشدنا، و المعونهٔ علی أمرنا، و أن لا یکلنا إلی أنفسنا، فإن الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون.» (۵)

اگر این فرمایش امام (ع) را در کنار اعمال معاویه و عمالش قرار دهیم، معنای حرف امام (ع) را خوب و واضح می فهمیم و این‌که شیعیان آن حضرت به صورت جدی در خطر بودند وامام این وظیفه را بر دوش خود احساس می‌کرد و هیچ راهی جز تقیه در پیش نداشتند. و دقیقاً همین فرمایش را هم امام حسین (ع) به همان گروه فرمودند:

«لیکن کلّ رجل منکم حلساً من أحلاس بیته، ما دام معاویهٔ حیّاً، فإنّها بیعهٔ کنت و الله لها کارهاً، فإن هلک معاویهٔ نظرنا و نظرتم، و رأینا و رأیتم.» (۶)

مناسب است برای تکمیل این مطلب دو کلام از کلمات امام سجاد (ع) را هم ضمیمه بحث کنیم؛ امام طی دستور العملی کلی، خطاب به شیعیان اینگونه می فرماید:

۱- رجوع شود: صلح امام حسن، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه سید علی خامنه ای، ص ۴۳۱ به بعد

۲- وسائل الشیعه، مکتبه الاسلام، ج ۵- ۳۸۳

۳- مجله میقات حج، سال دوم شماره سوم، مقاله تقیه مداراتی، محمد فاضل لنکرانی، ص ۵۵

۴- و در احادیث زیادی ائمه اطهار: حفظ جان دوستان را به عنوان هدف تقیه مطرح می‌کنند. دراین زمینه به بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱ مراجعه شود.

۵- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۸۷

۶- همان، ص ۱۸۸

نکته‌ای که بایـد بیان شود این است که این مطالب گر چه بیشترین ارتباطشان با جریان صـلح و علت آن می باشد اما در کل رویه و روش امام حسن و امام حسین ۸ را نشان می‌دهند.

ص: ۲۶

«قَالَ إِذَا کُنْتُم فِی أَئِمَّةِ جَوْرٍ فَاقْضُوا فِی أَحْکَامِهِمْ وَ لَا تَشْهَرُوا أَنْفُسَکُمْ فَتُقْتَلُوا ...». (۱)

در فرمایش دیگری می فرمایند:

«وَدِدْتُ وَ اللهِ أَنِّی افْتَدَیْتُ خَصْلَتَیْنِ فِی الشِّیعَةِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِی النَّزَقَ وَ قِلَّةَ الْکِتْمَان». (۲)

مطالبی که آوردیم، وضعیت تقیه‌ای آن دوران را به روشنی نشان می‌دهد؛ البته مقصود ما این نیست که بگوییم امامان شیعه (علیهم السلام) در این مدت هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و یا این‌که شیعیان خود را رها ساختند، بلکه در همین فرصت است‌که با حرکت‌های فرهنگی وعلمی به‌استحکام بنیادهای علمی و فرهنگی شیعه می پرداختند و زمینه را برای یک حرکت عظیم علمی در زمان امام باقر و امام صادق (ع) آماده کردند، لیکن به هر حال مدارا کردن که نشان از قدرت و عدم ترس از جان است، در این مدت بی معنی بود. البته یک شکل از تقیه مداراتی در این دوران قابل تصور است که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

به نظر می‌رسد این وضعیت در تمام دوران حضور ائمه (علیهم السلام) وجود داشته؛ حتی در عصر امام باقر و امام صادق (ع) هم چنین وضعیتی بوده است. گر چه در آن زمان قدرت بنی امیه رو به افول بود و به علت وجود مشکلات بیرونی و درونی، فرصت برخورد شدید با شیعیان را نداشتند و از همین رو، فرصتی مناسب برای امام باقر و امام صادق (ع) (۳) به وجود آمد تا به تحکیم بنیادهای فقهی و اعتقادی شیعه بپردازند اما با این حال، دلیل و قرینه‌ای که بتوان تقیه آن زمان را مداراتی نامید وجود ندارد؛ زیرا با تعریف تقیه مداراتی سازگار نیست. اما با این حال، بعضی از حرکت‌های شیعیان را می‌توان با تقیه مداراتی سازگار دانست؛ مانند این توصیه امام صادق (ع) که به شیعیانش فرمود:

«إِیَّاکُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعَیَّرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ یُعَیَّرُ وَالِدُهُ بِعَمَلِهِ کُونُوا لِمَنِ انْقَطَعْتُمْ إِلَیْهِ زَیْناً وَ لَا تَکُونُوا عَلَیْهِ شَیْناً صَلُّوا فِی عَشَائِرِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لَا یَسْبِقُونَکُمْ إِلَی شَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَی بِهِ مِنْهُمْ وَ اللهِ مَا عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِنَ الْخَبْءِ قُلْتُ وَ مَا الْخَبْءُ قَالَ التَّقِیَّةُ». (۴)

اما به هر حال نمی‌توان تمام توصیه‌های ائمه به تقیه و شرکت آن‌ها در نماز جماعت را حمل بر تقیه مداراتی کرد و این‌گونه حمل کردن‌ها نیاز به قرینه دارد؛ چنانکه در این روایت، قرینه بر این حمل، صدور کلام است که امام (ع) پیروانش را پرهیز می‌دهد از کارهایی که موجب سبکی نام ائمه اطهار (علیهم السلام) به عنوان رهبر تشیع در نزد دشمنان می‌شود.

نکته جالبی که شاید بتواند قرینه‌ای بر ادعای ما باشد این است که پنجاه و سه روایت از صد و شش روایت مربوط به تقیه (البته با حذف موارد تکرار) که در کتاب بحار الأنوار، از امام صادق (ع) نقل شده است؛ یعنی حدود پنجاه درصد روایات تقیه را شامل می شود و این رقم غیر از احادیث مربوط به تقیه است که امام صادق (ع) از امامان پیش از خود نقل می‌کند. همچنین با بررسی چهل و چهار حدیث مربوط به کتمان سرّ در این کتاب، تعداد بیست و هفت روایت؛ یعنی بیش از شصت درصد از زبان آن امام نقل شده است. (۵) و این در حالی است که قریب به اتفاق این روایات با تقیه مداراتی که در حالت امن باشد سازگاری ندارند و این نشان می‌دهد فراغتی که برای امام صادق (ع) به وجود آمده بود، به معنای امنیت و عدم وجود خطر نبوده بلکه سبک شدن خطر را می‌رساند و لذا می‌بینیم امام (ع) در همان دوران که بعضی قیام‌ها شکل گرفته بود و یا در حال شکل گیری بود، به هیچ وجه با آن‌ها همکاری نکرد. (۶)

البته در اینجا نکته‌ای باقی می‌ماند که گفتن آن، به تکمیل بحث کمک می کند و آن این‌که:

گر چه ما کمتر روایتی داریم که اختصاص به بحث تقیه مداراتی داشته باشد لیکن با اندک تحلیلی می‌توان پی برد که این مطلب در آن زمان وجود داشته است؛ با این بیان‌که وقتی حضور شیعیان در جماعات اهل سنت و برخورد نیکو می‌تواند دل اهل سنت را به سوی آن‌ها جلب کند و یا این‌که شیعیان می‌توانند در قالب این همنشینی‌ها، بعضی از معارف شیعی را به اهل سنت انتقال دهند و

آنان را با این معارف نورانی آشنا کنند، بی شک ائمه (علیهم السلام) چنین توصیه‌ای را به یاران و اصحابشان می‌کردند. پس باید گفت گر چه روایات اندکی در این زمینه به دست ما رسیده، لیکن خود این تحلیل، دلیل متقنی است

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴، ح ۷

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۹

۳- دوره دوم از امامت امام باقر ۷ باچنین شرایطی همزمان بود. چنانچه دوره اول از امامت امام صادق با این شرایط همزمان بود.

۴- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۶، ح ۲

۵- به نقل از کتاب نقش تقیه در استنباط، نعمت‌الله صفری، ص ۹۳

۶- قیام زید بن علی در سال ۱۲۱ بود؛ قیام محمد ابن نفس زکیه در همان سالهای آخر بنی امیه شکل گرفت گر چه که بعدها به وقوع پیوست. و امام با هیچ کدام همکاری نکرد زیرا نتیجه آنها را می دانست.

ص: ۲۷

بر وجود این سیاست از سوی ائمه (علیهم السلام)؛ پس باید توجه داشت که این هدف (جذب قلوب اهل سنت) که در روایات هم آمده، (۱) در آن زمان نمی‌توانست به عنوان تنها هدف در این‌گونه تقیه‌ها باشد، بلکه تقیه در آن زمان، می‌توانست هم از باب خوف باشد و هم از باب مدارا و جذب دل‌ها و آشنا کردن اهل سنت با مذهب تشیع و به تعبیر دیگر، مدارا کردن به عنوان یک هدف ضمنی مورد نظر بوده است.

مشروعیت تقیه مداراتی

در میان روایات، تعبیر «تقیه مداراتی» به کار نرفته اما احادیثی وجود دارد که می‌تواند ناظر به همین مفهوم باشد. با توجه به این‌که از این دست روایات زیاد است، اکنون به بررسی بعضی از آن‌ها می‌پردازیم. البته پیش از پرداختن به روایاتِ باب، باید یاد آور شویم که مشروعیت تقیه مداراتی می تواند در دو مرحله مورد بحث قرار گیرد:

الف) این‌که بگوییم بر مکلفین از شیعه واجب است در جماعات اهل سنت شرکت کنند و با این کار، فاصله سیاسی میان شیعه وسنی را به حداقل برسانند.

ب) اگر مکلفی از روی مدارا، در جماعت اهل سنت شرکت کرد و بر اساس مبانی فقهی آن‌ها اعمال عبادی را انجام داد، مجزی از تکلیف است و دیگر نیازی به اعاده نماز در منزل یا هر جای دیگر نیست و به تعبیر دیگر، مشروعیت تقیه را در دو مرحله «تکلیفی» و «وضعی» می‌توان مورد بحث قرار داد. پس باید توجه داشته باشیم که ممکن است تنها مرحله نخست را بتوانیم اثبات کنیم و این منافاتی با عدم مشروعیت تقیه مداراتی در مرحله دوم ندارد؛ زیرا خود شرکت در نماز جماعتِ آن‌ها از آنجا که دارای هدف مجزّا است و ثمره بزرگی مترتّب بر آن می‌شود، می‌تواند متعلق امر و نهی واقع شود و خود شرکت در جماعات اهل سنت در نظر مولی مطلوب باشد نه این‌که مجزی از اعمال عبادی هم واقع شود. با این توضیح باید توجه کرد ممکن است ما تنها بتوانیم اصل وجوب تقیه مداراتی را از روایات به دست بیاوریم.

ادله مورد بحث در دو دسته بررسی می‌شود: دلیل نقلی و دلیل عقلی که ما در این بحث، به مورد نخست (دلیل نقلی) خواهیم پرداخت:

دلیل نقلی:

روایاتی‌که در این باب مورد استفاده قرار می گیرد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست روایاتی‌که به صورت ضمنی، به مشروعیت تقیه اشاره دارد و به تعبیر دیگر مشروعیت تقیه، ملازم با مضمون روایات است و دسته دوم روایاتی است که نصاً دلالت بر مشروعیت تقیه می کند.

دسته اول:

روایت اول، روایت هشام الکندی است که می گوید:

«إِیَّاکُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعَیَّرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوْءِ یُعَیَّرُ وَالِدُهُ بِعَمَلِهِ کُونُوا لِمَنِ انْقَطَعْتُمْ إِلَیْهِ زَیْناً وَ لَا تَکُونُوا عَلَیْهِ شَیْناً صَلُّوا فِی عَشَائِرِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لَا یَسْبِقُونَکُمْ إِلَی شَیْءٍ مِنَ الْخَیْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَی بِهِ مِنْهُمْ وَ اللهِ مَا عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ أَحَبَّ إِلَیْهِ مِنَ الْخَبْءِ قُلْتُ وَ مَا الْخَبْءُ قَالَ التَّقِیَّهُ». (۲)

دلالت این روایت را از دو جهت باید بررسی کرد:

الف) اصل حضور در محافل و برنامه‌های اهل سنت و مدارا با آن‌ها، در جاهایی که شیعیان در میان آن‌ها زندگی می کنند و با حضور خود می‌توانند دل آنان را به سوی خود جذب کنند، امر وجوبی دارد و مواردی که در این روایت آمده، از باب نمونه و مثال است نه برای محصور کردن موارد یاد شده. و دلیل این‌که می گوییم این امر امام (ع) امری وجوبی است، دو چیز است: ۱. در

جایی که قرینه بر خلاف نباشد، امر دلالت بر وجوب می‌کند ۲. نوع بیان امام (ع) دلالت می‌کند که حضرت به آن بسیار تأکید دارند و اصرار بر تحقّق این امر می‌کنند.

۱- مانند روایتی که در بالا از امام صادق ۷ گذشت.

۲- وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب وجوب عشره العامه تقیه، ح ۲

ص: ۲۸

ب) باید بررسی شود افزون بر وجوب حضور در مجالس اهل سنت، آیا عملی که در جمع آنان و بر اساس مبانی فقهی ایشان انجام می‌شود، مجزی از اصل تکلیف هست یا خیر؟ شاید بتوان گفت اطلاق این روایت دلالت می کند که عمل یاد شده مجزی است؛ لیکن با کمی دقت متوجه می‌شویم که امام (ع) در مقام بیان احکام این نماز نبوده بلکه خواسته‌اند اصحاب خود را نسبت به این اشتباه اجتماعی- سیاسی (۱) متوجه کنند و از ادامه آن باز دارند. همانطورکه پیش‌تر توضیح دادیم، عدم صحت یک عمل؛ مانند نمازی که به جماعت با اهل سنت خوانده می‌شود، منافاتی با این ندارد که امام (ع) بفرماید: این تقیه بهترین عبادت خداست؛ زیرا ما می‌توانیم به یک عمل؛ مانند شرکت در نماز جماعت اهل سنت، از دو جهت بنگریم:

نخست از این جهت که: این نمازی است که مکلف به آن هستیم و از آنجاکه امام معصوم (ع) به ما اجازه داده آن را به جماعت با اهل سنت بخوانیم، پس مجزی است.

دوم این‌که: این حضور و شرکت، تنها به عنوان حضور در نماز جماعت اهل سنت مورد نظر امام معصوم بوده، نه این‌که کفایت از امر به نماز هم بکند. بنابراین، می‌توان گفت اصل حضور در نماز جماعت اهل سنت یک عبادت است؛ چون اولًا امام معصوم به آن دستور داده و ثانیاً باعث می‌شود که محبّت تشیع در دل آن‌ها جا بگیرد و ایشان را به آشنایی بیشتر با تشیع و در نتیجه گرایش به آن ترغیب کند و البته امروزه ثمره بزرگتری نیز بر آن مترتب است که همان وحدت میان شیعه و سنی می باشد. به خصوص زمانی‌که آن را در کنار روایات ابواب مختلف نماز جماعت قرار دهیم که امر شده است در هنگام نماز جماعت با اهل سنت، شما برای خودتان قرائت نماز را بخوانید؛ به طوری که آن‌ها متوجه نشوند، به دست می‌آید که امام (ع) در این روایت شریف اصلًا در مقام بیان احکام این‌گونه عمل‌های تقیه‌ای نیستند، بلکه همانطور که گفتیم، در مقام بیان اهمیت حضور در جماعات اهل سنت می باشند؛ به خصوص اگر به روایت سوم- که آن را نقل خواهیم کرد- توجه شود، این مطلب بیشتر از پیش روشن خواهد شد.

روایت دوم:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ ٧ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّی مَعَهُمْ فِی الصَّفِّ الأَوَّلِ، كَانَ كَمَنْ صَلَّی خَلْفَ رَسُولِ اللهِ ٩ فِی الصَّفِّ الأَوَّلِ». (۲)

بررسی:

به نظر می‌رسد، تمام مطالبی‌که در مورد روایت نخست آوردیم، در مورد این روایت هم جاری است. نکته دیگری‌که باید در اینجا گفته شود این است که ادعای این مسأله که این روایت مربوط به تقیه مداراتی است و اختصاص به آن دارد، بدون دلیل است و تنها از اطلاق این روایت می‌توان استفاده کرد که هم تقیه مداراتی و هم غیر آن را شامل می‌شود و اختصاص به باب تقیه مداراتی ندارد.

روایت سوم:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ ٧ قَالَ یُحْسَبُ لَکَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ وَ إِنْ کُنْتَ لَا تَقْتَدِی بِهِمْ مِثْلَ مَا یُحْسَبُ لَکَ إِذَا کُنْتَ مَعَ مَنْ یُقْتَدَی بِهِ». (۳)

طبق این روایت، اگر با اهل سنت نماز بگزاری، گرچه حتی به آنان اقتدا نکنی، همان اندازه فضیلت برای تو نوشته می‌شودکه اقتدا کنی به امامی‌که نمازش صحیح است!

این روایت شریف، در مقام بیان صحّت نمازی که به جماعت با اهل سنت خوانده می‌شود نیست و لذا مطالب یاد شده در ذیل روایت اول اینجا هم تکرار می‌شود (البته با وضوح بیشتر) همانگونه که باید توجه داشت که این روایت مانند روایت دوم که ذکر کردیم، اختصاص به تقیه مداراتی ندارد، گر چه شامل آن هم می‌شود.

روایت چهارم:

«عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ فَقَالَ ... قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللهِ ۹ وَ صَلَّى عَلِيٌّ ۷ وَرَاءَهُمْ». (۴)

بررسی:

۱- عدم حضور در مجالس و محافل اهل سنت

۲- وسائل الشیعه- ابواب صلوه الجماعه- باب ۵، ح ۱

۳- همان، ح ۳

۴- همان، ح ۱۰

ص: ۲۹

گر چه ممکن است کسی که از امام صادق (ع) در باره نماز جماعت با اهل سنت پرسیده، در مقام تقیه حفظی بوده، لیکن دلیلی که امام (ع) آورده

«صَلَّی عَلِیٌّ ٧ وَرَاءَهُمْ»

مربوط به تقیه مداراتی است (۱) و در ضمن، از ظاهر روایت به دست می‌آید که سؤال کننده در مورد صحّت چنین نمازی پرسیده است. بنابراین، این روایت بر مشروعیت تقیه مداراتی و صحّت نماز با این ویژگی‌ها دلالت دارد.

تأملی در روایات مذکور:

هر کلامی، وقتی از گوینده‌ای صادر می‌شود، باید آن را در قالب موقعیت زمانی و مکانی صدورکلام بررسی کرد. روشن است که در زمان ائمه: آنچه فکر و ذهن شیعیان و رهبران آن‌ها را به خود مشغول می‌کرد، ترس از تعرّض دستگاه‌های دولتی و نیز حفظ جان شیعیان بود. بنابراین، روایات یاد شده، گرچه در ظاهر دارای اطلاق‌اند و بنا بر قاعده هم می‌توان به اطلاق موجود تمسک جست، لیکن با بیانی که گذشت می‌توان گفت در وجود این اطلاق هم باید شک کرد؛ زیرا وقتی نه در ذهن امام معصوم ٧ و نه در ذهن مخاطب، هیچ تصوّری جز خوف و ترس و تقیه وجود نداشته، چگونه می‌توان به صرف وجود صورت اطلاق در کلام، آن را حمل بر اطلاق کنیم؟ البته شاید بتوان بر مطلب مذکور اشکالی وارد کرد؛ با این بیان که: درست است شرایط زمانی و مکانی صدور این روایات، ترس و خوف بوده، لیکن با تحلیلی که پیش‌تر ارائه گردید و در ضمن آن به لزوم وجود تقیه مداراتی اشاره شد، ناچار باید این اطلاق را هم پذیرفت. (۲)

روایت پنجم:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ فِی حَدِیثٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ ٧ إِنِّی أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَأَجِدُ الإِمَامَ قَدْ رَکَعَ وَ قَدْ رَکَعَ الْقَوْمُ فَلَا یُمْکِنُنِی أَنْ أُؤَذِّنَ وَ أُقِیمَ أَوْ أُکَبِّرَ، فَقَالَ لِی فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ فَادْخُلْ مَعَهُمْ فِی الرَّکْعَةِ فَاعْتَدَّ بِهَا فَإِنَّهَا مِنْ أَفْضَلِ رَکَعَاتِکَ». (۳)

بررسی:

اولًا: این روایت اختصاص به تقیه مداراتی ندارد و ثانیاً: از سؤال راوی مشخص می شود که اگر انسان بتواند در جماعت اهل سنت شرکت کند و در عین حال برای خود اذان واقامه بگوید و قرائت نماز را بخواند، باید این کار را انجام دهد ولی اگر وارد جماعت شد و نتوانست این کارها را انجام دهد (مانند مثالی که سؤال کننده مطرح کرد) در این صورت نمازی که با اهل سنت خوانده می شود مجزی است. پس نمی‌توان به صورت مطلق گفت نماز تقیه‌ای مجزی است.

البته صاحب وسائل این روایت را در باب سی و چهار از ابواب نماز جماعت به صورت کامل نقل کرده است؛ به این شکل که در ادامه این روایت اینگونه آمده است:

«قَالَ إِسْحَاقُ فَفَعَلْتُ ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَإِذَا خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ جِیرَانِی قَدْ قَامُوا إِلَیَّ مِنَ الْمَخْزُومِیِّینَ وَ الْأُمَوِیِّینَ فَقَالُوا جَزَاکَ اللهُ عَنْ نَفْسِکَ خَیْراً فَقَدْ وَ اللهِ رَأَیْنَا خِلَافَ مَا ظَنَنَّا بِکَ وَ مَا قِیلَ فِیکَ فَقُلْتُ وَ أَیُّ شَیْءٍ ذَاکَ قَالُوا تَبِعْنَاکَ حِینَ قُمْتَ إِلَی الصَّلَاةِ وَ نَحْنُ نَرَی أَنَّکَ لَا تَقْتَدِی بِالصَّلَاةِ مَعَنَا فَقَدْ وَجَدْنَاکَ قَدِ اعْتَدَدْتَ بِالصَّلَاةِ مَعَنَا قَالَ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللهِ ٧ لَمْ یَأْمُرْنِی إِلَّا وَ هُوَ یَخَافُ عَلَیَّ هَذَا وَ شِبْهَهُ». (۴)

راوی، که در آن زمان زندگی می‌کرده، تحلیل خود را از کلام امام صادق (ع) بیان نموده است. البته این تحلیل نمی‌تواند تحلیلی شخصی و اجتهادی باشد بلکه خبری است از واقع و لذا این روایت در موقعیت تقیه حفظی صادر شده است؛ اما با این حال، می‌توان در موقعیت تقیه مداراتی هم بر طبق این دستور امام (ع) در مورد نماز برخورد کرد.

روایت ششم:

«عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ۷ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّیَ خَلْفَ النَّاصِبِ وَ لَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ فِیمَا یَجْهَرُ فِیهِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ تُجْزِیکَ إِذَا سَمِعْتَهَا». (۵)

بررسی:

عدم ارتباط این روایت با تقیه مداراتی واضح و روشن است؛ زیرا سخن از ناصبی و دشمن ائمه است و هیچ ارتباطی به تقیه مدارتی که در آن حرف از دوستی میان شیعیان و اهل سنت است، ندارد.

۱- همانطور که در مبحث اول در این مورد صحبت کردیم.

۲- انتهای صفحه ۱۳ و ابتدای صفحه ۱۴

۳- همان، ح ۸

۴- همان، باب ۳۴، ح ۴

۵- وسائل الشیعه، ابواب صلاه الجماعه، باب ۳۴، ح ۵

ص: ۳۰

جمع بندی روایات:

از بررسی روایات یاد شده به دست می‌آید روایتی که اختصاص به مبحث تقیه مداراتی داشته باشد وجود ندارد و تنها از اطلاق روایات و همچنین تحلیل‌هایی که در مبحث تاریخی مطرح گردید، می‌توان استفاده کرد که تقیه مداراتی، مورد نظر ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده است. از میان روایات، تنها روایت اول، دوم و چهارم با بحث تقیه مداراتی در ارتباط است و البته همانطور که از بررسی‌ها هم مشخص شد، تنها روایت چهارم ناظر است بر صحّت و عدم صحت نمازی که در جماعت اهل سنت خوانده می شود.

دسته دوم (از دلیل نقلی):

دسته دوم روایاتی است که با صراحت و به صورت مطلق، بر مشروعیت تقیه دلالت دارد.

روایت اول:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيل بن بَزِيعٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ٧ قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ و النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ مَعْمَرٍ مِثْلَهُ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ مِثْلَهُ». (۱)

«تقیه» در اصل از «وقی» گرفته شده و به معنای پرهیز کردن است (۲) و در اصطلاح، در جایی به کار می‌رودکه انسان بخواهد از شرّ گروهی خاص نجات یابد؛ لذا در ظاهر، به آن‌ها نزدیک می‌شود، در حالی که در دل با آنان دشمن است. البته این قضیه ممکن است در خارج به شکلها و صورت‌های مختلف محقّق شود؛ به عنوان نمونه و مثال، در زمان سه خلیفه بعد از پیامبر (ص)، تقیه‌ای که از سوی شیعیان صورت می گرفت به این جهت بود که جماعت مسلمان به تفرقه کشیده نشود و علت مسأله هم این بود که در صورت ایجاد اختلاف میان مسلمانان، بدون شک عده‌ای از این تفرقه سوء استفاده می کردند و از اسلام دست بر می‌داشتند و حتی گاهی گروهی از کفار را بر ضدّ مسلمانان می‌شوراندند؛ چنانچه امام علی (ع) در زمان خلافتش، به خاطر حفظ پیوند میان یارانش، از اصرار بر بعضی حقایق چشم می‌پوشیدکه در مبحث نخست اشاره شد و بعد از امام علی (ع) تقیه حالت دیگری به خود گرفت؛ به این شکل که شیعه که در اقلیت به سر می‌برد و بزرگترین دشمن بنی امیه و بنی عباس به حساب می آمد، برای حفظ جان خود دست به تقیه می‌زد و ائمه اطهار (علیهم السلام) بر این مسأله بسیار تأکید داشتند.

با این بیان متوجه می‌شویم اینگونه نیست که تقیه همیشه و همه جا برای حفظ جان باشد بلکه بزرگترین انگیزه برای تقیه، می‌تواند حفظ دین باشد و حفظ دین به یقین کمتر از حفظ جان نیست. حال با این بیان، واضح می گردد که تقیه مداراتی هم می‌تواند مصداقی از تقیه اصطلاحی باشد؛ زیرا هدف از آن، حفظ دین به وسیله نزدیک شدن به اهل سنت و ایجاد وحدت بین این دو گروه از مسلمانان است؛ چنانکه از روایت امام حسن عسکری (ع) به نقل از امام صادق (ع) چنین مطلبی را می توان استفاده کرد:

«قَالَ الصَّادِقُ ٧ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً أَيْ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالِفِهِمْ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيُكَلِّمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لاجْتِذَابِهِمْ إِلَى الإِيمَانِ فَإِنَّهُ بِأَيْسَرِ مِنْ ذَلِكَ يَكُفُّ شُرُورَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الإِمَامُ ٧ إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ كَانَ رَسُولُ اللهِ ٧ فِي مَنْزِلِهِ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللهِ بْنُ أُبَيِّ بْنِ سَلُولٍ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ ائْذَنُوا لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ أَجْلَسَهُ وَ بَشَرَ فِي وَجْهِهِ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللهِ (ص) قُلْتَ فِيهِ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ بِهِ مِنَ الْبِشْرِ مَا فَعَلْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) يَا عُوَيْشُ يَا حُمَيْرَاءُ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يُكْرَمُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ». (۳)

مسلّم است که در این روایت، تقیه در مورد حفظ جان به کار نرفته بلکه در موردی به کار رفته که هدف حفظ وحدت در میان مسلمین بوده است؛ زیرا در صدر اسلام، آنچه که در سیاست پیامبر حرف اول را می زد، وحدت میان مسلمانان بود و لذا آن حضرت هیچ‌گاه حاضر نبود به خاطر نابودی یک نفر و یا گروهی خاص، از وحدت که مهم‌ترین مصالح اسلام بود دست بر دارد و

این چیزی است که در این روایت به آن «تقیه» گفته شده است (۴) و این وضعیت با موقعیت سیاسی جهان اسلام در زمان حاضر کاملًا موافقت دارد. تنها چیزی که باقی می‌ماند آن است که این روایت در کتاب «تفسیر الإمام حسن

۱- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹

۲- ماوراء الفقه، ج ۱، ص ۹۹

۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱

۴- ما در مبحث اول همین مطلب را به شکل دیگری آوردیم: صفحه ۲ از همین مقاله.

ص: ۳۱

العسکری (ع)» نقل شده است که در مورد حجیت آن اختلاف وجود دارد. لیکن به نظر نویسنده چیزی که این سطور را به حقیقت نزدیکتر نشان می‌دهد حجیت این کتاب است. (۱)

نکته دیگری که باید توضیح داده شود، این است که نباید فکر کنیم کلمه «مداراه» که در این روایت آمده، در این برداشت از روایت مؤثّر بوده است؛ زیرا در این روایت تنها معنای لغوی مورد نظر امام (ع) بوده، در حالی که معنای مورد نظر ما از معنای اصطلاحی برداشت شده است.

به هر حال، روایت نخست از این دست روایات دلالت می‌کند که هرجا انسان برای حفظ دین و یا حفظ جان و یا هر ضرورت دیگری نیازی به تقیه داشته باشد، این تقیه جایز و بلکه واجب (۲) است و تقیه مخصوص به مصداق خاص نیست و البته نکته‌ای که بسیار مهم است، این است که این روایت تنها تقیه‌ای را مورد نظر دارد که در مقام ضرورت باشد و لذا اگر ضروری بودن تقیه‌ای را نتوانستیم ثابت کنیم، مشروعیت و وجوب آن هم خود به خود زیر سئوال می‌رود.

همچنین مشروعیت تقیه مداراتی، طبق تعریفی که در آغاز مقاله آوردیم، در حدّی که بتوان ضرورت را برای آن روشن کرد، قابل اثبات است؛ و لذا وحدتی که از خوف نباشد، نمی‌تواند علت تقیه مداراتی باشد مگر این‌که بتوان به شکل دیگری عنوان «ضروری بودن» را برای آن اثبات کرد.

روایت دوم:

«حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَ عِدَّةٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ ٧ يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللهُ لَهُ». (۳)

مطالبی که در مورد روایت اول آوردیم در مورد روایت دوم و سوم هم تکرار می‌شود.

روایت سوم:

«کافی عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ٧ قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ». (۴)

و روایاتی دیگر از این دست که به صورت کلّی دلالت بر مشروعیت و وجوب تقیه دارند، هیچ منافاتی با این ندارد که در زمان ائمه اطهار: تقیه بیشتر و بلکه منحصراً در زمینه حفظ جان شیعیان مورد استفاده قرار می گرفت.

نکته مهم:

نکته‌ای که در ذیل سه روایت یاد شده باید گفته شود این است که: بر خلاف تصوّر اولیه که شاید تصور عموم از تقیه هم این باشد، موضوع تقیه «ضرر» نیست بلکه طبق روایات مذکور «ضرورت» موضوع تقیه می باشد که البته ضرر هم مصداقی از مصادیق آن است.

۱- دلیل مطلب هم این است که اولاـ محمدبن قاسم نیشابوری استاد مرحوم شیخ صدوق است که قطعا مورد وثوق و اطمینان ان جناب بوده است و ثانیا دو راوی این کتاب یعنی یوسف‌بن محمد ابن زیاد و علی بن محمد بن سیار هم گر چه از نظر ما مجهول است لکن قطعا نه تنها در نزد محمد بن قاسم مجهول نبوده است و حتی نمی توانسته است که ضعف هم باشد؛ زیرا ممکن نیست که یک عالمی مثل ایشان که مفسر هم بوده است یک کتابی را که به نقل بعضی از علما این کتاب تفسیر کل قرآن بوده است را نقل بکند و به شیخ صدوق هم اجاره نقل آن را بدهد و مخصوصا که در وصف این دو می گوید و کانا من الشیعه الامامیه.

۲- در واجب بودن حکم تقیه در شرایط ضروری شکی نیست و تمام بحث در تشخیص مصداق تقیه است.

۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹ سند این روایت صحیح است

۴- همان، ص ۴۳۲ و الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹

ص: ۳۲

ص: ۳۳

ص: ۳۴

خفتگان در بقیع (۳)

علی اکبر نوایی

بخش نخست و دوم «خفتگان در بقیع» پیشتر در شماره‌های ۶۵ و ۶۶ از نظر خوانندگان گرامی این فصلنامه گذشت، اکنون سومین بخش و دنباله این بحث را که معرفی دیگر صحابه صادق و بزرگوار آرمیده در بقیع است پی می گیریم:

۱۳. جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله انصاری، از صحابه بلند مرتبه و بزرگوار پیامبر خدا و از مخلص‌ترین دوستداران خاندان عصمت و طهارت است. مادرش نسیبه، دختر عُقبه بن عدی، کنیه‌اش ابوعبدالله و یا ابوعبدالرحمان بوده است. وی در سال دوم؛ بعد از عقبه نخستین، با پدر خویش در عقبه حضور داشته است.

او شخصیتی بلندآوازه است که همواره در کنار پیامبر (ص) بوده و پس از رحلت آن حضرت تا زمان امام باقر (ع) حیات داشته است. او همان کسی است که پیامبرخدا به وسیله او به امام باقر (ع) سلام می‌فرستد. جابر در این باره چنین گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللهِ (ص) قَالَ لِی یَوْماً یَا جَابِرُ إِذَا أَدْرَکْتَ وَلَدِیَ الْبَاقِرَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلّامَ فَإِنَّهُ سَمِیِّی وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِی ...» (۱)

«همانا پیامبرخدا- که درود خدا بر او و آلش باد- روزی به من فرمود: ای جابر، آنگاه که فرزندم باقر را ملاقات کردی، از من به او سلام برسان. او هم‌نام من و شبیه‌ترین مردم به من است.»

همانگونه که اشاره کردیم، وی همواره در کنار پیامبر بوده و خود گفته است:

«حضرت رسول، شخصاً در بیست و یک غزوه حاضر بود که من در نوزده غزوه آن شرکت داشتم.» (۲)

از منابع تاریخی برداشت می‌شود، جابر در نبردهای بدر و احُد شرکت نداشته؛ زیرا پدرش او را از جنگ منع کرد ولی به مسلمانان و مبارزان آب می‌رساند. پس از رحلت پیامبر، در تمام جنگ‌ها حاضر بود و در نبرد صفین در رکاب امیرمؤمنان، علی (ع) افتخار حضور داشت.

پدر جابر در کنار پیامبر (ص)

عبدالله، پسر عمرو خزرجی سلمی، پدر جابر، رییس قبیله بنی‌سلمه در عقبه دوم با پیامبر بیعت کرد. در جنگ بدر و احد، در رکاب پیامبر و ملازم آن حضرت بود و سرانجام در احد به شهادت رسید.

جابرگوید: «آنگاه که پدرم در احد تصمیم گرفت به میدان رود، مرا خواند و گفت: فرزندم! من در این جنگ کشته می‌شوم و پس از خود، جز پیامبر، کسی را از تو دوست‌تر ندارم. قرض‌های مرا بپرداز. تو را درباره خواهرانت سفارش می کنم. او نخستین کسی است که پس از شهادتش، گوش و بینی‌اش را بریدند.» (۳)

بزرگی جابر در نگاه پیامبر (ص)

جابر بن عبدالله انصاری محبوب پیامبر و در نظر آن حضرت، از جایگاه رفیعی برخوردار بود.

«در غزوه «ذات‌الرقاع»، شتر جابر از راه رفتن بازماند و بر زمین خوابید. جابر هر چه نهیب زد، از جای بر نخاست. در این حال، پیامبر از انتهای جمعیت رسید و فرمود: جابر! چه می کنی؟

جابر گفت: پدر و مادرم به فدایت! شترم از راه بازمانده است. پیامبر پرسید: چوب یا عصا داری؟

جابر گفت: آری. آنگاه عصایش را به آن حضرت داد و پیامبر به وسیله عصا شتر را وادار کرد که از جا برخیزد. پیامبر بار دیگر شتر را خواباند و پای مبارکش را بر دست‌های آن گذاشت و به جابر

۱- سلیم بن قیس الهلالی، کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمدباقر الانصاری، بی‌تا، بی‌نا، ص ۱۸۶

۲- محمدعلی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۲، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۴۶

۳- محمدعلی عالمی، پیشین، ص ۱۱۴

ص: ۳۵

فرمان داد که سوار شتر شود. جابر گوید: هنگامی که سوار شدم، دیدم در اثر قدم‌های پیامبر، شترم از همه شتران پیشی گرفت.» (۱)

پرسش پیامبر (ص) از قرض‌های پدر جابر

پیامبر از جابر پرسید آیا عبد الله قرض‌هایش را ادا کرد؟

جابر: قرض‌های پدرم باقی است.

پیامبر: طلبکارتان کیست؟

جابر: ... مرد یهودی.

پیامبر: زمان پرداخت کی است؟

جابر: هنگام خشک شدن و پختن خرما.

پیامبر: هرگاه خرما پخته شد، پیش از آن‌که در آن تصرف کنی مرا آگاه ساز ....

جابر پس از خشک شدن و پختن خرما، به یاد پیامبر (ص) آورد. پیامبر به نخلستان جابر آمد و از هر نوع خرما مشتی برداشت و کناری گذاشت. آنگاه فرمود: به طلبکار بگو بیاید. جابر طلبکار را آگاه کرد و او (مرد یهودی) آمد.

پیامبر به وی فرمود: طلب خود را از کدام خرما می‌ستانی؟

یهودی: همه این‌ها به طلب من کفایت نمی‌کند چه رسد به یک نوع آن!

پیامبر: از هر کدام که خواهی شروع کن و طلب خرمای خود را بستان.

یهودی: از خرمای صیهانی آغاز می‌کنم.

پیامبر: با نام خدا شروع کن به پیمانه کردن. تمام پیمانه‌هایش راگرفت و خرما همچنان باقی بود! پیامبر به جابر امر کرد باقی خرماها را به خانه خود ببر تا برکت یابد.» (۲)

آری، جابر بن عبدالله انصاری، از جایگاهی رفیع نزد پیامبر برخوردار بود. از نمونه‌ها و نشانه‌های این علاقمندی، دعوت پیامبر از جابر به شرکت در برخی نشست‌های آن حضرت بود. مکرّر به خانه جابر می‌رفت. حفرکنندگان خندق را برای خوردن غذا به خانه جابر برد. برای جابر و پدرش دعا می‌کرد. اخبار غیبیه را در مواقف مختلف به جابر اعلام می‌نمود. جابر را جزو دوستان اهل‌بیت خود نامید. و نیز سلام خود را به وسیله ایشان به امام باقر (ع) رساند و موارد بسیار دیگر که در کتب حدیثی و روایی آمده است.

جابر بن عبدالله، در قلّه رفیع روایتگری

جابر بن عبدالله انصاری، در سلسله روات و احادیث، دارای جایگاه بلند و رفیع است. ایشان چون پیوسته در کنار پیامبر بود، احادیث نبوی فراوان در سینه‌اش نهفته داشت. از رازهایی خبر داد که از پیامبر شنیده بود. از حوادثی فتنه‌خیز گفت که پیامبر آگاهش کرده بود. او ماجراهای فراوانی را به چشم خود دیده بود؛ ماجراهای تخلّف از فرمان‌های پیامبر، عظمت حادثه‌ها، عظمت پیامبر، عظمت علی (ع)، مظلومیت و غربت خاندان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت، ماجرای غم پنهان زهرا و علی (ع)، ماجرای رفتن علی و فاطمه به در خانه‌های مهاجر و انصار ... همچنین حضور در کنار علی و همدردی با آن حضرت در ماجرای دفن فاطمه (علیها السلام)، مظلومیت و غربت بیست و پنج ساله علی (ع) و حوادث غمبار این دوره، شهادت و غربت علی (ع)، ماجراهای دردآور دوران امامت امام مجتبی (ع)، جگر فوریخته آن حضرت در تشت، غم‌های جگرگوشه دیگر زهرا و سبط دیگر نبی، حسین بن علی (ع)، و سرهای بریده و بر نیزه قرار گرفته، نظاره صحنه اسیران پس از حادثه غمبار نینوا، غربت امام سجّاد (ع) و ... و بالأخره دعاهای آن گرامی در کنار قبر پیامبر (ص)، و مناجات‌های جانگداز شبانه امام سجاد، ماجرای حرّه و دیدن حمله مسرف بن عقبه تبهکار و سرانجام شهادت سجّاد اهل‌بیت و نیز حوادث غمبار دیگر. از همه مهمتر، زیارتش از شهیدان واقعه طف و گریستن و نالیدن بر

مزاری که

۱– همان، ص ۱۱۶

۲– محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷، ص ۳۱

ص: ۳۶

همه عظمت‌ها در آن مدفون گردید؛ مزار سبط نبی، سید شهیدان عالمِ انسانیت و عاقبت، رساندن سلام گرم پیامبر به باقر اهل‌بیت (علیهم السلام) و البته با این همه، هنوز هم در عظمت جابر و شأنش حرف‌های گفتنی بسیار است و این تصویری در حد و توان ما بود که ارائه کردیم.

بالأخره، او روایتگری صادق، امین، عاشق، دلسوخته، غم دیده و هجران کشیده است که گویی غم همه تاریخ را در دل خود نهفته داشت.

با این وصف، اگر روایات پیامبر و اهل‌بیت تا دوره امام باقر (ع)، را بنگرید، کمتر روایتی است که در سلسله روات آن، شخصیت عظیم جابر، خودنمایی نکند.

جابر و حدیث لوح فاطمه (علیها السلام)

از افتخارات جابر، نقل حدیث لوح و قرار داشتن در سلسله راویان این حدیث ا ست؛ حدیثی که ائمه (علیهم السلام)، به آن می‌بالیدند. حدیث لوح چنین است.

«ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرد که پدرم امام باقر (ع)، به جابربن عبدالله انصاری فرمود: مرا با تو حاجتی است، آیا فرصتی هست بیایی با هم بنشینیم و آن حدیث را با شما در میان گذارم؟

جابر: آری، یابن رسول‌الله، هر زمان که فرمان دهید، حاضرم.

امام ۷: می‌خواهم مرا از لوحی که دست مادرم زهرا دیده‌ای خبر دهی که در آن چه نوشته بود؟

جابر: خدا را گواه می‌گیرم که در زمان پیامبرخدا برای تبریک و تهنیت به ولادت حسین بن علی (ع) به خانه زهرا (علیها السلام) رفتم. لوح سبزی در دست او دیدم که گمان کردم زمرّد است. در آن نوشته‌ای دیدم که مانند نور آفتاب روشن بود. گفتم: دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این چه نوری است؟ زهرا (علیها السلام) فرمود: این لوحی است که خداوند برای پدرم هدیه فرستاد. در آن است نام پدرم و نام شوهرم و دو فرزندم و نام‌های پیشوایان و جانشینان از فرزندانم. پدرم آن را به من داد تا خوشحالم کند. سپس جابر اضافه کرد که من آن لوح را از مادرت گرفتم و نسخه‌ای از آن برداشتم.

امام (ع): جابر! ممکن است آن را به من نشان دهی؟

جابر: آری.

امام (ع) به اتفاق جابر به خانه وی رفتند و جابر قطعه‌ای از پوست نازک بیرون آورد و به امام باقر (ع) تقدیم کرد.

امام (ع): جابر! لوح را نگه‌دار تا من از حفظ بخوانم و ببین که صحیح است:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه‌ای است از خدای عزیز و حکیم که توسط جبرئیل امین از نزد پروردگار جهانیان برای محمد (ص) که نور خدا و سفیر او به سوی بندگان و واسطه میان خلق و خالق و دلیل و راهنمای به سوی او است، فرستاده است.

محمد! نامِ مرا بزرگ شمار و نعمت‌هایم را شکر گزار و منکر آن مباش. منم پروردگار عالمیان، جز من خدایی نیست. منم شکننده و خوار کننده ستمگران، هلاک کننده سرکشان، پاداش دهنده روز رستاخیز. منم خدا و جز من خدایی نیست، هر که امیدوار به فضل غیر من باشد و یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی دهم که احدی از جهانیان را چنین عذاب نکرده باشم! مرا بپرست و بر من توکّل کن. هر پیامبری که فرستادم و مدتش به پایان رسید، برای او جانشینی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتر شمردم و وصی تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم و تو را به دو فرزند گرامیت محترم داشتم؛ حسن را معدن علم و حسین را نگهبان وحی قرار دادم و او را شهادت نصیب ساخته، زندگی‌اش را به سعادت منتهی کردم.

ص: ۳۷

او برترین شهیدان در نزد من، کلمه تامّه و حجّت بالغه من است. با دوستی و دشمنی او است که ثواب و عقاب می‌دهم. اوّل ایشان، بعد از حسین (ع)، سیدالعابدین (ع) و زینت دهنده اولیا و فرزند او همنام جدّ پسندیده‌اش (محمد باقر (ع)) شکافنده علم و مرکز دانش من می‌باشد.

ششم آن‌ها جعفر صادق (ع) است، آن کس که درباره او شک نماید، هلاکش می‌کنم. هر که او را رد کند مرا رد کرده است. او را درباره شیعیانش مسرور می‌گردانم، پس از او، فرزندش موسی (ع) است. در دوران او، فتنه و آشوب‌های تاریک و دهشتناکی رخ می‌دهد ولی وجوب حفظ او و همچنان تکلیف من است. هر کس یک آیه از کتاب الهی را تغییر دهد، بر من دروغ بسته است. وای بر کسانی که پس از گذشتن زمان موسی بن جعفر، منکر حق شوند و دروغ ببندند. فرزند او علی بن موسی (ع) است؛ کسی که بار سنگین نبوت را بر دوشش می‌نهم و او را به اطلاع کامل بیازمایم. درآخر، اهریمنی متکبر او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح، ذوالقرنین بنا کرده، در کنار بدترین آفریده‌هایم (هارون) مدفون می‌گردد. چشم او را به فرزندش محمد (ع)، روشن می‌گردانم. او وارث علم و معدن دانش و محل اسرار من و حجّت و دلیل بر خلق من است. بهشت را جایگاه او قرار می‌دهم. درباره او هفتاد نفر از خاندانش را شفاعت می‌کنم. فرزند او علی (ع) است، سعادت را به او می‌دهم. او ولی و یار من است. او داعی به راه خدا، فرزندش حسن (ع)، خزانه‌دار علم من و برای جهانیان، مایه رحمت است. در او، کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب مشاهده می‌شود. فرزندش حجت الهی (ع) است. به وسیله او تمام فتنه‌ها را از روی زمین برمی‌چینم، و به خاطر او لغزش‌ها را دفع می‌کنم. گرفتاری‌ها و سنگینی‌ها را برمی‌دارم، درود و رحمت بر اینان باد.

جابر: به خدا قسم همین طور است که قرائت کردید.

عبدالرحمان بن سالم که راوی این حدیث است می‌گوید: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خود، جز این حدیث را نمی‌شنیدی تو را کافی بود. آن را جز برای اهل‌بیت خود و اهلش نقل مکن.» (۱)

جابر و علاقه به خاندان پیامبر (ص)

جابر ارادت عمیقی به خاندان پیامبر و اهل‌بیت: داشت.

امام صادق (ع) فرمود: «پدرم از پدرش امام زین‌العابدین (علیهم السلام) نقل کرد، همان سالی که امام مجتبی از دنیا رفتند، من روزی پشت سر پدر و عمویم از کوچه‌های مدینه می‌گذشتیم، در آن هنگام، تازه به حدّ بلوغ رسیده یا نزدیک به بلوغ بودم، در راه به جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و جماعتی از قریش و انصار برخوردیم. جابر با دیدن امامان، خود را به پای حسن و حسین (ع) افکند و می‌بوسید، مردی از قریش که از بستگان مروان بود بر او خُرده گرفت که با این سن و موقعیتی که از مصاحبت پیامبرخدا کسب کرده‌ای، چنین می‌کنی؟ جابر گفت: ای مرد! از من دور شو، اگر فضل و مقام این دو بزرگوار را می‌دانستی، بر من اشکال وارد نمی‌کردی، بلکه خاک زیر پایشان را می‌بوسیدی.» (۲)

روایات فراوانی در این باره، در منابع روایی ما وجود دارد که گفته‌اند جابر علاقه فراوان به خاندان عصمت و طهارت داشت و نقل‌ها و داستان‌های فراوانی در کتب تاریخی آمده است که پرداختن به آن‌ها، نوشته را از مسیر اصلی خود خارج خواهد کرد و در همین زمینه، باید به زیارت جابر بن عبدالله انصاری در اربعین اشاره کرد که آن گرامی، با چه سوز و گدازی به زیارت امام حسین (ع) و شهدای کربلا پرداخته است!

۱- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، پاساژ سعدی، بی‌تا، ص ۶۰۶

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۰۲، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م.

ص: ۳۸

جابر و حجاج بن یوسف ثقفی

جـابر بن عبـدالله انصـاری، به دلیل عشق عمیق و وافری که به اهل‌بیت و خانـدان عصـمت و طهارت داشت، همواره به انتشار فضایل علی و زهرا و اهل‌بیت (علیهم السـلام) می‌پرداخت. به همین دلیل حجاج بن یوسف ثقفی، هنگامی که بر مـدینه مسلّط شـد، جابر و گروهی دیگر را به جرم طرفداری از علی (ع) و انتشار فضایل آن‌ها دستگیر کرد و مورد آزار و شکنجه قرار داد.

«هنگامی که عبـدالله بن زبیر در مقابل عبـدالملک مروان به دعوی خلافت برخاست، عبـدالملک، خلیفه مروانی، حجّاج بن یوسف را برای دستگیری وی به مکه فرستاد. عبدالله به خانه کعبه پناه برد. حَجّاج خانه را آتش زد. پس از دستگیری ابن زبیر، حکومت مکه و مـدینه بر او مسلّم شد. پس از آنکه مسـجد را از سـنگ‌ها و خون‌ها پاک کرد، به مدینه رفت و یک ماه یا بیشتر در این شـهر توقّف کرد. مردم مدینه را به جرم کشـتن عثمان، با انواع شکنجه آزار داد. از جمله با مهر فلزّی گداخته، دست جابربن عبدالله انصاری، آن صحابی بزرگ و یار باوفای پیامبر اسلام را مهر زد .... و گردن بسیاری دیگر را ممهور ساخت.» (۱)

مرگ جابر و دفن در بقیع

جابربن عبدالله انصاری، افتخارات زیادی کسب کرد و نامش در تاریخ اسلام بلندآوازه و ماندگار شد.

او از شدت ضـعف و در اثر زیادی سن، در سال ۷۷ هجرت دار فانی را وداع کرد. سـینه‌اش لبریز از عشق به پیامبر و اهل‌بیت و پر از معارفی بود که توسط آن گرامیان به او منتقل شده بود.

«توفّی جابر سنهٔ سبع و سبعین و صلّی علیه أبان بن عثمان و کان أمیر المدینهٔ و کان عمر جابر أربعاً و تسعین سنهٔ ...». (۲)

«جابر، در سال ۷۷ هجری از دنیا رفت و ابان بن عثما ن که امیر مدینه بود، بر او نماز گزارد و ۹۴ سال عمر کرد.»

جابر بن عبـدالله انصاری در بقیع به خاک سپرده شد و قبر پاکش، طبق نقل‌های تاریخی، در ضـلع شـرقی بقیع است. لیکن حوادث و ماجراهای فراوانی سبب ناپیدایی قبر آن بزرگوار گردید.

«صَلَّی عَلَیْهِ مَلَائِکَةُ السَّمَاء»

؛ «فرشتگان آسمان‌ها بر او درود فرستاده و می‌فرستند.»

۱۴- صهیب بن سنان

صهیب بن سـنان رومی، ابـو یحیی، که نـامش عبـدالملک بوده، از صـحابی معروف پیامبرخـدا (ص) است؛ چنـانکه مبـارکفوری در کتاب «تحفه‌الأحوذی» آورده است:

«منزل صـهیب در سـرزمین موصل، میان دجله و فرات بوده است. رومیان بر این ناحیه دست یافتنـد و وی به اسارت آنان درآمد و به روم برده شـد. دوران کـودکی و جـوانی‌اش را در رم گذرانـد. طـایفه بنی‌کلـب او را خریـده، بـه مکـه آوردنـد. پس از آن، عبـدالله جـدعان او را از بنی‌کلب خرید و مدت‌ها برده عبدالله جدعان بود. چون پیامبر به رسالت برگزیده شد، به آن حضـرت ایمان آورد و بـا عبـدالله جـدعان به مخالفت برخاست. از دست او آزار و اذیت فراوان دیـد. او از مستضـعفان و رجال صـفّه بود. با پیامبر به مـدینه هجرت کرد.» (۳)

به نوشـته مبارکفوری و برخی دیگر از مورخان، صـهیب بن سـنان از اصـحاب صفه بوده و جزو کسانی است که شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت و روزها را در میدان‌های نبرد و جهاد در رکاب پیامبر با مشرکان می‌جنگید.

درباره این شخصیت، مطالب چندانی نیست لیکن روایاتی گویای عظمت جایگاه او در اندیشه پیامبر است.

«الصُّهَیبُ، هُوَ صُهَیْبُ بْنُ سِنَانٍ، مَوْلَی رَسُولِ الله». (۴)

«صهیب، همان صهیب بن سنان است که غلام و خدمتکار پیامبر خدا بود.»

۱- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۹

۲- ابن اثیر، ابی‌الحسن علی بن محمد الجزرنی، ج ۱۰، دار احیاءالتراث العربی، بیروت، بی‌تا، ص ۲۵۷

۳- ابن عبدالرحیم المبارکفوری، تحفه الاحوذی، ج ۲، دارالکتب العلمیه، التبیان، ۱۲۸۳ ه-. ق.، ص ۳۰۴

۴- الشیخ حسن صاحب المعالم، التحریر الطاووسی، تحقیق فاضل الجواهری، مکتبه آیه‌الله المرعشی، ۱۴۱۱ ه-. ق، ص ۹۲

ص: ۳۹

نکاتی بدیع درباره صهیب

چنـانکه پیشتر اشـاره داشتیم، پیامبرخـدا (ص) بسـیار به صـهیب بن سـنان علاقمنـد بود. در روایتی آمـده است که پیـامبر خـدا (ص) فرمودند:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُحِبَّ صُهَيْبًا حُبَّ الْوَالِدَةِ لِوَلَدِهَا». (۱)

«هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس دوست بدارد صهیب را، مانند دوستی و محبت مادر به فرزندش.»

همچنین در روایـاتی دیگر از علی (ع) درباره صـهیب، نکاتی بـدیع اشاره شـده که دلالت بر عظمت شأن و والایی جایگاه او در نزد پیامبر و علی (ع) دارد:

«كَانَ صُهَيب مِمَّن اعْتَزَلَ الْفِتْنَةَ فِي المَدِينَة وَ أَقْبَلَ عَلَى عَلى ٧». (۲)

«صهیب از کسانی بود که در فتنه‌های مدینه از آن‌ها کناره گرفت و به علی (ع) روی آورد.»

گرویـدن این شخصـیت نامی، در فتنه‌های بر باد دهنده و دهشـتناک مدینه، به علی (ع) و کناره‌گیری از این فتنه‌ها، دلالتی روشن بر وجـود ضـمیری روشـن و فکری تابنـده در صـهیب دارد و اگر نبـود این روشـنی‌ها و بصـیرت‌ها، هرگز صـهیب در آن فتنه‌هـایی که اصحاب کبار پیامبر هم لغزیدند، کناره نمی‌گرفت و به علی (ع) ملحق نمی‌شد.

مرگ و بدرود حیات

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل کرده که گفت:

«صـهیب یکنّی أبا یحیی وهو صـهیب بن سـنان النمری من النمر بن قاسط، و کان أصابه سبی فوقع بأرض الروم، فقیل: صـهیب الروم، بلغ سبعین سنهٔ، و کان یخضب بالحناء، مات بالمدینهٔ فی شوال سنهٔ ثمان و ثلاثین و دفن بالبقیع». (۳)

«صـهیب، با کنیه ابو یحیی خوانـده می‌شود و او همان صـهیب بن سـنان نمری، از تیره نمره بن قاسط است. وی به اسارت رفت و در سرزمین رم بود. گفته شـده، صـهیب رومی، به هفتـاد سـالگی رسـید. عـادت او این بود که بـا حنا خضاب می‌کرد. در مـدینه در ماه شوال سال ۳۸ هجری بدرود حیات گفته و در بقیع مدفون گردید.»

صهیب بن سـنان را در ردیف صـحابی پاکباخته و خالص پیامبر یاد کرده‌اند که در بیشتر نبردها همراه و در کنار پیامبر بود. البته وی در مکه نیز زیسته است که در خانه عبدالله جدعان سختی‌های فراوانی دید.

صهیب بن سنان در نبردهای بسیاری در کنار پیامبر خدا بود و افتخارات فراوانی نصیب او گردید.

«مات بالمدینهٔ سنهٔ ۳۸، ثمان و ثلاثین فی خلافهٔ علی بن أبی‌طالب». (۴)

«در مدینه از دنیا رفت، در سال ۳۸ هجری، در زمان خلافت علی (ع)»

طبق نقل ابن اثیر، حاکم مدینه و برخی از مسلمانان بر او نماز گزاردند و در بقیع، دفنش کردند «البته در مطاوی روایی انعکاس یافته که صهیب، در اواخر عمر از مسیر حق انحراف یافت و به مخالفت با بیعت با علی (ع) پرداخت. (۵)

۱۵. شمّاس بن عثمان

شمّاس بن عثمان، از قبیله بنی‌مخزوم و فرزند عثمان بن الشـرید و صفیه بنت ربیعه بن عبد شمس است. او از مردان و معاریف مکه و از اشـراف بلندآوازه این شـهر بود که در دوران جاهلیت، به رسم آنان می‌زیست. در اسنادی که مبارکفوری ارائه کرده، او بردگانی داشته و به شدت به رسوم جاهلیت وفادار بوده است.

رسالت پیامبر گرامی اسـلام، باعث تحوّل عجیبی در روحیه او گردیـد، به محضـر آن حضـرت آمـد و تقاضا کرد که اسـلام را بر او نماید. پیامبرخدا (ص) کلمات وحی را برای او بیان کرد. وی به محض

۱- مجلسی، محمدباقر، ج ۴۱، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۲۶

۲- همان، ص ۳۲۷

۳- الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳

۴- المبارکفوری، پیشین، ص ۳۰۳

۵- ر. ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۶

ص: ۴۰

شنیـدن بخش‌هایی از کلمات نورانی پیامبر، ایمان آورد. در این دوره، آزار فراوانی از قبیله خود و قبیله قریش تحمّل کرد. با سـختی و شـدتی که یاران نخستین پیامبر داشـتند، او به همراه شخصـیت‌های بزرگی ماننـد جعفر بن ابوطالب، به دسـتور پیامبرخدا (ص)، به حبشه هجرت کرد. بدین روی، شماس بن عثمان از مهاجران نخستین است که تمام امکانات و معلّقات را به خاطر ایمان خویش رها کرد. پس از هجرت پیامبر به مـدینه و سپری شـدن دوران رنـج و شـکنجه مسـلمانان در مکه، به همراه مهاجران نخستین، در هجرت دوم، به مدینه رهسپار شد.

وی در ردیف اصـحاب صـفه درآمد و سـپس به منزل مبشّـر بن عبد منذر رفت و در منزل وی سـکنی گزید. در ماجرای عقد اخوّت میان مسلمانان، پیامبرخدا میان او و حنظله بن ابی‌عامر، عقد اخوّت بست.

«مشهد البدر و الأحد مع رسول الله ...» (۱)

«همراه پیامبر در بدر و احد شرکت کرد.»

شمّاس بن عثمان در جنگ احد، جراحات بسیار برداشت. به فرمان پیامبر (ص) به مدینه انتقال یافت و پس از مدتی در اثر جراحات وارده به شهادت رسید. پیامبرخدا بر جنازه وی نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.

۱۶. ابوقتاده انصاری

اسم او «حـارث» و به گفته‌ای «نعمـان» و کنیه‌اش ابوقتـاده است. وی فرزنـد «رِبْعِی بْن بَلْدَمَه انصـاری» است و مادرش «کبشه»، دختر «مظهر بن حزام» می‌باشد.

ابوقتـاده در زمره اصـحاب پیـامبر (ص) و از شـجاعان و دلاـوران کـم‌نظیر و از برتریـن یـاران پیـامبر است که به همین سـبب «فـارس رسول‌الله» لقبش دادند.

مورّخان نگاشـته‌اند: «ابوقتاده در تمام غزوه‌ها و جنگ‌های صدر اسلام همراه پیامبر (ص) بوده لیکن درباره حضور وی در بدر، یک رأی و یک نظر نیستند، لـذا برخی او را از بـدریون می‌داننـد و جمعی هم بر این عقیده‌اند که او از جنگ احد به بعد حضور داشـته است.» (۲)

ابوقتاده و همگامی‌اش با علی (ع)

ابوقتـاده از یـاران مخلص و بـا وفای امیرمؤمنان بوده و در تمام جنگ‌های زمان خلافت آن حضـرت (ماننـد جمل، صـفین و نهروان) حضور داشته و در جمل و صفین، ملازم رکان آن حضرت بوده است.» (۳)

ابوقتاده، والی مکّه

هنگـامی که علی (ع) به خلاـفت رسـید، خالـد بن عاص بن هاشم بن مغیره مخزومی را که از سوی عثمان والی مکه بود عزل کرد و ابوقتـاده انصـاری را بر ولایت آن شـهر منصوب کرد لیکن پس از مـدتی، وی را از سـمت خویش برکنار نمود و قثم بن عباس را به جایش گمارد.

ابوقتـاده به خـاطر عشق وافری که به علی (ع) داشت، از مکه راهی کوفه شـد و در کنار آن حضـرت تا پایان عمر شـریفش در کوفه ماند.

«آنگاه که امیر مؤمنان (ع) آماده حرکت به سوی بصـره و جنگ با ناکثین گردیـد، ابوقتاده مطالبی گفت که حکایت از ایمان عمیق او به ولایت آن حضرت و وفاداری نسبت به او داشت.» (۴)

«امیرمؤمنان در جنگ خوارج، سپاه خود را آرایش داد و فرماندهی ممینه را به حُجر بن عدی و میسـره را به شـیث بن ربعی یا معقل بن قیس ریاحی و سواره نظام را به ابو ایوب انصاری و پیاده نظام را به ابوقتاده انصاری سپرد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.» (۵)

خطیب بغدادی نقل می کند: «هنگامی که امیر مؤمنان علی (ع) از جنگ با نهروانیان فراغت یافت، ابوقتاده انصاری، با شصت یا هفتاد نفر از اصحاب رسول الله، به مدینه مراجعت نمود.» (۶)

۱- مؤسسه البحوث الاسلامیه، شهداء الاسلام فی عصر الرساله، مرکز الاعلام.

۲- ر. ک: الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۲۳۷

۳- ابن اثیر، ابی‌الحسن علی بن محمد، ج ۵، دراحیاء التراث العربی، لبنان، ۱۹۷۰ م.

۴- تاریخ طبری.

۵- همان.

۶- همان.

ص: ۴۱

ابوقتاده بـه محض ورود به مـدینه، به دیـدار عـایشه شـتافت و گـفت‌وگوهـایی میـان آنـان انجـام گرفت. در پایـان، عـایشه گفت: ای ابوقتـاده، نبایـد چیزی مانع آن شود که من حقّی درباره علی بن ابی‌طالب بگویم و آن این است که از پیامبرخـدا شـنیدم درباره علی فرمود:

«تفـترق أمّـتی علی فرقـتین، تمرق بینهمـا فرقـهٔ محلّقـون رئوسـهم مخفّون شواربهم .... یقرئون القرآن لاتتجـاوز تراقیهم، یقتلهم أحبّ النّاس إلی و أحبّهم إلی الله تعالی». (۱)

«امّتم به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی از دین خارج می‌شوند، سرهایشان را می‌تراشند، شارب‌های خود را کوتاه می‌کنند. قرآن تلاوت می‌کنند که از حنجره‌شان تجاوز نمی‌کند. این گروه را کسانی می‌کشند که نزد من و خداوند محبوبترین بندگان خدایند.»

چون عـایشه اقرار به حقـانیت علی (ع) کرد، ابوقتـاده گفت: حـال که می‌دانی علی محبوبترین آفریـده خـدا در نزد پیامبر و خـداوند است اکنون چرا با او به مخالفت برخاسته‌ای؟! عایشه از پاسخ طفره رفت.

تاریخ وفات ابوقتاده

«ابوقتاده در سال ۴۸ یا ۵۰ هجری، پس از خلافت امیرمؤمنـان و دوران امامت امام مجتبی (ع) در مـدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.» (۲)

۱۷. قیس بن سعد بن عباده

نامش قیس، کنیه‌اش ابو عبدالله، پدرش سعد بن عباده، رییس قبیله خزرج بود و مادرش فکهیه نام داشت. ولادتش را اندکی پیش از ظهور اسـلام دانسـته‌اند. او در همـان روزهـای نوجوانی و در سن ۱۲ سـالگی به پیامبرخـدا (ص) گرایش یافت و به گروه مسـلمانان پیوست و از صحابه مکّی پیامبر شمرده می‌شود.

با پیامبرخـدا به مدینه هجرت کرد و پس از غزوه بنی‌المصـطلق، در همه جنگ‌های آن حضـرت شـرکت داشت. در مکه کنار رسول الله و در مدینه همگام با آن حضرت بوده و خدمات فراوانی را در جبهه‌های جنگ به اسلام و پیامبر نموده است.

حضور در واقعه غدیر

طبق نقـل ابن اثیر در «اسـدالغابه»، قیس بن سـعد در واقعه غـدیر حضور داشت و بـا توجه به ایمـان عمیقی که به پیـامبر و بیانـات آن حضـرت داشت، یکی از دوازده نفری است که با ابوبکر، رویاروی شد و در اثبات فضیلت و حقانیت علی (ع) دفاعیه‌های فراوانی را ارائه کرد. علی (ع) او و همراهانش را به آرامش دعوت کرد و آنان به اعتراض کلامی بسنده کردند.

حضور در نبردهای دوران امام علی و امام مجتبی (ع)

«قیس بن سـعد» در نبردهـای جمـل، صـفین و نهروان، حضوری چشـمگیر داشت و به جانبـازی پرداخت و جراحـاتی برداشت. او در دوران علی (ع) به فرماندهی شرطه‌الخمیس رسید و از یاران با وفای علی (ع) بود.» (۳)

قیس بن سـعد درکنـار علی (ع) افتخـار می‌کرد و به خـود می‌بالیـد که همگـام بـا شخصـیتی است که محبوبـترین فرد در نزد خـدا و رسول‌است.

ایشـان، همچنین مـدتی را از ناحیه علی (ع) فرمانـدار آذربایجان بود ودر زمان امام مجتبی (ع) از فرمانـدهان و پیشـقراولان سـپاه آن حضرت به شمار می‌رفت و پس از امام مجتبی (ع) جزو محبّان و پیروان امام حسین (ع) بوده است.

بازگشت به مدینه و لبیک دعوت الهی

چنـان‌که از مـاجرای زنـدگی وی برمی‌آیـد و ابن‌اثیر به آن اشاراتی رمزی و کوتاه نموده، قیس در سال ۱۹ پس از هجرت، در فتح مصـر شـرکت کرد و مدتی را همانجا ساکن شد تا این که در ماجرای اعتراض و شورش مردم مدینه علیه عثمان و قتل وی و خلافت

علی (ع) به مدینه بازگشت. او همچنین در کوفه، در

۱- حسکانی.

۲- ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۰

۳- محمدعلی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۴، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، بی‌تا، ص ۲۳۲

ص: ۴۲

کنار امیر مؤمنان بود و پس از شهادت آن حضرت، به مدینه بازگشت و در آغاز امامت امام حسین (ع) سال ۶۱ هجرت، در مدینه دار فانی را وداع گفت و در بقیع مدفون گشت. (۱)

۱۸. ابو رافع

در نام وی اختلاف است؛ بعضی او را طالب و برخی خزیمه خوانده‌اند. (۲) کنیه وی ابو رافع است. خاندانش از سابقین وپیشگامان اسلام‌اند. خاندان ابو رافع از برترین خانواده‌های شیعه‌هستند که به نام وی به عنوان «آل ابی‌رافع» شهرت یافته‌اند.

مسلمانی ابو رافع، در همان روزهای نخستین رسالت روی داد. او دو بار هجرت کرد؛ هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در تمام جنگ‌ها، در کنار پیامبر (ص) و ملازم رکاب آن حضرت بوده است. جنگ‌های احد، بدر، خندق و حنین از جنگ‌هایی است که نام وی در شمار مجاهدان آن صحنه‌ها، به صورتی پررنگ ثبت شده است.

نماز بر دو قبله

روزی‌که پیامبر (ص) در مسجد قبلتین (۱۵ شعبان) در حال نماز ظهر، مأمور به تغییر قبله شد، ابورافع در کنار آن حضرت حضور داشت و بر دو قبله نماز گزارد.

در کنار علی (ع)

بعد از رحلت پیامبرخدا (ص) ملازم علی (ع) بود و همراه آن حضرت به کوفه رفت و خزانه‌دار کوفه شد.

ماجراهای فراوانی در باره ابو رافع و خزانه‌داری بیت‌المال علی (ع) در کتب تاریخی مطرح شده است. (۳)

بعد از شهادت امام علی با امام حسن مجتبی ۸ به مدینه بازگشت. او از نخستین دانشمندان شیعه محسوب می‌شد. کتاب «السنن و الأحکام و القضایا» از تصنیفات او است که روایات آن را از حضرت علی ۷ نقل می‌کند. عبدالله و علی نیز از فرزندان او هستند و از اصحاب و یاران با وفای علی ۷ به شمار رفته‌اند. کتاب «قضایا امیرالمؤمنین» از تصنیفات عبدالله است و علی بن ابی‌رافع نیز کتاب‌های بسیاری در فنون فقه نگاشته است. (۴) کتاب‌هایی در «وضو» و «صلاه» از نوشته‌های او است.

مرگ ابو رافع و دفن وی در بقیع

به نوشته فاکهی، ابو رافع در سال ۵۸ هجرت از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

«توفّی فی المدینهٔ فی نفس العام الذی استشهد فیه الامام أمیرالمؤمنین و دفن بالبقیع.» (۵)

«در مدینه، در سالی که علی (ع) به شهادت رسید وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.»

۱۹. جَبَله بن عمرو انصاری (ساعدی)

او از یاران بزرگ و با فضیلت پیامبر بود و از فقهای صحابه به شمار می‌آمد.

«کان جبلهٔ بن عمرو فاضلًا من فقهاء الصحابهٔ.» (۶)

«جبله بن عمر از افراد فاضل و از فقهای صحابه پیامبر بود.»

در کنار پیامبر، در جنگ‌های فراوان، از جمله بدر و احد و خندق و ... حضور داشت و کلمات نورانی پیامبر را فرا می‌گرفت و از پیامبر در باره مفاهیم و محتوای آیات می‌پرسید و آن‌ها را در سینه خود حفظ می‌کرد. به حق او از فقهای صحابه پیامبر بود.

در جبهه علی (ع)

پس از رحلت پیامبر (ص)، جبله بن عمرو از علی (ع) جدا نشد و در جبهه آن حضرت قرار گرفت. «با آن حضرت به کوفه رفت و در نبردهای جمل، صفین و نهروان حضور فعّال داشت.» (۷)

او از منتقدان ماجرای سقیفه بود و همواره از مظلومیت و حقانیت علی (ع) سخن می‌گفت.

۱- ر. ك: اسدالغابه، حرف ق.

۲- ر. ك: اسدالغابه

۳- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۲۱۸

۴- السید ناصر الطیبی، ابورافع، مولی رسول الله، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ ه- ق، ص ۶۴

۵- ابن خلکان، دفیات الاعیان، مراجعه شود.

۶- ابن اثیر، اسدالغابه، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۷

۷- جعفر سبحانی، شخصیتهای اسلامی شیعه، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۵۹، ص ۱۰۷

ص: ۴۳

در برابر عثمان

او با توجه به اعتقاد شدید به حقانیت علی (ع) در برابر خلفا، موضع تندی داشت؛ از جمله در برابر عثمان به موضعگیری‌های صریح می‌پرداخت.

«جبله بن عمرو نخستین کسی است که با سخنان تند و خشن، به عثمان اعتراض کرد. بدین ترتیب که روزی جبله در میان گروهی از افراد قبیله «بنی‌سعد» نشسته بود و زنجیری در دست داشت، عثمان که از آنجا عبور می‌کرد، به آنان سلام کرد. مردم جواب سلام او را گفتند. در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می‌دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می‌شود؟ سپس رو کرد به عثمان کرده، گفت: باید این نورچشمی‌ها را طرد کنی وگرنه این زنجیر را به گردنت خواهم انداخت.

عثمان گفت: کدام نورچشمی‌ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می‌کنم.

جبله پاسخ داد: آیا مروان، معاویه، عبدالله بن عامری و عبدالله بن سعد ابی‌سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب کرده‌ای؟

اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبر، خون بعضی از آنان را هدر اعلام نموده و هیچ ارزشی در اسلام ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت، آنجا را ترک کرد. از آن روز اعتراض شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند.» (۱)

همچنین موضعگیری تند او نسبت به عثمان در خصوص داروغه مدینه، حارث بن حکم، در تاریخ مشهور است.

«به تسلّط حارث بن حکم به بازار مدینه به دستور وی اعتراض کرد. عثمان، «حارث» را داروغه بازار قرار داده بود و او به دستور و موافقت عثمان، اجناس رسیده از اطراف را می‌خرید و به قیمت دلخواه خود می‌فروخت و مجالی برای بازاریان باقی نمی‌گذاشت. حارث علاوه بر این، کرایه دکانداران و دست‌فروش‌ها را برای خود جمع‌آوری می‌کرد و با مردم، بدرفتاری می‌نمود و هر چه مسلمانان در مورد کوتاه کردن دست حارث از بازار، با عثمان گفت‌وگو کرده بودند، او ترتیب اثر نداده بود و همین امر موجب اعتراض شدید جبله بود.» (۲)

«باری، جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می‌کرد، بلکه از آنجا که او را عنصری خطاکار می‌دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند، از این کار جلوگیری کرد. از این رو، جنازه عثمان را به حش کوکب بردند و در آنجا به خاک سپردند.» (۳)

در بحار، متنی در خصوص وساطت افراد دارد که جبله، دست از عثمان بردارد ولی او همواره بر مخالفت با عثمان اصرار ورزیده و پای فشرده است. در این زمینه، مباحث مفصلی درباره وی در الغدیر (ج ۹، ص ۲۱۲) وجود دارد که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

«أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ مَشَى إِلَى جَبَلَةَ وَ مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَسَأَلَاهُ الْكَفَّ عَنْ عُثْمَانَ. فَقَالَ وَ اللهِ لا أَقْصُرُ عَنْهُ أَبَداً، وَ لا أَلْقَى اللهَ فَأَقُولُ (أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ...)». (۴)

«زیدبن ثابت با پسرعمویش ابو اسید ساعدی نزد جبله رفته و از او خواستند از عثمان دست بردارد. گفت: هرگز دست از او برنمی‌دارم و نمی‌خواهم خدا را در حالی ملاقات کنم که در برابر سؤال خداوند بگویم: ما از بزرگان و رییسان خود اطاعت می‌کردیم، آنها ما را گمراه کردند.»

مرگ جبله و آرمیدن در بقیع

«جبله، در سال ۳۸ هجری، چشم از جهان فروبست. مسلمانان زیادی بر جنازه مطهّرش نماز گزاردند و در بقیع دفنش کردند.» (۵)

۱- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸ به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴

۲- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۰۸، به نقل از تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴

۳- همان، ص ۱۱۰، به نقل از الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۲۵

۴- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۱، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۲۹۲

۵- ر. ک: الاستیعاب، ج ۶

ص: ۴۴

البته از برخی مطاوی تاریخی برمی‌آید که وی در مصر سکونت گزیده ولی هرگز اشاره‌ای به دفن وی در مصر نکرده‌اند، بلکه صاحب «الاستیعاب» محل دفنش را بقیع دانسته است. به همین جهت به نقل عبارتی از بحار، از مرحوم مجلسی بسنده می‌کنیم:

«ذکر القاضی عیاض فی المدارک أن المدفونین من أصحاب النبی هناک عشرهٔ آلاف و لکن الغالب منهم مخفی الآثار عیناً وجههً و سبب ذلک أن السابقین لم یعلموا القبور بالکتابهٔ و البناء، مضافاً إلی أنّ تمادی الأیام یوجب زوال الآثار ...» (۱)

«قاضی عیاض در مدارک خود آورده است: مدفونین در بقیع از اصحاب پیامبر، دو هزار نفرند لیکن بیشتر آن‌ها، آثارشان از حیث اصل و نام و نشان، مخفی است و سبب این مسأله هم این است که سابقین، قبور این صحابه را در کتب خود نیاورده‌اند. مضاف بر این، گذر ایام موجب زوال نشانه‌ها می‌شود.»

چنانکه در مورد صحابه و تابعین آن شد که درباره جبله و بهلول بن ذؤیب و ... شد.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۷

ص: ۴۵

ص: ۴۶

اماکن و آثار

تعریف المدینه

در بیان راه بندر ینبع- مدینهٔ منوّره و نیز بیان مدینه و پیرامون آن

نوشتهٔ حاجمحمد میرزا مهندس، (۱۲۹۴ ه-. ق.) از نسخهٔنگاشته شده به خط مؤلف

مقدمه و توضیح از دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)

شنبه بیست و نهم فروردین ۱۳۸۸ ه-. ق.

مدینه طیبه، عنوان مطلبی است در چهل صفحه، که حاجی میرزا محمد مهندس در آخر سده سیزدهم هجری قمری، در سفر به مکّه معظّمه، مشاهدات خویش را در آن نگاشته است.

نوشته یاد شده، به شماره ۹۳، ردیف کتابخانه و ۸۱ ثبت خطی‌ها در دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد موجود است که بیست سال پیش در پاییز ۱۳۶۸ خورشیدی در «فصلنامه مطالعات تاریخی» به طبع رسید و به جهت تناسب آن با موضوع حج، برای نشر در بخش خاطرات «فصلنامه میقات حج» ارسال می گردد.

دیباچه

رساله‌ای که اکنون در دسترس خوانندگان گرامی قرار گرفته، «سفرنامه مدینه طیبه رسول‌الله ۹» تألیف حاجی محمد میرزا مهندس است که- در آخر قرن سیزدهم هجری قمری- به مکّه معظّمه رفته و مشاهدات خود از بندر ینبع تا مدینه را به رشته تحریر درآورده و آن شامل آگاهی‌های تاریخی و جغرافیایی پر ارزشی است که نمی‌توان آن را تنها یادداشت‌های مسافری دانست- که مشاهدات خود را نگاشته- بلکه در تدوین آن از اطلاعات ذهنی نیز کمك گرفته است.

نویسنده ابتدا به تعریف «ینبع» (۱) پرداخته، سپس به توصیف منازل میان راه اشاره کرده که اولین منزلش، «محطه مسهلی» (۲) و دیگر منازل آن عبارت است از: بئر شیخ ابراهیم، قریه حمراء، بئر عباس و بئر شِرّیوف و مدینه طیبه است. آن‌گاه به تفصیل از مدینه می گوید و چون خود مهندس بوده، جزئیات بنای مسجدالرسول را تشریح می کند و نکات تاریخی آن‌ها را یادآور می‌شود. پس از آن، به بیان اطراف مدینه طیبه می‌پردازد و کوه‌ها، چاهها، چشمه‌ها، تپه‌ها، مسجدها و ... را که در آن نواحی واقع شده‌اند نام می‌برد، اینگونه آگاهی‌ها برای اهل فنّ بسیار سودمند است. متأسفانه معلوم نیست که چه حادثه‌ای پیش می‌آید که گفتار خود را ناتمام می گذارد.

درباره نویسنده رساله

گفتیم که این رساله به خامه توانای حاجی محمد میرزا مهندس است؛ چنان‌که خود در آغاز آن به این امر تصریح می کند. او در سال ۱۲۹۲ ه-. ق. به مکّه می‌رود و در سال ۱۲۹۴ ه-. ق. این رساله را می‌نویسد و دو سال پیش از آن‌که این اثر را پدید آورد. کتاب مبسوطی در تاریخ و جغرافیای عربستان نگاشته است. او در ابتدای عمر به آموزش زبان و ادب پرداخته. زبان فرانسه و ترکی را فرا گرفته و پس از آن به تعلیم خود پرداخته و سپس علوم ریاضی و هندسی را آموخته است و چون تحصیلاتش به پایان رسیده، برای ساختن قلعه‌ها و نقشه‌کشی و ساختن راه و پُل و سیاحت و زیارت به ولایات و سرحدات آذربایجان و گیلان و استرآباد و گرگان و مازندران و عراق و عراق عجم و قفقاز و اسلامبول و مصر و مکه و مدینه و مسقط و فارس و بصره و غیره مأمور شده است و نقشه مفصّل همه ولایات ذکر شده را ترسیم کرده است.

۱- در «روزنامه سفر مدینه‌السلام و بیت‌الله الحرام» معتمدالدوله، صص ۱۱۴ آمده است: ینبع، نام قریه بزرگی بوده در کنار دریای سرخ، که هوای آن بسیار گرم بوده و شبنم زیاد دارد و در آن دوران تقریباً دو هزار خانه داشته و آبش از آب انبار و آب باران تهیه می‌شده. از دولت شصت نفر عسکر پیاده و صد نفر جمازه‌سوار داشته است.

۲- محطّه مسهلی، اسم منزلی است که کوه رضوی در شمال آن به فاصله یک فرسنگ یا کمی بیشتر قرار گرفته است.

ص: ۴۷

حاجی محمد میرزای مهندس کتاب دیگری به نام جغرافیای رودبار قصران، دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ملّی تهران موجود است و تاریخ تألیف آن ۱۲۹۳ ه-. ق. می‌باشد.

آقای عبدالله انوار در فهرست ملی آورده است: «نویسنده این رساله که سال‌ها در سرحدات ایران مشغول نقشه‌برداری بوده و از طرف دولت‌های عثمانی و روسی؛ اغلب از خاک روسیه و عثمانیه و قسطنطنیه و مصر و بیت‌الله الحرام و بیت الرسول الانام و حجاز و فارس و علاوه بر این در آذربایجان و گیلان و گرگان و عراقین عرب و عجم مشغول جان‌نثاری بوده و به تعیین حدود و نقشه‌کشی و قلعه‌سازی و حرکات عسکریه می‌پرداخته. دو سال قبل احضار دربار معدلتدار گردیده در صفحات لار و دماوند که ییلاق و شکارگاه بود ...» (۱)

حاجی محمد میرزا مهندس پس از آن؛ یعنی در روز چهارشنبه یازدهم شعبان ۱۲۹۴ ه-. ق. «نقشه مدینه طیبه را» با نقشه‌های دیگر عربستان و سایر نقشه‌ها و روزنامه‌ای که در سفر بیت‌الله کشیده و نوشته بود در ییلاق سلطنت‌آباد شمیران شرفیاب حضور مبارک گردیده، پس از آن‌که نقشه‌ها و روزنامه از لحاظ ا نور گذشت، به جناب امین‌السلطان امر فرمودند که دو قطعه از آن نقشه‌ها را؛ یکی همان مسجدالرسول و دیگری نقشه‌ای از بندر ینبع الی مدینه منوره (گمان می‌رود که مربوط به نسخه‌ما باشد) ... در میان قاب و پشت آینه بزرگ بگذارند که همیشه در نظر مبارک باشد.» (۲)

در «مرآت‌البلدان» ناصری نام سه تن از مهندسان عهد ناصری آمده است: ۱. احمد خان قاجار ۲. محمدحسن میرزا ۳. حاجی محمدمیرزا. (۳) صنیع‌الدوله نیز همین سه تن را جزو مهندسان این دوره شمرده است. (۴) و اعتمادالسلطنه از او به عنوان «حاجی محمد میرزا سرهنگ» یاد کرده است. (۵) آقای احمد گلچین معانی عافاه الله تعالی می‌گوید که: سرهنگ حاجی محمد میرزا مهندس از جمله کسانی بوده که در تدوین مرآت‌البدان ناصری شرکت داشته است و احتمال می‌رود که همو استاد سرتیپ مهندس عبدالرزاق خان بغایری باشد که وقتی مأمور سرحدات ایران برای جمع‌آوری آمار گردیده بود.

اصولًا اسماء مذیل به کلمه «میرزا» خاص خاندان قاجار بوده است مانند: عباس میرزا، فرهاد میرزا و ... و ممکن است که نویسنده این سفرنامه نیز به این دودمان منتسب باشد؟

در هر حال نگارنده این سطور شرح حال بیشتری از مؤلّف این کتاب به دست نیاورد، امید آن‌که اگر توفیقی دست داد بتوانم یادداشت‌های خود را در این زمینه تکمیل کنم.

درباره نسخه خطی این کتاب

نسخه حاضر متعلق به کتابخانه‌دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد است که به هنگام تهیه فهرست به آن برخوردم، به خط شکسته نستعلیق خوش مؤلف، ۱۲ سطری ۵/ ۱۱* ۸/ ۵ سانتی متر پیش‌نویس اوست که قلم‌خوردگی در متن و افزودگی در حاشیه دارد و جای جای آن اغلاط املایی و انشایی نیز به چشم می‌خورد، و مؤلّف موفّق به اتمام آن نگردیده است.

نسخه یاد شده دارای ۳۷ برگ ۵/ ۱۷* ۱۱ سانتی متر می‌باشد. تاریخ تحریر ۱۲۹۴ ه-. ق. در پشت صفحه اول نگاشته شده:

«هو، نسخه اول این کتابچه در بیان راه از بندر ینبع الی مدینه منوّره و بیان مدینه واطرافش می‌باشد، سیاحت بنده درگاه، عالم‌پناه، حاجی محمد میرزا مهندس ۱۲۹۴».

چون این سفرنامه حاوی مطالب جالب است و به شناخت پاره‌ای از ویژگی‌های مکانی ناحیه مورد دیدار نویسنده مدد می‌رساند، لذا نشر آن را مناسب دیده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دادیم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

۱- فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۲ صص ۳۴۵ و ۳۵۵

۲- صفحه ۱۷ فهرست خود.

۳- مرآت البلدان ناصری، چاپ تهران، ۱۳۰۱ ه‍.. ق. ج ۱، ص ۲۰ فهرست کتاب.

۴- مطلع الشمس، تهران، ۱۳۰۳ ه‍. ق. ج ۳ ص ۱۴ فهرست کتاب.

۵- المآثر و الآثار، تهران، سنائی، ص ۱۲ فهرست کتاب.

ص: ۴۸

تعریف المدینه

چون راه از ینبع (۱) الی مدینه طیبه در این سنوات مفتوح گردیده، لهذا این بنده‌درگاه عالم‌پناه، اقل الحاج محمد میرزا مهندس محض استحضار حاجّ بیت‌الله الحرام و غیره، اجمالی از تفصیل آن را بیان می‌نماید و چون تعیین فراسخ این راه در حالت عبور کاملًا متعذّر بود، لهذا مقیاس را یک ساعت حرکت شتر قرار داد، چنانکه در اعراب اهل بادیه رسم و شایع است.

از مطالعه کنندگان معذرت می‌خواهم که از برای حاج بیت‌الله، به‌واسطه توقف جزئی در مکانی، زیاد بر این نمی‌تواند مطلع شود، وانگهی در همچو مکان شریفی بعد از عمری که می‌رسد، علی‌الدوام باید مشغول نماز و زیارت و عبادت و اصلاح امور دنیا و آخرت شود، ولی این بنده درگاه، قبل از شرف‌یابی به بیت‌الله و بیت‌الرسول، به میل خاطر مدت دو سال کتاب مبسوطی در جغرافیا و تاریخ عربستان تألیف نموده که اغلب مطالب را قبل از مشرَّف شدن می‌دانسته، ان‌شاءالله کتاب مزبور پس از بررسی‌های لازم به طبع می‌رسد که کافه‌ناس از این اراضی- که محل مبعوث شدن انبیا و اوصیا و نزول ملائکه ا ست- مطلع و بهره‌مند شوند، ولی بدون علم و عمل، از این قبیل مطالب کسی استحضار به هم نمی‌رساند که بنویسد، چون فدوی از اوّل ایام صبوّت الی زمان رشادت، مکنون ضمیرم مهم لغات السنه امم و درک معانی صحیحه‌خطوط ارباب قلم می‌بود تا به تعلیم صاحبان ادب و فرهنگ از زبان ترک و تاجیک و بعضی السنه‌بلاد فرنگ بر حسب استعداد خود مایه گرفته، پس به یاد گرفتن علوم ریاضی و هندسی و غیره شتافته تا به عون الله از آن علوم مدت بیست سال مهما امکن طرفی بربسته (و) بعد از اتمام درس و تحصیل الی یومنا هذا، بیست سال متوالی است که برای ساختن قلاع و نقشه‌کشی و ساختن راه و پل و باستیان‌دار (۲) دو زنی (شاید: دورزنی؟) و سیاحت و زیارت به ولایات و سرحدات آذربایجان و گیلان و استرآباد و گرگان و مازندران و عراق عرب و عراق عجم و قفقاس (قفقاز) و اسلامبول و مصر و بیت‌الله و بیت‌الرسول و مسقط و بنادر فارس و بصره و غیره مأمور بوده و روزنامه و نقشه مفصله همه ولایات مذکوره را برداشته و به قدر قوه انجام قلعه‌جات سرحدی و راه‌سازی و غیره را انجام داده که در همه ایران حاضر و موجود است و در این مدت چهل سال کتب زیادی هم ترجمه و تحریر و تألیف نموده، من جمله- چنانچه عرض شد دو سال اوقات خود را مصروف داشته- کتابی در جغرافیا و تاریخ عرب و بیت‌الله و بیت‌الرسول- که قبله مسلمانان است- به رشته تحریر درآورده تا همه مسلمانان بهره‌مند گردند و این اقلیم جزیره‌العرب که شبه جزیره نیز نامند و دوره‌اش شش ماه و نیم با کاروان مسافت بود، افضل و اشرف از جمیع اراضی زمین است؛ زیرا در این اقلیم، بیت‌الله الحرام و دین اسلام منتشر گردیده، و حجاز و یمن و بلد سینا و احقاف (۳) و یمامه (۴) و شجر (۵)و هجر (۶) و عمان و طایف و نجران (۷) و حجر صالح (۸) و دیار عاد (۹) و ثمود و بئر معطّله (۱۰) و قصر مشید و حبس شداد و قبر هود و دیار کنده (۱۱) و جبل طی (۱۲) و بیوت فارهین (۱۳) و وادی ایله (۱۴) و جبل سینا و مدین شعیب و عیون موسی و تیه بنی‌اسرئیل در اینجاست.

در این زمین: اولیای راشدین و انبیاءالمرسلین و انصار و مهاجرین بوده‌اند. روایات اسلام از این‌جا بسته شده و به جمیع روی زمین ممتد گردید. و نیز حضرت ابراهیم خلق را به این سمت دعوت فرمودند.

در این اقلیم است که: از هر یک شرح مفصّلی در کتاب خود نوشته و به سبب میل مفرطی که به عتبه به وصی حضرت خاتم‌الأنبیا- صلوات الله و سلامه علیه- داشته در تاریخ ۱۲۹۲ به هر حالت بود شرفیاب گردیده و امیدوار است که به مضمون آیه مبارکه: (إِنَّا لَا نُضیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا) (۱۵) مأجور و مثوب باشد، بالأخره اقلیم عرب، به دوازده مملکت قسمت می‌شود که عبارت‌اند از: تهامه (۱۶) و یمن و نجد (۱۷) و عروض (۱۸) و احقاف و شجر و عمان و هجر و حجاز و نجد حجاز و تهامه حجاز و یمامه (۱۹) و بادیه.

۱- یَنبُعُ؛ نام شهرک کوچکی است نزدیک مدینه و نام آن در حدیث آمده است. ابن سعید گوید: در ینبع چشمه‌ها و بازارها و دژی است. منازل فرزندان حسن بن علی ۷ آنجاست.

ابن حوقل گوید: ینبع قلعه‌ای است دارای آب و نخل و کشتزار و در آنجا موقوفه‌ای است از آن علی بن ابی‌طالب ۷ که فرزندانش متولی آن هستند. از جانب مشرق کوه رضوی بر آن مشرف است. [ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ صص ۱۲۲ و ۱۲۳].

۲- باستیان/ باستیون Bastiyon ؛ قلعه‌ای که در آن سلاح و ابزار جنگی ذخیره کنند.

۳- احقاف، نام سرزمینی است میان عمان و مَهره [مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۸]. ابن بطوطه گوید: در فاصله نصف روز از ظفار، شهر احقاف که محلّ منازل قوم عاد است، واقع شده و در آنجا زاویه‌ای و مسجدی وجود دارد که در ساحل دریا ساخته شده و پیرامون آن قریه‌ای است که مسکن ماهیگیران است. در درون زاویه مزبور قبری دیده می‌شود که روی آن نوشته است: «این قبر هودبن عابر است» و من پیشتر گفته‌ام که در مسجد دمشق هم قبری با نبشته‌ای بدین مضمون وجود دارد، امّا به نظر می‌رسد قبری که در احقاف است نسبتش به آن حضرت صحیح‌تر باشد؛ زیرا مرز و بوم هود در همین حوالی بوده است. ابن بطوطه درجای دیگر گوید: من در نزدیکی شهر ظفار یمن نیز در محلی که احقاف نامیده می‌شود بنایی دیدم که در آن قبری بود و روی قبر این عبارات نوشته بودند: هذا قبر هودبن عابر صلّی الله علیه وسلّم. [سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، صص ۲۸۷ و ۲۸۸].

۴- یمامه: نام شهری است پایین‌تر از مدینه الرسول ۹، در آنجا بود که مسیلمه کّذاب دعوی پیامبری کرد. فاصله یمامه از بصره و کوفه شانزده مرحله است و در سمت شرقی مکّه در سرزمینی هموار است. الحساء وقطیف در چهار منزلی مشرق یمامه واقع شده‌اند.[ترجمه تقویم البلدان: ۱۳۵]

۵- به این نام شهری نجستم، ممکن است «شَجَره» باشد که در شش میلی مدینه قرار گرفته است [مراصدالاطلاع، ج ۲، ص ۷۸۴] ویا این که «شِحْر» به کسر شین نقطه‌دار و سکون حاء بی‌نقطه که نام بلده کوچکی است میان عدن و ظفار. [ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۱۶].

۶- هَجَر: نام یکی از شهرهای بحرین است [ابن خردادبه: المسالک و الممالک: ۱۵۲].

ابن بطوطه گوید هجر نام شهری از شهرهای بحرین است که اکنون «حسا» نامیده می‌شود [سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۳۰۸]. صفی الدین بغدادی گوید برخی برآنند که هَجَر نامی است که به همه بحرین اطلاق شود [مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۴۵۲].

۷- نَجران؛ نام شهر کوچکی است در یمن. در بحرین و دمشق هم شهری است به همین نام. [مراصدالاطلاع: ۳/ ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰].

۸- حِجْر؛ نام موضعی است در «وادی القری» که در بین مدینه و شام واقع شده و دیار ثمود و مساکن آن‌ها در این محل بوده است. و حُجْر؛ به ضم اول و سکون دوم نام قریه‌ای‌است در یمن [مراصد، ج ۱، ص ۳۸۱].

۹- دیار قوم عاد سرزمین «احقاف» است که قبلًا بدان اشاره رفت و مسکن قوم ثمود هم «حِجْر» بوده چنانکه گذشت.

۱۰- بئر معطله در آیه ۴۴، از سوره حج آمده که برخی از مفسران آن را بر «رس» که در سوره‌های فرقان و ق منطبق می کنند، و اشاره است به آیه: فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ. ابو الفتوح گوید: بئر معطله و قصر مشید در حَضْر موت که همان «احقاف» است و صالح پیامبر در آن‌جا در گذشته است. [تفسیر ابوالفتوح: ۸/ ۱۰۴].

۱۱- کِنْده؛ نام قبیله‌ای است در یمن [مراصد، ص ۱۱۸۱].

۱۲- جبل‌طی؛ حاجیان که از کوفه به مکه می‌روند، چون به بلده «فید» می‌رسند، راه نیمه می‌شود، از آن‌جا تا «اجأ» و «سلمی» که نام دو کوه طی است، سی وشش میل می‌باشد؛ این دو کوه طی میان فَید و ثَعْلَبیه واقع است. [ترجمه تقویم البلدان، ص ۱۳۳].

۱۳- اشاره است به آیه ۱۵۰، سوره شعراء وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً فارِهِينَ. که درباره قوم ثمود آمده است و مسکن آنها در «حِجر»

بوده که تا «وادی القری» پنج روز راه فاصله است و وادی القری به نقل مراصدالاطلاع محلی است بین مدینه و شام و به قول ابن خرداد به در راه مصر به مدینه واقع شده است. ابوالفداء به نقل از ابن حوقل گوید: حِجر سرزمین قوم ثمود بود و در میان کوه‌هاست و من آن کوه‌ها و خانه‌هایی را که در آنها کنده‌اند و خدای تعالی از آنها خبر داده: و تنحتون .... دیده‌ام. این کوهها را اثالب گویند. و من می‌گویم که: این همان کوه‌هاست که حاجیان شام هنگام عزیمت به مکه بر آنها فرود می‌آیند. «اثالب» را با «العلی» نصف مرحله فاصله است. و روایت شده که رسول خدا از نوشیدن آب آن نهی فرمود.

دکتر محمد خزائلی گوید: حجر شهری بوده است در یک منزلی «وادی القری» و در جنوب «تیمه» در مسیر کاروان مدینه و شام قار داشته است. امروز آن شهر ویران گردیده و حجر بر وادی «مبرک الناقه» و «بئرالغسم» اطلاق می‌شود و در این وادی فعلًا چندقریه و چند چشمه آب وجود دارد که کاروانها در کنار آن چشمه‌ها می‌آسایند و چهار پایان خود را آب می‌دهند.

شهر قدیم حجر یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده و آن قدر اهمیت داشته که بطلیموس به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است در زمان «پلین» جغرافیدان رومی نیز این شهر به نام «Hebra» آبادان بوده و محل تجارت و مرکز روابط بازرگانی به شمار می‌رفته است. در مغرب حجر کوهی است مرکب از پنج صخره، دخمه‌هایی درآن تراشیده شده که به ترتیب «قصر البنت» و «بیت الشیخ» و «اکریمات» و «محل المجلس» و «دیوان» نام دارند.

در این صخره‌ها کتیبه‌هایی موجود است و در دیوار محل المجلس و دیوان نقوش پرندگان دیده می‌شود. «دوگتی» نخستین کسی است که این ناحیه را در ۷۷- ۱۸۷۶ سیاحت کرده، وی معتقد است که این بناهای سنگی مقابر بزرگان قبیله بوده است. گرچه به دست آمدن بقایا و اسکلت انسانی عقیده او را تأیید می‌کند، لکن سامی این بناها با نظر وی منافات دارد. بیت الشیخ و محل المجلس و دیوان برای نام گذاری مجامع و محل تشکیلات حکومتی مناسب است. قصر البنت باید قلعه دختر ترجمه شود و این نام هم مناسب مقبره مردگان نیست. بعد از «دوگتی» مستشرق دیگری «آلساسی هوبر» یکبار در سال ۱۸۷۹ و بار دیگر به همراهی «اتیتگ» در سال ۱۸۸۴ حجر را سیاحت کرده است با این همه هنوز نقوش و کتیبه‌های «العلا» بطور کامل قراءت نشده و اطلاع زیادی از این ناحیه در دست نیست. همین قدر مسلم است که ناحیه حجر وقتی آباد بوده و قبایل متمدنی از شعب قوم ثمود در این ناحیه زندگانی می‌کرده‌اند و سپس دستخوش زلزله یا حادثه طبیعی دیگر شده و هلاک گردیده‌اند.

خلاصه این که «بیوت فارهین» همان آثار و مساکن قوم ثمود است که از طول عمر بهره‌مند بوده‌اند و بناهای محکم از سنگ می‌ساختند چنان که در قرآن مجید به باقی بودن آن آثار و کوه‌تراشی آنان اشاره شده است و مؤلف این سفرنامه با توجه به ایه کریمه به آن اشاره کرده است.

[مراصدالاطلاع: ۳/ ۱۴۱۷ و ترجمه تقویم البلدان، ۱۲۱ و المسالک و الممالک ۱۵۰ و اعلام القرآن ۲۹۰ و تفسیر ابوالفتوح: ۸/ ۳۵۶].

۱۴- أیلَه: شهرکی بوده است واقع در سالح شرقی خلیج قلزم و در زمان حضرت داوود اهمیتی داشته و به روزگار حضرت سلیمان به عنوان یک ناحیه آباد از آن سخن به میان آمده است.

مفسران و نویسندگان قصص الانبیاء از جمله ثعلبی گویند مراد از آیه کریمه ۱۶۳ سوره اعراف: وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِی السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتانُهُمْ: قریه مذکور در این آیه، قریه «أیلا/ أیله» است که اصحاب سبت در این قریه اقامت داشته‌اند و بواسطه مجاورت با دریا شغلشان ماهیگیری بوده و به آن کیفر در زمان حضرت داوود دچار شده‌اند. صفی الدین بغدادی، أیلَه را سرحد حجاز و مرز شام می‌داند و همو گوید: أیله نام کوهی است در ینبع در میان مکّه و مدینه. [اعلام قرآن: ۱۵۳ و مراصدالاطلاع، ج ۱، ص ۱۳۸].

یعقوبی گوید: مردم از قلزم در بیابانی و صحرایی، شش منزل راه تا أیله می‌روند و برای این شش مرحله آب همراه می‌برند و شهر

أیله شهری است با شکوه بر ساحل دریای شور و حاجیان شام و حاجیان مصر و مغرب آن‌جا گرد می‌آیند و داد و ستدهای بسیار دارد و اهالی آن مردمی بهم آمیخته‌اند ...[البلدان، ص ۱۱۹].

۱۵- کهف: ۳۰

۱۶- تهامه: جلگه پست که شامل سرزمینهایی از مدینه تا مکه و جّده است. [مراصدج ۱، ص ۲۸۳].

۱۷- ناحیه نجد میان حجاز و احساء و احقاف در جنوب صحرای شام واقع است و از جانب شرق به عراق می‌پیوندد و بیشتر سرزمینهای نجد مرتفعات شنی است ولی در واحه‌های آن درخت عرار و قیصوم و نوعی کاج می‌روید، به علاوه دارای مراتع خوبی است و به همین مناسبت شتر و اسب این ناحیه شهرتی دارند. شهر عمده آن ریاض است که فعلًا پایتخت دولت سعودی است. شهر حجر در این ناحیه واقع بوده و عمالقه نیز در نجد و حجاز ساکن بوده‌اند.

۱۸- جزیره العرب به پنج ناحیه تقسیم می‌شود. تهامه، نجد، حجاز، عروض، یمن که عروض، یمامه است تا بحرین.

۱۹- یمامَه در سمت شرقی مکّه در سرزمینی هموار است، پایین‌تر از مدینه الرسول، فاصله یمامَه از بصره و کوفه شانزده مرحله است. الحساء و قطیف در چهار منزلی مشرق یمامه واقع شده‌اند. بیشتر مفسران معتقدند که اصحاب رس طایفه‌ای بوده‌اند که در یمامه می‌زیسته‌اند و پیغمبری به نام «حنظله» برایشان مبعوث شده و آنان وی را تکذیب کرده‌اند.

ص: ۴۹

در این اقلیم، معادن مشهور ندارد مگر معدن سرب ونمک معدنی که عموماً خشک و کم‌حاصل؛ مگر بعضی از اماکنش حاصل‌خیز است که قلیل گندم و و نخل و سایر میوه می‌کارند؛ امّا محصول موفورش همان قهوه است که مخصوص زمین است و به اطراف می‌برند- درخت قهوه شبیه به درخت گیلاس است ورقاً و ثمراً، ولی شکوفه‌اش سفید و ثمرش اَلَذّ از گیلاس و حصّه‌اش به‌هم چسبیده و می‌شکافند قهوه است- و گندم مصری و پنبه و مرصانی و کُندر و منّ (۱)و سنای مکی (۲)و بلیسان (۳) و نیل (۴) و تریاک و مقل ازرق (۵) و زیتون و نیشکر و انجیر و لیمو و ... به عمل می‌آید و مرجان و لعل و عقیق و نیز بخور از قبیل میعه (۶) و کافور و قسط (۷) و غیره موفور.

و در این اقلیم، انواع حیوانات می‌شود، ولی میمون و نسناس (۸) زیاد دارد و شترمرغ و ملخ هم بسیارند- که بعضی از اعراب می‌خورند- و گوره‌خر و شتر جمازه (۹) بسیار است. گاو و گاومیش بسیار دارد؛ ولی اسب این اقلیم امتیاز (ی) از جمیع اسب‌های عربی زمین دارد که: می‌گویند از تخمه اسب‌های اصطبل خاصه حضرت سلیمان نبی است که باقیمانده؛ الحق هم هر نسبتی به این اسب‌ها بدهند جا دارد. کلیه اعراب، با غیرت و قطّاع‌الطریق و در دویدن کمال مهارت را دارند و در عقد اخوت که بستند نقض نمی‌کنند و از میهمان خود هیچ چیز را مضایقه ندارند و اسمراللّونند (۱۰) و سخن را از مخرج ادا نمایند و دقت زیاد در قرائت کلام‌الله دارند که معنی تلاوت قرآن مخصوص به همین طوایف است.

و گویند: ما از نواده و دودمان اسماعیل ذبیح‌الله و اولاد ابراهیم خلیل اللّهیم. وقوت غالب اعراب بدوی، شیر و گوشت شتر و گوسفند است و همین اعراب، بعد از حضرت ختمی‌مآب شرق و غرب عالم را متصرّف شدند و در اشعار و طبابت و ریاضی و نجوم، کمال مهارت را داشته و ارقام هندسی متداولی در همه روی زمین از همان مخترعات اعراب است که الی یومِنَا هَذَا در میان همه‌ملل و دول معمول و متداول است.

ملبوسِ (۱۱) صیف و شتاءاهل این اقلیم یکی است و مذهبشان تسنّن و مطلق لغاتشان عربی و بعضی از طوایف آن‌ها جیم را گاف تلفظ می‌کنند. خط قدیم‌شان کوفی و حالا- نسق (نسخ) است و مسکوک طلا- و نقره هر مملکت در این اقلیم رواج است که برمی‌دارند. زیاده بر این بیان عربستان در این‌جا لازم نیست.

متعلّقات بندر ینبع

آب این بندر از باران و طرف مغرب آن دریا و از بنادر بحرالأحمر است و چون تقریباً در تحت منطقه حارّه است، بسیار گرم است؛ به‌طوری که زمستانش از تابستان طهران گرم‌تر است و شبنم زیاد دارد؛ تقریباً دارای دو هزار خانه است که همه عرب‌اند و از جانب دولت عثمانی هم معدودی نظام و جمازه‌سوار مأمور هم دارد و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در ینبع وقفیاتی دارد که به اولاد آن حضرت می‌رسد و آن‌ها را منازل بنی‌الحسین نامند و در طرف جنوب شرقی این بندر، به فاصله ۲۵ ساعت جبل صبح (۱۲) واقع و راه مدینه طیبه از جنب همین کوه است و جنگ بدر در دامنه آن واقع شده، قال الله تعالی: (وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ). (۱۳)

در غربی ینبع به فاصله نیم ساعت، مزار شیخ زارع که از اولاد حضرت ختمی‌مآب است، واقع شده و در شمال ینبع به فاصله نیم ساعت، قدمگاه شیخ «سنوسی» است که صاحب طریقه شاذلیه است.

وسط شمال و مغرب به بعد ده دقیقه قدمگاه شیخ (فواج) واقع است.

در جنوب ینبع به فاصله ده دقیقه در میان دریا جزیره کم عرض واقع، قبر سیدالعباس که از اولاد حضرت رسول‌الله است، در آنجاست.

جبل رضوا (۱۴) در شمال ینبع به فاصله دوازده ساعت واقع و از همه جبال اطراف ینبع بزرگتر و طولانی‌تر است و دارای درّه‌های زیاد و چمن و آب جاری و معدن مس است و برخلاف سایر کوه‌های آن اطراف آب و آبادی و هوای آنجا خوب است.

۱- مَنّ؛ ماده‌ای است چسبناک که از استحصالات شیره پرورده گیاهی است و از ترکیب قندهای مختلف تشکیل شده و بطور طبیعی یا براثر گزش حشرات و یا با ایجاد شکاف در تنه غالب درختان به خارج تراوش می‌کند. این ماده در ابتدای تراوش مانند شربت است ولی پس از مدتی در برابر هوا منجمد می‌شود و به نوعی شکرک تبدیل می‌گردد. کلمه «مَنّ» عبری است و در تورات و قرآن ذکر شده است و غذایی است که خدا برای بنی اسرائیل فرستاد: وَ نَزَّلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی وآنان در مدت چهل سال سرگردانی از آن تغذیه کردند تا به سرحد کنعان رسیدند.

مجاهد گفت: این مَنّ مانند صمغ بود که بر درختان افتادی. ضحاک گفت: ترتجبین است ...

مَنّ: گیاهان مختلف تشکیل می‌شود و مخصوصاً بیشتر از درخت زبان گنجشک استخراج می‌گردد، و اقسام مختلفش برای درمان بیماریهای سینه و لینت مزاج به کار می‌رود. کلیه انواع «مَنّ» به دو دسته تقسیم می‌شوند.

۱- دارویی از قبیل شیر خشت و بیدخشت و ترنجبین و شکرتیغال که مورد استفاده دارویی دارند.

۲- مَنّ‌های خوراکی از قبیل گزانگبین و گزعلفی که برای تهیه شیرینی گز به کار می‌روند.

۲- گیاه معروفی است که دارای انواع مختلف است از آن جمله سنای مکّی.

۳- بلیسان/ بَلَسِان: گیاهی از تیره سدابیان که به صورت درختچه است و گلهای سفیدی دارد. همه اعضای این گیاه محتوی ماده صمغی است که در صورت خراش یا نیش حشرات این ماده صمغی از آن خارج می‌شود.

۴- نیل: به کسر اول گیاهی است درختچه‌ای از تیره پروانه‌داران، دارای برگهای مرکب شانه‌ای. در حدود ۲۵۰ نوع از این گیاه شناخته شده که همگی به نواحی گرم کره زمین تعلق دارند و بیشتر به منظور استفاده ماده آبی‌رنگ از برگ آنها کشت می‌شوند.

۵- مُقْل ازرق/ ملك ازرق؛ درختی است از تیره بورسراسه و از رده دولپه‌ای‌های جدا گلبرگ که مخصوص نواحی گرمسیر است. ازاین درخت صمغ رزینی «صمغ سقز» حاصل می‌شود که به عنوان قابض به کار می‌رود. به علاوه دارای خواص ضددردهای بواسیری و نقرسی می‌باشد.

۶- مَیعَه: ماده‌ای رزینی که از جنس سقز که از انواع مختلف کاجها به دست می‌آید.

۷- قُسْط؛ معرب یونانی است، نام گیاهی ست از تیره زنجبیل‌ها که در حدود ۱۵ گونه آن شناخته شده و همه متعلق به منطقه گرمسیری است.

۸- نَسْناس: میمون آدم‌نما از قبیل گوریل، شامپانزه، اورانگوتان و غیره.

۹- شتر جَمّازه: شتر تندرو.

۱۰- أسْمَر: گندم گون

۱۱- مَلبُوس: پوشاك

۱۲- صُبْح: نام ناحیه‌ای است در «یمامه»

۱۳- آل عمران: ۱۲۳

۱۴- رَضْوا/ رَضْوی: نام کوهی است مشرف برینبع که تا مدینه چهار مرحله است و این همان کوهی است که «کیسانیه» معتقدند که محمد بن علی معروف به محمد حنفیه در آن‌جا مقیم است.

ص: ۵۰

«کیسانیه» را عقیده آن است که حضرت محمد حنفیه در این‌کوه غیبت کرده، حی و قائم آل‌محمد است.

جبل ملحه که ملّحیه نیز گویند، در شرق ینبع به فاصله شش ساعت واقع و کوچک تر از جبل صبح است.

اسکله مدینه طیبه است و در جنوب غربی مدینه در کنار بحرالأحمر واقع و حصار و بازار نیز دارد و مسافتش تا به دریا بیست میل است.

راه ینبع الی مدینه طیبه

از ینبع الی مدینه منوره شش منزل مسافت است.

* منزل اوّل؛ محطّه مسهّلی که در سمت شرقی شمال ینبع به بعد پنج ساعت واقع و محل عسکر جمازا سوار است. آبش آب چاه و آب باران هم ذخیره می‌نمایند و این مسافت همه صحرای بی‌آب و خارشتر بسیار دارد و جبل رضوا در شمال این قریه به فاصله هفت ساعت واقع گردیده.

از ینبع الی قریه حمرا- که ذکرش می‌شود- راه تقریباً در میان شمال و مشرق و از قریه حمرا الی مدینه منوره در جهت شمال مایل به شرق است؛ دیگر در هر نقطه از راه تکرار سمت آن نقطه لازم نیست.

* منزل دوم؛ بئر شیخ ابراهیم است که از قریه مسهّله هفده ساعت مسافت دارد؛ هشت ساعت که از مسهله دور می‌شوند، به دامنه کوه ملحیه می‌رسند که تقریباً هفت الی هشت ذرع مرتفع است و از دامنه کوهسار معروف رضع محسوب است که بین ینبع و صفرا (۱) است. و از اینجا تا منزل، نُه ساعت مسافت است که همه را بایـد از میان کوهستان عبور نمود- که سنگلاخ زیاد هم در بین راه دارد- یک ساعت تقریباً به منزل مانده، به بئر سعید می‌رسند که آن هم منزل است. از مسهّله الی بئر شیخ ابراهیم، تمامی این مسافت آب و آبادی ندارد و خارشتر بسیار دارد و جبل صبح در پهلوی راه واقع شده و به تدریج عقب می‌ماند و بئر مذکور چاهی است که عمقش پانزده ذرع و آبش شیرین و شیخ ابراهیم قائم مقام حالیه ینبع، در آنجا احداث کرده است و خود مشارالیه مرد معقولی و خیلی با اهل حاج با سلوک است.

* منزل سیم؛ قریه حمرا است که در شرقی شمالی بئر شیخ ابراهیم، به فاصله شش ساعت واقع است؛ یک ساعت که از بئر شیخ ابراهیم دور می‌شوند، به زمینی می‌رسند که اوّلِ درّه است. مردم در آنجا سنگ بر روی یکدیگر می گذارند.

به فاصله دو ساعت و نیم از بئر شیخ ابراهیم، درست یسار متصل به راه بئر بیت شیخ است که آبش قدری شور و مسقف است. از این بئر بیت شیخ که می گذرند، عبور به میان عقبه، مسمّی به دُفران است که خیلی تنگ و حدّ مابین ینبع و جدیده است. بعد به وادی صغرا سراز (یر) می‌شوند و کوه‌های اطراف راه، تقریباً سی- چهل ذرع مرتفع‌اند.

به فاصله سه ساعت و نیم از این چاه، در سمت یسار، متصل به راه، بقعه کوچکی است که مقبره ابوعبیده سعید، ابن عمّ جناب ختمی‌مآب و اطرافش قبرستان وسیع است که به دامنه کوه متصل می‌شود. آب انباری هم دارد که آب باران در آنجا جمع می‌شود. در همین نقطه راه ینبع، به جاده سلطانی مابین مکه و مدینه ملحق می‌شود که تقریباً در شمال این نقطه به فاصله دو سه منزل مدینه منوره و در جنوب به بُعد هفت- هشت منزل مکه معظّمه واقع است و جبل صغرا در مقابل راه، از دور پیداست که تقریباً به طرف یسار جاده کشیده شده و قریه صغرا در دامنه آن است.

به فاصله نیم ساعت، از ابوعبیده سعید وارد قریه حمرا می‌شوند که متصل به سمت یسار جاده، آبادی و نخلستان و آب جاری دارد و در سمت یمین جاده متصل به راه مقابل قریه حمرا کوه حمراست و جبل بدر در عقب سر واقع است و در انتهای آبادی این قریه، در طرف یسار جاده، دولت عثمانی قلعه‌ای

۱- دشت آبادی است که کشت و زرع و نخل فراوان دارد و در مسیر حجاج قرار گرفته و از آن‌جا تا «بَدْر» یک مرحله فاصله است و چشمه‌های زیادی در آن بوده که از ینبع و رضوی می‌گذشته است.

ص: ۵۱

جهت عسکر خود ساخته که بالفعل خراب است و اراضی مابین ینبع و حمرا، غالباً محل سکنای عشایر اعراب است و هر کس در حمرا منزل ننماید، سه ساعت هم باید برود تا به قریه جدیده برسد.

* منزل چهارم؛ بئر عباس است که تقریباً ده ساعت از قریه حمراء مسافت دارد.

به فاصله سه ساعت از قریه حمراء، از جاده هموار سلطانی که می‌روند، به قریه «جدیده» می‌رسند. میان اعراب مشهور است که جدیده در منتصف، راه از ینبع به مدینه منوره واقع است و از جدیده تا «بدر» یک منزل است که این مسافت وادی مغموری است و چند آبادی هم دارد و قریه «جدیده» در میان کوه بالای تپه واقع و تا قلّه کوه، خانه و آبادی دارد و تقریباً طول نخلستان و آبادی این قریه نیم ساعت و آب جاری بسیار گرم نیز دارد؛ مثل آب معدنی، ولی بعد از سرد شدن خوش‌طعم است؛ هندوانه و بُستان نیز دارد و دیواری محکم در جدیده به مثابه خاکریز در بالای تپه به طول زیادی کشیده شده است که از پهلوی آن می‌گذرد و در آخر آبادی دولت عثمانی قلعه‌ای جهت عسکر خودساخته و بالفعل مخروبه است. در مقابل این قراول‌خانه، سمت یمین جاده، در دامنه کوه مقبره جناب «تبرخ اسود» است و راه از جدیده به بئر عباس، تقریباً از شمال ده درجه مایل به مشرق است.

به فاصله شش ساعت از جدیده که همه را از میان دره تنگی باید گذشت، راه به طرف یسار مایل می‌گردد و درّه مزبور وسیع شود به مثابه صحرا می‌گردد و بعد از شش ساعت وسه ربع، از جدیده که می‌گذرند، از میان درّه بیرون آمده، به بئر عباس می‌رسند و منزل مزبور آبادی ندارد، فقط چاهی است که محیطاش بیست ذرع و عمق آن نیز تقریباً همین قدر ذرع‌است و از سطح آب تا لب چاه، سنگ‌چین و خیلی محکم ساخته‌اند. از خارج هم پله دارد تا قعر چاه می‌توان رفت و آب برداشت و نزدیکی آن چاه سمت یسار جاده، عثمانی‌ها قلعه برای عسکر ساخته‌اند که بالفعل خراب است و از ینبع الی بئر عباس، بلکه تا مدینه‌منوره، همه جا در میان راه و اطراف اشجار جنگلی و مغیلان فراوان است که بهترین صمغ عربی از همان درخت مغیلان است که به عمل می‌آید.

* منزل پنجم؛ بئر شِریوف است که به فاصله پانزده ساعت و سه ربع از بئر عباس فاصله دارد.

به فاصله یک ساعت از بئر عباس، کوه سمت یسار جاده که تقریباً به مسافت نصف میدان است، مسمّی به «کوه ورکال» و کوه مقابل مایل به یسار به فاصله یک ساعت تقریباً، مسمّی به کوه «فقره» است.

به فاصله دو ساعت از بئر عباس، جلگه تمام می‌شود و راه داخل دره می‌گردد که تقریباً ربع میدان فاصله دارد- و کوه ورکال در یمین جاده واقع است که راه از دامنه آن است و کوه فقره در سمت یسار است.

به فاصله چهار ساعت از بئر عباس در سمت یمین، متصل به راه بئر، «روحا» واقع است.

به فاصله پنج ساعت و نیم از بئر عباس، راه به سمت یسار منحرف می‌گردد و کوه فقره نیز در سمت یسار است.

به فاصله هفت ساعت از بئر عباس، به شعب الحاج می‌رسند.

به فاصله هفت ساعت و نیم از بئر عباس در سمت یسار راه، سنگی است که سوراخی در بالایش دارد و مردم به طرف آن سوراخ سنگ می‌اندازند و این قاعده از قدیم است و وجهش معلوم نیست.

به فاصله هشت ساعت از بئر عباس، در وسط جاده سنگی عمودی تقریباً به ارتفاع یک ذرع و به قطر نیم ذرع نصب کرده‌اند، معلوم نیست برای چیست!

به فاصله هشت ساعت و نیم از بئر عباس به سمت یسارِ جاده، قبور شهدای غیر معروف واقع است، چاهی هم دارد.

به فاصله پانزده ساعت و سه ربع از بئر عباس، در سمت یسار راه، چاهی سنگ‌چین و عمیق‌تر از بئر عباس و مسمّی به بئر «شریوفی» است.

ص: ۵۲

* منزل ششم؛ مدینه منوره است که به بُعد نُه ساعت و سه ربع از بئر شریوفی فاصله دارد.

به فاصله سه ساعت از بئر شریوفی، سمت یسار راه به فاصله ده ذرع، آثار خرابه‌ای است، چهار ذرع در چهار ذرع، به فاصله سه ساعت و نیم از بئر شریوفی به «تپه سلام» می‌رسند که کوهی است در یمین راه به ارتفاع ده- دوازده ذرع تقریباً که از قلّه آن گنبد منوّر حضرت ختمی‌مآب و گنبد ائمه بقیع پیداست؛ مردم در بالای این کوه رفته، مواجه گنبد مطهّر ایستاده و نگاه می کنند و دعای مخصوص دارد، می‌خوانند؛ چون از دامنه این کوه الی قله که زیاده از چهارصد- پانصد قدم نیست، صعب و سخت است، خیلی لازم است که بانی پیدا شود و راهش را صاف و هموار نماید که مردم به سهولت بالا روند و دعا و نماز بخوانند.

به فاصله هفت ساعت از بئر شریوف، درسمت یمین راه، به‌مسافت صد ذرع تقریباً، مسجد شجره واقع است که «ذوالحُلیفه» نامند و نخلستان نیز دارد؛ آبش از چاه‌هایی است که عمقش تقریباً سه قولاج (۱) است و میقات‌گاه حاج‌شامی و مدینه است که حاج در این‌جا غسل کرده و مُحرم می‌شوند و آن مسجد عبارت از چهار دیوار مختصری است که یک طرفش مُسقّف و چند درخت نخل دارد و حدیثی از صحیح بخاری در جدار این مسجد نوشته که حضرت ختمی‌مآب در این مسجد نماز خوانده‌اند و در سمت یسار آن به فاصله ربع میدان تقریباً قریه‌ای است مسمّی به «بئر علی» که الآن اعراب به همین اسم مسجد شجره را هم بئر علی و آبارعلی می‌خوانند.

قبل از رسیدن به مدینه منوره، آثار قلعه خرابه بزرگی است که دیده می‌شود که گویند قبل از بنای مدینه این حصار را یهودی‌ها ساخته، مسکن داشتند؛ شاید قصورالعقیق که حصون‌العقیق نیز در کتب در نزدیک مدینه ضبط شده است، همین‌جا باشد.

قبل از وصول به مدینه منوره، به فاصله یک ساعت کمتر تقریباً، مکانی است مشهور به «مدرّج»، از این زمین که بالا می‌روند، میل‌های گنبد مطهّر نمایان است.

به فاصله نُه ساعت و ربع از بئر شریوف وارد مدینه منوره می‌شوند؛ اللّهُمَّ ارزُقنَا.

ذکر مجملی از مدینه الرسول

حدود طرف شرقی مدینه، کوهستان و قلعه خیبر و غربی‌اش بحرالأحمر و شمالش قلعه مرّ و جنوبش بیت‌الله الملک الأکبر است.

مدینه شهر محکمی است از عربستان، در ایالت حجاز، در شمالی مکّه معظمه، به مسافت سیصد و نود کیلومتر- که ده منزل است- واقع گردیده و در بعضی از کتب نود و پنج اسم از برایش ذکر شده و زیاده از صد خاصیت از خصائص متعلقه به آن بیان شده؛ یکی از خصائص آن است که هر که بدانجا رسد، بوی خوش شنود و عطر در این شهر بیشتر از مواضع دیگر بو دهد و هرگز طاعون نباشد.

خود این بنده هوای مدینه را الطف و انور از همه جا دیده، روحانیت خاص دارد.

بعضی از مورّخین گویند که وجه تسمیه‌اش به «یثرب» آن است که: یثرب بن قانیه آن را بنا نموده، چون زبان معجز بیان حضرت سیدالأنام بدان نام جاری گردیده، هر آینه به مدینه سمت اشتهار پذیرفته و در بعضی از کتب «مدینه السماء» نامند و حرم دویم و اشرف بقاع ارض و در مکان مأمونی واقع شده و در وقت سیول امطار، آب‌های این وادی از حرّه بنی‌سلیم آمده، بعد از وادی‌الغابه گذشته، بعد از آن به وادی احمد آمده در این‌جا متفرق شود و بدو چاه داخل می‌گردد که یکی را بئر «رومه» و یکی را بئر «عُروه» گویند و جبل احمد که رنگش قرمز و راهش هموار، در طرف شمالی مدینه به مسافت دو ساعت کائن، و مقبره حضرت حمزه در دامنه‌آن واقع و از مدینه دو میل بعید است که به زودی ذکرش بیاید و اکثر زمین مدینه شوره‌زار و چهار وادی را داراست: وادی بطحان، وادی عقیق اکبر، وادی عقیق اصغر، وادی قنات.

۱- قولاچ، قلّاچ: واحد طول معادل درازی هر دو دست. «فرهنگ معین».

ص: ۵۳

وادی بطحان، از شمال به جنوب ممتد و طرف غربی‌اش حرّه و جنگی که در مدینه واقع شده و خندقی که در عهد حضرت رسول‌الله حفر گردیده، از اعلای همین وادی است که زمین رمله‌نجد و آثار آبادی و عمارت بسیار دارد و طرف شرقی وادی بطحان کوه سلع است که منفصل و طولانی و امتداد یک گوشه آن تا نزدیک سور مدینه است که به همین جهت این دروازه را «باب‌الجبل» نامند.

در این مدینه جنگ خندق، در ماه شوال سال پنجم هجری واقع گردیده که وقعه «حزب‌الأحزاب» گویند؛ چون حضرت امیر مقابل عمروبن‌عبد ودّ در روز جنگ خندق ایستاد. حضرت رسول‌الله فرمودند: «

نور الایمان کلّه علی الشرک کلّه

» و چون عَمرو را کشتند، حضرت رسول‌الله فرمودند: «

ضربهٔ علی فی یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین.

» و اطراف این خندق در آن وقت خانه‌ها بوده ولی حالا آبادی ندارد. بالأخره عضدالدوله فناخسرو دیلمی در مدینه بنای قلعه گذاشته و در خارج سور نیز خانه بسیار است.

شاهزاده معتمدالدوله فرمانفرمای فارس، در روزنامه «سفر مدینه‌السلام و بیت‌الحرام» می‌نویسد که قلعه مدینه از محمد بن علی الملقب به جمال‌الدین المعرف بالجواد الاصفهانی است که بعد سلطان سلیمان تجدید کرده است. شاید این شخص که شاهزاده اسم برده، بعد از عضدالدوله باشد و مرقد اسماعیل بن جعفر صادق (ع) در پهلوی دیوار قلعه مدینه است و این شهر خیلی کوچک‌تر از مکّه، ولی هوایش سالم، آب روان و زروع و نخیل دارد.

یکی از آب‌های سبک عربستان همین آب یثرب است و قناتی که به مدینه از قریه قبا جاری است، «عین ذرقا» گویند و نخلستانش را از چاه آبیاری نمایند؛ خرمای مشهوری دارد که مخصوص به مدینه است که تمر «بردی» و تمر «صیحانی» گویند که در بلاد دیگر نمی‌شود و نیز خرمای سلطانی یک نوع خرمایی است که مخصوص مدینه است و نیز حب‌البان (۱) دارد که به سایر بلاد نقل می‌نمایند.

ششصد و بیست و دو سال بعد از میلاد حضرت مسیح (ع) حضرت رسول‌الله از مکّه به مدینه هجرت فرمودند که تاریخ ما مسلمین از همان وقت است که تاریخ هجری گویند و به قولی در ششصد و سی و دو از میلاد مسیح در مدینه دار فانی را وداع و به دار باقی رحلت فرمودند و حضرت امیرالمؤمنین (علی (ع)) آن حضرت را غسل داده، دفن کردند و اعظم مزیتی که بر مداین دیگر داردهمین است که در زمان آن حضرت پای‌تختش و حال مضجع آن حضرت است.

مطاف طوایف انام در این شهر و مقام است و نیز ائمه معصومین، به غیر از حضرت امام موسی کاظم (ع) که در منزل- ابواء- که در (میان) مکه و مدینه واقع گردیده و حضرت امام محمد مهدی که در سامره متولد شده، مابقی ائمه در مدینه طیبه به وجود آمده‌اند. (۲)

طول مدارج شرقی این شهر، نسبت به جزایر خالدات که مبدأ طول منجمین قدیم بوده ۷۵ درجه و بیست دقیقه و نسبت به دارالخلافه ناصری طهران، تقریباً یازده درجه غربی و نسبت به پاریس سی‌و هفت درجه و سی و نیم دقیقه و نسبت به گراندویچ لندن سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه است. و عرض مدار شمالی‌اش از خط استوا ۲۵ درجه و طول نهارش سیزده ساعت و ۳۳ دقیقه و انحراف قبله‌اش از جنوب به طرف مشرق تقریباً ثلث درجه است؛ زیرا که مکّه از جنوب مدینه تقریباً ثلث درجه مایل به مشرق است و گویند به طالع سرطان و مستویش زهره و از اقلیم دویم و تعلّق به مشتری دارد؛ و چهاردهم شهری است که در عربستان بنا گردیده است.

شهر مزبور حالا بیست هزار جمعیت را دارد و مسجد محترمی در آنجا برپا (ست) که خود حضرت بنا نموده و در آنجا فریضه به‌جا

می‌آورده و به عبادت و رسالت اشتغال داشته، ولی بعد از رحلت آن حضرت، در محوطه خانه‌اش بر مسجد اضافه نموده‌اند و این بنده درگاه نقشه آن را برداشته و تعیین حدودش را نموده، چنان‌که به زودی مذکور شود.

۱- حب البان؛ نام گیاهی است که به آن «جوزبویا» نیز گویند

۲- حضرت علی بن ابی‌طالب ۷ نیز در مکه تولد یافتند.

ص: ۵۴

در زمان حضرت، جمیع بیوتی که از اطراف به مسجد در داشته، به امر حضرت مسدود نمودند مگر در خانه باب علم، حضرت علی را؛ منبری که آن حضرت بر آن خطبه می‌خواندند و محرابی که فریضه به جا می‌آوردند، محلش در میان مسجد معین است. حدیث صحیح است که میان مرقد و منبر، روضه‌ای است از روضات بهشت.

از حضرت صادق (ع) منقول است که ثواب نماز خواندن در مسجد پیغمبر (ص) در مدینه برابر است با ده هزار نماز در جای دیگر. چاه بضاع (۱) در مدینه است؛ هر مریض و علیل که از آب آن بخورد و غسل کند شفا یابد؛ بئر قضاعه و بئر المسک- هم که در احادیث آمده- شاید همین چاه باشد که حالا به این اسم نامند و حضرت مقدس نبوی آب دهان مبارک خود را در آن چاه افکنده است.

چاه اریس (۲) نیز در این شهر است. از ابوشامّه روایت است که در سنه ۶۴۹ هجری، پنج شبانه روز متوالی در مدینه زلزله عظیمی شد که تفصیلش در کتاب جغرافیایی که از عربستان نوشته‌ام مذکور است. مکّه و مدینه به «حَرمین» مشهورند؛ اگرچه قدس خلیل را نیز حرم گویند، امّا حرمین مطلق، همان مکّه و مدینه است و مدینه را خدای تعالی مدخل صدق خوانده.

اصل بنیان قبر شریف و حجره شریفه و ضریح و محراب شریف، از بناهای ملک الاشرف قایتبای چراکسه، سلطان مصر است که در ذی الحجه الحرام ۸۸۸ هجری بنا نهاده که در این جا و در بیت‌الله آثار خیر از او بسیار است و در رجب ۸۷۲ در سریر مصر جلوس و در ذی القعده نهصد و یک هجری در سن ۷۵ سالگی دار فانی را وداع کرده است؛ اجمال این احوال آن که در ثلث آخر شب دوازدهم شهر رمضان المبارک، سنه ۸۸۶ هجری که مؤذنین تمجید می‌نمودند، رعد و برق ظاهر شده و صاعقه نزول نموده و به هلالین مناره خورد و شق کرده و از آنجا به مناره گرفته و به مسجد شریف سرایت نموده، جمیع اسباب مسجد و مصاحف هر چه بوده سوزانیده همین فقط حجره نبوی ۹ و بیوتی که در اطراف مسجد شریف بوده، از صدمه و سوختن این برق مستخلص شد. این فقره را به درگاه سلطان قایتبای عرض کردند. از آن جا فرستادگان معتمد تعیین و مهمّات و ملزومات را تدارک و روانه داشته و اماکن شکست‌خورده را کماینبغی عمارت کردند و در اطراف مسجد شریف نیز مدرسه عالی و رباط بنا نمودند و اسم او نیز در حجره شریفه و ضریح مطهّر در پهلوی اسطوانه و خود در پشت محراب شریف مسطور است و مرقد مطهر در میان مشرق و جنوب شهر واقع است و سلطان سُلیمان نیز محراب دیگر ساخته است که متصل به اسطوانه هفتم است که ذکرش بیاید که اسم او را نیز در پشت محراب نوشته‌اند و بنای این حرم و صحن و مسجد جدید و این استوانه‌های یکپارچه از سنگ که خیلی خوب ساخته‌اند، از بناهای سلطان عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان است که در عرض پانزده سال به انجام رسانیده و به روضه شریفه که قایتبای ساخته است، هیچ متعرض نشده است و اسم خودش را نیز در هیچ جای از حرم- بنا بر ادب- حکم کرده که ننویسند و می‌گفت چگونه من اسمی از خود در این حرم برم که سلطانم، با این که مرا یکی از بندگان ذلیل محسوب نمایند، فخر من است؛ خوش اعتقاد بوده.

ذکر مسجد رسول الله به نحو اجمال

این بنده درگاه موافق نقشه‌ای- که خود کشیده- قلمی می‌دارد. ان شاءالله عن‌قریب عکس نقشه خود را به جمیع ممالک اسلام و غیره فرستاده که زینت کتاب‌ها و عمارت‌ها و معابد گردد که هیئت مرقد مطهّر و مسجد شریف که محل نزول ملائکه است، همیشه در نظر ما باشد و در همه جا زیارت نمایند و دعا به دوام دولت اعلی‌حضرت ولی نعمت کلّ ممالک ایران نمایند که این سرمشق از آن حضرت آموخته شده و رسیده؛ زیراکه در روز چهارشنبه، نوزدهم شهر شعبان المعظم ۱۲۹۴ همین نقشه با نقشه‌های دیگر عربستان و غیره با روزنامه‌ای که در سفر بیت‌الله کشیده و نوشته بود، خواستند در ییلاق سلطنت‌آباد شمیران شرفیاب حضور مبارک گردیده، پس از آن که نقشه‌ها و روزنامه از لحاظ انور گذشت، به جناب

۱- چاه بضاعه: که در احادیث نیز آمده است در دار بنی ساعده در مدینه طیبه بوده است.

۲- چاه أریس: نام چاهی است در مـدینه، در قُبا، برابر مسـجد قُبا، که انگشتری پیغمبر ۹ از دست عثمـان در آن افتاد و برای یافتنش بسیار کوشید و موفق نشد.

ص: ۵۵

امین السلطان امر فرمودند که دو قطعه از آن نقشه‌ها را که یکی همان مسجدالرسول و دیگری نقشه‌ای از بندر ینبع الی مدینه منوره را که شش منزل مسافت است در میان قاب و پشت آینه بزرگ بگذارند که همیشه در نظر مبارک باشد.

و مسجد رسول مختصراً عبارت است از ضریح مطهّر که در مقابل ضلع شرقی مسجد واقع است. فقط به فاصله یک رواق و مسجد مسقّف در غربی ضریح مطهّر و وسعتش زیاد است و صحن در طرف شمالی مایل به مغرب ضریح است که شرحشان بیان می‌شود.

ضلع جنوبی تقریباً صد و بیست و هشت قدم طول، هفده ستون و جزز (۱)سنگی و دو رواق هفت قدم عرض دارد و جمیع ستون‌ها و دیوار و سقف مسجد از سنگ است؛ در هر جا محتاج بیان نیست.

و مقیاس مسجد رسول الله از این قرار است که در مسجد مُسَقَّف، بُعد مابین ستون‌ها هفت قدم و فاصله ستون‌های اطراف صحن نُه قدم است و سه قدم تقریباً دو ذرع شاه (۲) است. پس از همین مقیاس جمیع ابعاد نقشه مسجد را می‌توان دانست که نسبت به هم چقدر بُعد دارند.

ضلع غربی دویست و بیست قدم طول و بیست و هفت ستون و جزز دارد. درب اول ضلع که جنوب و غرب است، درب مسجد است که باب السلام و در صد قدمی درب دیگر مسجد است، که باب الرحمه و این امتداد یک رواق هفت قدم عرض و بعد از باب الرحمه سه رواق نُه قدم عرض در مقابل صحن مطهّر دارد.

ضلع شمالی صد و بیست قدم طول و سیزده ستون و جرز و دو رواق نُه قدم عرض دارد و در آخر ضلع دو زاویه شمال و شرق است. [نیز] مسجد را دری است که قدیماً باب توسل و الحال باب مجیدی گویند.

دقیق ه

ضلع شمالی تقریباً هشت قدم از ضلع جنوبی مقابل خود، به سبب پیش آمدن دیوار شرقی از باب نساء الی باب مجیدی، به میان مسجد کوتاه‌تر شده است.

ضلع شرقی دویست و بیست قدم طول و دوازده ستون و جرز و دو رواق نُه قدم عرض دارد که بعد از این دوازده ستون صحن مطهّر تمام و داخل مسجد مسقف و حرم مطهّر و ضریح مبارک می‌شوند که بعد از این دوازده ستون، مقابل صحن مطهر پانزده ستون و جرز الی ضلع جنوبی دارد؛ پس جمیعاً ضلع شرقی، بیست و هفت ستون و جرز دارد و در این ضلع شرقی در مقابل ضریح، دو درب مسجد است که «باب النساء» و «باب جبرئیل» نامند.

طول ضریح مطهّر از باب جبرئیل از شمال به طرف جنوب شش دهنه و تقریباً ۵۶ قدم و عرضش از مشرق به مغرب چهار دهنه و سی و چهار قدم است.

عرض مسجد جدید مبارک از شمال به جنوب، شش ستون و طولش از مشرق به مغرب هفت ستون است که جمیعاً چهل و دو ستون می‌شود.

این سعه که عبارت از روضه مبارکه و فضای مسجد رسول الله بوده است و حد حرم جدید که بعد خلفا به مسجد اضافه کرده‌اند، در طول نُه ستون و در عرض شش ستون که جمیعاً پنجاه و چهار ستون است؛ و در اواخر نیز بر مسجد اضافه کرده‌اند؛ چنان‌که مذکور شد عرض از مشرق به مغرب پانزده ستون و طول از شمال به جنوب بیست و پنج ستون است که مضروبش سیصد و هفتاد و پنج ستون می‌شود بدون جرز دیوارها.

ولی وسعت صحن مطهر و حرم و بعضی از ستون‌های دیگر، اسقاط می‌شود که از روی نقشه حسابش معلوم می‌شود که چند ستون دارد.

۱- جِرز: پایه ساختمان که از سنگ و آجر سازند.

۲- ذرع شاه: مقیاس طول معادل ۱۲/ ۱ متر است.

ص: ۵۶

قبر مطهر، بلند و مستور از پرده که احدی به چشم خود قبر را نمی‌بیند و می‌گویند حدیث در این خصوص وارد است که نباید کسی چشمش به قبر مطهر بیفتد و ضریح مطهّر هیچ در ندارد، مگر چهار در از اطراف که سه در از همان روضه حضرت زهرا، یکی به طرف شمال که اغلب بسته و دو در پهلوی هم رو به شرق که دو قدم نیز عقب‌تر است؛ بدین جهت جلو درب وسعتی به هم رسانیده، گاهی خواجه‌های حرم از برای جاروب کردن و چراغ گذاردن، اول به مقبره حضرت زهرا بعد از آنجا داخل مرقد مطهر می‌شوند و به غیر از این خواجه‌ها، احدی قادر بر دخول صحن مطهر نیست و دری هم از طرف مغرب مابین اسطوانه حرس که محرّس نیز نامند و اسطوانه وفود دارد که همیشه بسته است.

دقیقه

چندین مجموعه بخور در روضه مبارکه است که رویشان مجموعه پوش‌های مفتول انداخته‌اند که در هر سال، روز نوزدهم ذی القعده الحرام، به احترام تمام بخورات مزبور را عوض می‌کنند و بخورات قدیم را خادمین حرم میان خود تقسیم می‌نمایند.

ذکر مسجد حضرت رسول الله (ص) به نحو تفصیل

ضلع جنوبی که مذکور شد، ۱۲۸ قدم طول، پانزده ستون و دو جرز سنگی به دیوارهای طرفین و دو رواق دارد؛ شرحش از این قرار است:

محاذی ستون اول به بعد، سه قدم از آن ستون در زاویه جنوب و شرق مسجد، انباری است که به میان رواق دو در دارد: یک درش رو به شمال و یک درش رو به مغرب؛ که این در غربی منسوب به درب «بلال» (۱) است.

گویند در عهد حضرت رسول الله (ص)، حضرت بلال از این در به بام مسجد می‌رفته و اذان می‌گفته و الآن هم در این جا مناری هست مسمّی به مناره «رأسیه» به مناسبت این که در بالای سر حضرت پیغمبر (ص) واقع است و از میان همین انبار پله دارد که بالایش می‌روند و در میانش اذان می‌گویند.

مقابل ستون دویم و سیم، در بالای دیوار جنوبی مسجد، پنجره‌ای است؛ گویند که محلّ باب عَشرَه مُبشَّره (۲) بوده، مقابل شمالی ستون چهارم عرض ضریح مبارک تمام می‌شود که عبارت از سه پنجره برنجی است و دو ستون مرمر در وسط آن‌ها است و دو پی-چهار قدم عرض- سنگی هم در طرفین ضریح دارد و در طول شش پنجره فولادی است که به رنگ سبز کرده‌اند و در شب‌ها دو شمعدانِ مرصّع پشت این پنجره برنجی می‌گذارند و به غیر از این شمعدان‌ها، مرقد مطهر، زینت دیگر ندارد.

تنبیه

از پهلوی ضریح الی محاذی رواق باب السلام که انتهای همین ضلع جنوبی است، مابین ستون‌های این امتداد را به بلندی یک ذرع با لوله‌های برنجی مثل محجره بسته‌اند و در این امتداد در پنج در جا گذارده‌اند. وقت نماز این درها را می‌بندند تا کسی از رواق جنوبی- به غیر از این درها- نتواند داخل مسجد بشود؛ چون اهل تسنُّن نمی‌گذارند وقت نماز از محاذی کسی که نماز می‌گزارد، بگذرند؛ مابین ستون ششم و هفتم یکی از این درهای محجّره برنجی است و پهلوی این در اول، محراب حضرت و مقابل ستون هفتم منبر پیغمبر است و پهلوی منبر مابین ستون هفتم و هشتم یکی از درهای دیگر محجره برنجی است و دو درب دیگر این محجره در طرفین محراب سلطان سلیمان و یک درهم دو ستون به آخر ضلع جنوبی مانده دارد.

ملاحظه

در مقابل محراب حضرت، در میان دیوار جنوبی، محراب بزرگش نیز گویند و به خصوص مابین این دو محراب در رواق، ستون هفتم را نگذاشته‌اند که بدین جهت در رواق وسعتی به هم رسانیده، در سقف مسجد همین سعه چهل چراغ بزرگی آویخته‌اند.

نکته

۱- بلال حبشی، ابوعبدالله بلال بن رباح حبشی متوفی به سال ۲۰ هجری قمری مؤذن معروف پیغمبر اکرم ۹ و از سابقین در اسلام. تا وفات پیغمبر ۹ اذان گفت و پس از آن دیگر هیچ اذان نگفت.

۲- اهل سنّت گویند که پیغمبرخدا ۹ ده نفر از صحابه را به بهشت بشارت داده است و آنها را «عشره مبشره» گویند و نام آن ده نفر به ترتیبی که شماره می‌کنند بدین شرح است:

۱. ابوبکر بن ابی قحانه؛ ۲. عمر بن خطّاب؛ ۳. عثمان بن عفان؛ ۴. علی بن ابی‌طالب ع؛ ۵. طلحه بن عبیدالله بن عثمان؛ ۶. زبیربن العوام؛ ۷. سعد بن ابی وقاص؛ ۸. سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی قرشی؛ ۹. عبدالرحمن بن عوف؛ ۱۰. ابوعبیده بن جراح.

ص: ۵۷

برای آن که مابین حرم مبارک و مسجد شریف فرقی باشد، در اسطوانه‌ها فرق گذاشته‌اند؛ یعنی کمر ستون‌های حرم را با سنگ مرمر سفید متضلع که (دارای) خیارها [شاید: شیارها] باشد، بسته‌اند و مابقی ستون‌های مسجد این وضع را ندارد، همان یکپارچه از سنگ است و عرض مسجد مبارک چنانچه ذکر شد که به طرف شمال و جنوب است، شش ستون دارد که دو پایه آن‌ها مربّع وچهار ستون دیگرش مدوّر است و در بالای اسطوانه اول و دویم و سیم نوشته‌اند: اسطوانه سریر و اسطوانه حرس که صحیحش محرّس (است) و اسطوانه وفود، طول مسجد مبارک که به طرف شرق و غرب است، هفت اسطوانه است که یکی پایه‌اش مربّع و شش اسطوانه مضلع است که در اسطوانه اول و دویم، ردیف دویم که مقابل ضریح واقع است، نوشته‌اند استوانه توبه؛ در همان اسطوانه ابی‌لبابه است و اسطوانه عایشه- که در جنب اسطوانه مخلّقه است- و اسطوانه حنّانه، محاذی پله اول منبر شریف است.

و اصل ضریح و گنبد مطهّر، چنان‌که ذکر شد، از بنای قایتبای است که ضریح عبارت از شش دهنه است طولًا و سه دهنه است غرباً و سه دهنه جنوبی؛ چنانچه ذکر شد، شبکه برنجی و سه طرف دیگر فولادی است که رنگ سبز کرده‌اند و چهار پایه مربع محکم سنگی، چهار قدم در چهار قدم، در چهار طرف دارد که بنیان گنبد مطهّر قبر مبارک روی این چهار پایه است و چنان محکم ساخته‌اند که پایه طاق مسجد را هم بر روی آن گذاشته‌اند و دو پایه دیگر هم دارد که خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) و به احتمال قبر مبارک ایشان است. پس معلوم شد که این دو ضریح یکی (است) و شش پایه دارد و به شکل مستطیل است.

و باقی اراضی ازطرف شمال که به حرم اضافه شده، مرحوم سلطان عبدالمجید خان علاوه کرده و زمین‌های پست و بلند را تسطیح نموده و اکنون تمام اسطوانه‌های روضه و حرم مبارک و اطراف صحن مطهّر، با نصف ستون‌های مربّع دیوارها زیاده از سیصد و پنجاه ستون است؛ چنانچه گفتیم محققاً از روی نقشه معلوم می‌شود.

مقابل ستون دهم سلطان سلیمان بن بایزید عثمانی محرابی ساخته است. از ستون دهم الی آخر ضلع جنوبی، چنان‌که ذکر شد، زاید بر مسجد حضرت و حرم جدیدی است که بعد از حضرت مسجد را وسعت داده‌اند.

دقیقه

طرف شمالی محراب رسول الله (ص) به فاصله سه ستون از محراب، کمر چهار ستون را با تخته بسته‌اند که مؤذن و مکبّر بالایش رفته اذان و تکبیر می‌گویند.

و در طرف شمال مایل به مشرق این مئذنه به فاصله چهار ستون همان‌طور تخته‌بندی کرده و مئذنه حضرت بلال (ع) است.

ملاحظه

دیوار جنوبی مسجد، از ستون اول الی ستون سیزدهم، طاق رواق را در زدن، خیلی استادی به کار برده‌اند که اجمالش از این قرار است: این چند چشمه طاق یک پایه‌اش را همان روی ستون سنگی رواق و پایه دیگرش را بر روی سر زبانه بالای دیوار جنوبی که پیش آورده‌اند، بدون پیش آوردن سر زبانه از پایین پی زده‌اند و مابقی طاق متصل به دیوارهای مسجد را به قاعده زده‌اند یک پایه طاق را روی ستون و پایه دیگر بالای سر زبانه پی است.

ضلع غربی- که دویست و بیست قدم طول و بیست و شش ستون و جزر دارد- تفصیلش این است: درزاویه جنوب ومغرب مسجد، مخزنی است برای اسباب ومتصل به‌آن مخزن باب السلام است. و از این زاویه الی وسط باب الرحمه که صد قدم طول دارد، در اول زاویه جزر و یازده ستون و یک رواق هفت قدم عرض دارد و بیان و دقتی ندارد مگر از محاذی ستون هفتم و هشتم که به ضلع شرقی نگاه می‌کنی، باب جبرئیل واقع شده است و در میان دیوار غربی مزبور به قطر یک وجب و بیشتر،

ص: ۵۸

دولابچه‌های (۱) متعدد از برای خادمین حرم گذاشته‌اند که اسباب بگذارند و از وسط باب الرحمه الی آخر ضلع غربی، صد و بیست قدم طول و سه رواق نُه قدم عرض و چهارده ستون و جرز سنگی و مقابل صحن می‌باشد که شرحش از این قرار است: برابر ستون یازدهم و دوازدهم باب الرحمه است که مقابلش در ضلع شرقی باب نساء واقع گردیده و از باب الرحمه الی آخر ضلع غربی چنانچه ذکر شد، سه رواق، نُه قدم عرض دارد و در جنب این رواق‌ها صحن مطهّر است؛ ولی ضلع شمالی و شرقی متصل به صحن دو رواق دارد که عن‌قریب بیان می‌شود.

ملاحظه

ستون یازدهم را که مقابل باب الرحمه است، گویا به ملاحظه وسعت جلو [ی] درب به قدر دو قدم تقریباً به میان مسجد؛ یعنی طرف شرق پیش برده‌اند. بدین جهت، رواق از باب الرحمه الی آخر ضلع غربی، نُه قدم عرض به هم رسانیده و از برای تغییر همین ستون و دو ستون بعد از آن است که اغلب ستون‌های مسجد مُسقّف و ستون‌های شمالی صحن از محاذات هم تقریباً بیرون رفته‌اند.

ضلع شمالی صد و بیست قدم طول و یازده ستون و دو جرز سنگی، در طرفین ضلع و دو رواق نُه قدم عرض دارد و مقابلش صحن مطهّر و تفصیلش از این قرار است: در زاویه شمال و مغرب انباری است که درب مناره سلیمانیه که ذکرش بیاید از پهلوی این انبار است و در پهلوی این انبار متصلًا مخزن کوچکی هم در میان دیوار از برای گذاردن اسباب ساخته‌اند. محاذی ستون سیم و چهارم در میان دیوار جایی درست کرده‌اند که شمع و مایحتاج را می‌گذارند. مقابل ستون ششم و هفتم نیز در میان دیوار جایی از برای غسل کردن ساخته‌اند. در محاذی ستون نهم و دهم باب توسّل است که باب بسیار عالی سلطان عبدالمجید خان عثمانی ساخته و جلوخان خیلی خوبی دارد که در هر طرفش سه اطاق متصل به هم از برای مستحفظین حرم و مسجد ساخته‌اند و الآن این باب، مشهور به اسم سلطان عبدالمجید خان است؛ پهلوی این باب در زاویه شمال و مشرق انباری است که رو به مغرب دری دارد که از این در به بالای مناره سلطان عبدالمجید خان می‌روند.

ضلع شرقی دویست و بیست قدم طول و دوازده ستون و جرز و دو رواق نُه قدم عرض دارد و در مقابل صحن واقع گردیده و این دو رواق را مسجد زنانه کرده‌اند؛ یعنی از محاذی ستون دویم باب مجیدی، دیواری به قدر قامت انسان در فاصله ستون‌ها کشیده شده و رواقین را تا آخر صحن مسجد زنانه کرده‌اند و در این امتداد نیز دو درب مشبّک چوبی دارد؛ یکی مابین ستون چهارم و پنجم و یکی مابین ستون هفتم و هشتم است و در محاذی ستون هشتم و نهم و نصف دهم، به فاصله هفت قدم از ستون کنار صحن، باغچه [ای] در میان صحن واقع است که شش درخت نخل و غیره، بسیار خوش وضع دارد و در جنب جنوبی این باغچه، چاه آبی است به قدر چهار- پنج ذرع ریسمان می‌برد، آب دارد و بئر الرسول نامند و گویند این موضع خانه حضرت امیرالمؤمنین [علی] (ع) بوده است. لهذا الآن هم باغچه مزبور مشهور به باغچه حضرت فاطمه (علیها السلام) است و بعد از ستون دوازدهم از صحن داخل مسجد مسقّف می‌شوند که تا آخر ضلع جنوبی پانزده ستون و جرز است. پس مجموع ضلع شرقی چه صحن و چه مسجدِ مسقف، بیست و هفت ستون و جرز است. مقابل ستون سیزدهم و چهاردهم در دیوار شرقی باب نساء است که دخلی به صحن ندارد و داخل مسجد مسقّف است و برابر ستون هفدهم باب جبرئیل نیز در دیوار شرقی است و محاذی باب نساء و باب جبرئیل یک رواق نُه قدم عرض و محاذی درِ مزبور ضریح مطهّر واقع است.

ملاحظه

در پشت شمالی ضریحِ مطهّرِ حضرت بتول ایوانی است به ارتفاع یک پلّه از زمین که مردم روی این ایوان و پشت ضریح مطهر حضرت بتول ایستاده، زیارت و نماز می‌خوانند و دعا می‌کنند و دری هم دارد

۱- دولابچه: گنجه کوچک دردار که در دیوار تعبیه کنند باشد.

ص: ۵۹

که خادمین حرم گاهی از برای چراغ گذاردن و غیره به میان ضریح بتول و از این جا به مقبره حضرت رسول می‌روند.

دقیقه

از برای وسعت به هم رسانیدن مقابل باب جبرئیل، یک ستون مقابل این باب را در میان مسجد نزده‌اند، بدین جهت، مقابل در [ب] مزبور وسعت به هم رسانیده است و در محاذی باب جبرئیل شش دهنه ضریح مطهر واقع است که دو دهنه‌اش درب روضه حضرت زهرا که به قدر دو قدم عقب‌تر از چهار دهنه دیگر ضریح است که بدین سبب جلو درب روضه بتول وسعت به هم رسانیده، مردم پشت در [ب] مزبور ایستاده و زیارت حضرت بتول را می‌خوانند و چهار دهنه دیگر ضریح متعلق به حضرت رسول الله است و در میانه این دو دهنه، روضه حضرت زهرا است. یک ستون کاشی‌کاری و طرفین این ستون دو در [ب] متصل است که یکی محسوب می‌شود و از این در [ب] داخل روضه صدیقه طاهره و از آن جا به مرقد حضرت رسول الله می‌روند و چهار دهنه دیگر ضریح مطهّر، دو پی- چهار قدم عرض- در طرفین و دو پی- دو قدم عرض- در وسط ضریح دارد و دو ستون مرمر در میان این دو پی کوچک و به همین طریق است طرف مقابل الّا این که طرف مقابل یک در [ب] مقابل نیز به میان ضریح دارد.

میانه باب نساء و باب جبرئیل، به قدر یک پله زمین مسجد را بلند نموده، سکّو و اتاقی ساخته‌اند که مسکن و مخزن خواجه‌های حرم است.

توضیح:

در مقابل این چهار دهنه ضریح، بالای دیوار شرقی سه پنجره است که ابواب نزول ملائکه گویند؛ دو پنجره‌اش مقابل ضریح مطهر حضرت رسول الله (ص) و یک پنجره‌اش مقابل باب السلام است که گویند: از این درها حضرت میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، به حضرت رسول الله (ص) نازل می‌شده‌اند، لهذا هر کدام از این درها به اسم یکی از ملائکه‌ها موسومند.

ملاحظه

علاوه بر جارها و چهل چراغ‌های مسجد مطهّر، از هر دهنه طاق هم سه چراغ آویزان است که با روغن زیتون می‌سوزد.

در بیان منارهای مسجد

مسجد مطهّر پنج مناره دارد؛ یکی بالای سر حضرت که مناره «رأسیه» نامند و راهش چنان‌که مذکور شد، از زاویه جنوب و مشرق مسجد است که مئذنه حضرت بلال بوده است و در بالای باب السلام و باب الرحمه و باب مجیدی نیز هر یک مناره‌ای‌است به اسم همان باب و مناره [ای] هم در زاویه شمال و مغرب مسجد است و راهش هم از همین زاویه است که مناره «سلیمانیه» نامند؛ در زمانی که حاج [/ حاجیان] شامی از شام وارد مدینه می‌شوند و آن سه شبی که درمدینه منوره توقف دارند، رسم است که این مناره را از بالا تا پایین چراغان می‌نمایند.

قبّه‌های مسجد

در مسجد رسول الله دو قُبّه است؛ یکی از فولاد در بالای سر مبارک حضرت و قبّه دیگر بالای رواق محاذی محراب.

ذکر اجمالی از اماکنی که در میان مدینه طیبه واقع گردیده

در میان جنوب و مشرق حرم رسول الله، به بُعدِ سه دقیقه، تقریباً متصل به خارج قلعه شهر قبرستان بقیع واقع گردیده که طولش چهارصد قدم و عرضش سیصد قدم که در این طول و عرض دیوار مخروبه کوتاهی دارد و ساختن این دیوار بسیار لازم است که مسلمین به زودی بانی شده، همت در انجامش گمارند که چنین قبرستانی- که تالی ندارد- این‌طور مخروبه نماند و چندان مخارج هم ندارد و در جنوب و مغرب این قبرستان فقط اتاقی ساخته‌اند که مقبره چهار امام بزرگوار؛ امام حسن مجتبی (ع)، امام زین

ص: ۶۰

العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع)، امام جعفر صادق (ع) و عباس عمّ حضرت رسول است. این چهار امام در یک صندوق و عباس هم در یک صندوق است، ولی این دو صندوق را در میان یک صندوق گذارده‌اند و در این بقعه مجملًا مضجع جدّه ائمه اطهار می‌باشد و چند اتاق کوچک هم در اطراف شمالی ائمه بقیع دارد که مقبره بعضی از زوجات و اولاد و احفاد حضرت رسالت است و هشت نفر هم از زوجات حضرت در یک ضریح و اسامی آن‌ها [را] بالای قبرستان [بر]، روی تخته نوشته‌اند و بنات رسول‌الله امّ کلثوم و رقیه و زینب هم دریک بقعه می‌باشند و در آخر زاویه شمال و مشرق قبرستان بقیع، حلیمه السعّدیه- دایه حضرت رسول الله، مدفون و بقعه هم دارد و بیت الأحزان در بقیع و مقبره فاطمه بنت اسد- والده حضرت امیرالمؤمنین- خارج از دیوار بقیع واقع گردیده که حضرت رسول در قبر او داخل شده است.

در میان جنوب و مغرب مسجد رسول الله، در میان شهر در سوق الطّوال به فاصله سه دقیقه سیدنا عبدالله- پدر حضرت رسول الله- مدفون است؛ معروف به بیت ابی النبی و در پهلویش سیدنا مالک، علمدار رسول پروردگار مدفون است و یک بقعه خوبی دارد و مصلّی در میان مسجد مصلی است که آن را مسجد «غمامه» نیز گویند که در خارج سُور شهر به فاصله چهار پنج دقیقه در جهت جنوب و مغرب مدینه واقع گردیده و متصل بدین مسجد قریب به هم [نویسنده دو سطر را قلم زده است] و مسجد حضرت بلال واقع است.

بیان اطراف مدینه منّوره

جبل احد در طرف شمالی مدینه، به فاصله دو ساعت واقع و این کوه منفصل و رنگش قرمز و در طرف شمال شرقش، اقرب به مدینه است و در حول و حوشش مزارع اهل مدینه می‌باشد و در امتداد راه احد تلّ مسمّی به سلع واقع است که غاری هم در این کوه سلع است؛ بعضی منسوب به حضرت رسول الله و بعضی منسوب به حضرت ولی الله می‌دانند و کوه سلع نیز منقطع و مابین شمال و مغرب مدینه و در شرقی وادی بطحان واقع گردیده و قبر محمد، صاحب نفس الزکیه- ابن عبدالله الحسن بن الحسن (ع)- در نزدیکی کوه سلع واقع است و ثنیات الوداع، اسم دو تپّه کوچکی است که یکی از آن اتصال به سلع دارد.

مابین شمال و مغرب مدینه به فاصله ربع ساعت، «مسجد الفتح» پیغمبر می‌باشد و مشهور است که سوره مبارکه إنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً در این جا به حضرت نازل گردیده و در پهلویش مسجد حضرت سلمان فارسی- رضی الله تعالی عنه- کائن است و مسجد فتح در دامنه غربی کوه سلع است که به طرف وادی است و کوه مزبور فاصله میان مدینه منوره و مسجد فتح است که آن را مسجد «احزاب» و مسجد «اعلی» نیز گویند و در طرف قبله مسجد فتح چهار مسجد دیگر است که همه را مساجد فتح گویند و راه شام که حجاج و قوافل می‌آیند، از مابین کوه احد و سلع از قریه برکه است و قلعه توپخانه در بالای کوهی است که مجاور کوه سلع است و مشرف بر میدان است- که در آنجا حجاج شام منزل می‌کنند- چنانچه مذکور شد، به زبان عربی «مناخه» گویند؛ یعنی باراناز و نیز قریه معروف به صدفه در راه احد واقع و در حوش این قُراء به بُعد یک ساعت و کمتر متوالیاً واقع گردیده است؛ العیون، امّ صدیر، الغابه، بُرکَه چنانچه بیان شد.

از برکه، عبور حاج شامی است به فاصله سه ربع ساعت از مدینه مرقد حضرت حمزه سیدالشهدا اسدالله و اسد رسُوله (ع) واقع و در شمالش به بُعد پانصد قدم تقریباً محل صدمه خوردن دندان مبارک حضرت رسول الله و مابین این دو محل طرف شرقی متصل به راه قبور شهدا فی سبیل الله احد است و از قار حضرت حمزه الی پای دامنه کوه احد تقریباً یک ساعت مسافت و کوه احد در این جا تقریباً به شکل مثلث افتاده.

و در ۸۱۶ قدمی مقبره حضرت حمزه در انتهای دره مسجدی است که حضرت رسول الله در روز جنگ احد، در حالت مجروح و تنهایی در این مکانی که مسجد است، نماز خوانده‌اند و حضرت صادق (ع)

ص: ۶۱

بر عقبه بن خالـد فرمودنـد که در این مسـجد نمـاز بخوان و این‌جـا همـان درّه‌ای است که در روز جنگ احـد حضـرت رسول الله به کمان‌داران سپرده بودنـد که آن را محافظت نمایند، آن‌ها به طمع غنیمت از این محل رفتند و مخالفین این دره را گرفتند و شکسـت بر لشکر اسلام وارد آوردند.

مقبره حضرت حمزه را سلطان عبدالمجید خان عثمانی خیلی خوب ساخته، ولی از شهدای احد به غیر از حضرت حمزه سیدالشهدا و عبـدالله بن جحش- که برادر زینب زوجه حضـرت رسـول الله که خواهرزاده حضـرت حمزه است- اسم شـهید دیگر معروف نیست؛ بهتر این بود که در سـر مقبره این شـهدای فی سبیل الله اسامی آن‌ها را مرقوم می‌کردند تا مردم بدانند این‌ها کیسـتند که به این ثبات قدم در رکاب ظفر انتساب حضرت رسول الله جان دادند.

و غزوه احـد در مـاه شوال المکّرم، سـال سـیم هجری، واقع شـده و آیه لَیْسَ لَـکَ مِنَ الْأَـمْرِ شَیْ‌ءٌ و غیرهـا در حق این جنـگ نـازل گردیـده و حضـرت حمزه بعِزِ شـهادت فایز گردیده، الی یومنا هذا در همین ماه اعراب بسیار از اطراف به سـر مقبره حضـرت حمزه آمـده، چنـد شب و روز مشـغول گریه و زاری و عزاداری و نوحه و اطعـام طعـام می‌باشـند و در همین جنگ به دنـدان مبارک نبوی صـدمه خورد و حضـرت امیرالمؤمنین (ع) پای ثبات فشرده که از شـدّت جهاد شمشیرش شـکست و حضـرت پیغمبر ذوالفقار به او عنایت فرمود: «ولا فَتَی إلّا علی لا سیف إلّا ذوالفقار» (۱) را جبرئیل از جانب ربّ جلیل آورده و حضـرت امیر فرمودند در این جنگ شانزده ضربت به من رسید که در چهار ضربت آن به خاک افتادم و هر دفعه که می‌افتادم مرد خوش‌روی خوش مو [یی] بازوی مرا گرفته، می‌گفت سوار شو، یاری کن پیغمبر خود را که دوست می‌دارد تو را خـدا و رسول او، بعد از غزا این واقعه را به عرض نبوی رسانیده، فرمودند آن شخص جبرئیل امین بود و تفصیل این جنگ در همه کتب مرقوم و منظور ما در این کتابچه این بیانات نیست.

در شـمال بیست درجه، به سـمت مغرب، به رُبع سـاعت فاصـله در بیرون قلعه مـدینه، تلّی است مسـمّی به «قرین» در بالا‌یش جـایی ساخته‌اند که مردم بدانجا رفته شـهر را تماشا می‌نمایند [... دو سطر را قلم زده است] مسجدی است که اهل مدینه مسجد قبلتین نامند و گویند حضرت پیغمبر (ص) در این مسجد به دو قبله نماز خوانده‌اند و مسجد مزبور از مدینه تقریباً بُعدش یک ساعت است.

در مغرب مـدینه، به فاصـله دو ساعت، کوه احمر واقع گردیده که بئر علی و مسـجد شـجره- که میقاتگاه حاج شامی و مدنی است- در دامنه این کوه کائن است که از این مسـجد از برای عُمره حَجّه الاسـلام مُحرم می‌شوند و در طرف مغرب بئر علی به مسافت یک سـاعت قریه علا‌وه موضوع است و در مغرب حقیقی مـدینه کوه عیر و کـامیر است که وراء همه جبال و از شـمال به جنوب ممتدّ و منفصـل و تـا مـدینه تقریباً یک فرسـخ و نیم است وکوه احـد از همه جبال اطراف مـدینه مرتفع‌تر است، بـدین جهت در وقت طلوع، آفتـاب اول بر آن‌هـا می‌تابـد؛ چنـانچه هنگـامی که بنـده درگاه عالم‌پناه در مـدینه منوره مشـرف بوده، در اول جـدی ۱۲۹۲ هجری شاهزاده حاجی معتمدالدوله امتحان فرموده بودند اول جدی، آفتاب یک ساعت و بیست و هشت دقیقه از دسـته گذشته بر کوه احد و عیر و کامیر تابیده بعد از چهار دقیقه بر مناره‌های حرم مبارک طالع شد. در سـمت جنوبی مدینه، به مسافت سه ربع ساعت، مسجد قبـا در میـان قریه بزرگی به همین اسم واقع است که آیه مبارکه: لَمَسْـجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَق؛ (۲)درحق این مسجد نازل گردیـده و خانه‌های انصار در این قریه بوده و از مـدینه تا مسجد قبا، تمام باغسـتان خرما است و از دروازه که بیرون می‌رونـد، بایـد از وادی رانونا (۳) عبور نماینـد که در فصـل بهـار هنگـام طغیـان آب، آب مزبور به میان شـهر جاری گردیـده و از کنار شـهر گذشـته بـه آب وادی بطحـان ریختـه و ایـن دو وادی نیز به وادی عقیـق متّصـل می‌شـود و در وسـط راه از دولت عثمـانی قراولخـانه ساخته‌اند. توپ و سـرباز در آنجا هست و تمامی اراضـی این حول و حوش شوره‌زار است. می‌گویند خرما در زمین شوره‌زار بهتر به عمل

۱- در بدین صورت آمده است: «لَا سَیفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَی إِلَّا عَلِی».

۲- سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۳- رانوناء: نام وادی‌ای است در مدینه طیبه.

ص: ۶۲

آیـد؛ شاید در این قسم از زمین شوره زار خرما خوب شود و قاعده کلّیه نداشـته باشد، به دلیل این که در این جا با این شوری زمین اکثر جاها آبش شـیرین است و در شرقی این مسجد به فاصله ده دقیقه، مسجد فضیخ در قریه قربان واقع شده و مسجد مزبور مخروبه است؛ طولش تقریباً بیست ذرع و عرضش سه ذرع، قدری از این مسجد را به چوب خرما پوشیده‌اند و بیشترش سقف ندارد و صحن هم دارد که دیوار دور او باقی است. وقتی حضـرت رسول الله بنی نضیر را محاصره فرمودند، خیمه مبارک را در نزدیکی این مسجد زده و شـش شب در این مکان نماز خواندند و به قولی حضرت امیرالمؤمنین در همین مسجد فضیخ ردّ شمس نمودند و در میانه این دو مسـجد، مسـجد شـمس که شارب امّ ابراهیم نامند، در دامنه کوه کائن است و مشـربه امّ ابراهیم از عوالی مدینه و عبارت از ماریه قبطیه مادر ابراهیم- پسـر حضـرت رسول الله- است که حضـرت یک ماه بر زنان خود خشم فرموده در این جا اقامت نمودند. مسجد کوچکی از سـنگ در این جا ساخته‌اند. اکنون خراب شده و سـقف ندارد. دیوار طرف قبلی آن آباد است و سه طرفش خراب. صد هزار افسوس دارد از همچو مساجد و اماکن شـریفه که محل نزول ملائکه و قرآن و معبد حضرت پیغمبر آخرالزمان بوده، اعراب آن قدر تغافل نموده و همه را خراب کرده‌اند و در آبادی‌اش به هیچ وجه کوشش و سعی نمی‌نمایند که عن‌قریب منهدم خواهد شد.

چون بنـده درگاه در این مساجد شـریف به همراهی نواب والا شاهزاده حاجی معتمدالدوله رفته و نماز خوانده، همیشه این محبّت را که فرمودند در نظر دارم [... سه سطر را قلم زده است].

آبی که به مـدینه به واسـطه قنات جاری است؛ از دامنه همین کوه قبا است. بلنـدی این زمین قباست، چنانچه مـذکور شد که در بهار فصل طغیان آب‌های اطراف قبا به میان مدینه جاری شده و از پهلوی شهر گذشته و به قریه الغابه مذکوره ساری، بعد مخلوط به آب وادی بطحان می‌شود.

دقیق ه

این آب را عین ذرقـاء گوینـد که از میـان چنـدین چاه و شـهر جاری می‌شود؛ یکی از چاه‌هایش را عین ادریس گوینـد. این چاه در ناحیه قبا واقع و به نهایت آبش با مزه است که به واسـطه آب دهان مبارک حضرت رسول الله برکات پیدا کرده [... دو و نیم سطر را قلم زده است] و نخلسـتان و باغـات و سبزی‌کـاری زیـاد در قراء اطراف مـدینه به خصـوص در همین حـول و حـوش قریه قبـا دارد و قریتینِ قربان و عوالی در غربی قریه قبا به بُعد یک ساعت و نیم- تقریباً- واقع است.

در مشـرق مدینه به فاصله ربع ساعت قریه مائده واقع گردیده و سه ربع ساعت که از این قریه می‌گذرد به مدفن سیدنا علی العُرید یا علی العُریض، که از اولاد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است می‌رسد و این امامزاده در حره سیاه یعنی ریگستان سیاه واقع شده که محل عبور حاج جبلی از پهلوی همین امامزاده است و حرّه مابین مشـرق و جنوب مـدینه واقع گردیده. در جنوب و مغرب مدینه، حرّه بنی النضیر است که قتل یزید بن معاویه در ماه ذی الحجه الحرام شصت و سه هجری در آن مکان واقع شده که اکنون قبور حرّه در آنجا معروف است. [... پنج سطر آخر را قلم زده است و پس از آن هم نسخه را ناتمام گذاشته].

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إنْ نَسینا أوْ أخْطَأْنا. در این جا نسخه- تعریف المدینه- به پایان می‌رسد.

ص: ۶۳

ص: ۶۴

ص: ۶۵

ص: ۶۶

ص: ۶۷

از نگاهی دیگر

مدخل آلالبیت

موسوعهٔ مکهٔ المکرمه و المدینهٔ المنوره

از

احمد زکی یمانی/ عمّار ابوطالبی

شیخ احمد زکی یمانی- که بیش از ۲۵ سال وزیر نفت عربستان سعودی بود و چهره‌ای است شناخته شده در جهان- اخیراً مؤسسه‌ای فرهنگی در لندن با عنوان «الفرقان» تأسیس کرده که در شهرهای مکه و مدینه نیز دارای شعبه می‌باشد. مؤسسه یاد شده ضمن انتشار کتب متعدد؛ مانند «فهارس مخطوطات در جهان اسلام»، فرهنگنامه‌ای با عنوان «موسوعه مکه المکرمه و المدینه المنوّره» نیز به چاپ رسانده است.

موسوعه پیش گفته که جدیدترین مجموعه منتشر شده از سوی مؤسسه الفرقان می‌باشد با دو ویژگی زیر سامان یافته است:

الف) از نظر محتوا

- مجلد اول این موسوعه از کلمه آبار «آب» شروع و به کلمه اثیفیه «اث» ختم می شود، لذا به نظر می‌رسد کار تهیه، تدوین و چاپ آن بسیار طولانی گردد.

- در این مجموعه کوشش شده همه آنچه مربوط به حرمین شریفین است گردآوری شود، که شامل اسامی اشخاص و خاندان‌ها، نام مکان‌ها، نام کتاب‌ها، تصاویر، نقشه‌ها و ... خواهد بود.

- سعی شده هر مدخل به وسیله یک نفر تهیه شود، هر چند برخی اشخاص در نوشتن چندین موضوع و مدخل همکاری داشته‌اند.

ب) از نظر شکل ظاهری

- این موسوعه در قطع رحلی، با کاغذ گلاسه و به صورت تمام رنگی و بسیار نفیس چاپ شده که دارای ۶۵۵ صفحه است.

- همانگونه که اشاره شد، این موسوعه شامل تصاویر نیز می باشد.

از آنجا که چاپ اول این مجموعه بسیار محدود بوده، تنها در اختیار برخی از متفکران سعودی قرار گرفته است.

آنچه در ادامه می‌آید ترجمه مدخل آل‌البیت این موسوعه می باشد که توسط آقای عمر عثمان عریق نوشته شده است.

آل البیت

این نام، مرکب است از مضاف (آل) و مضاف الیه (البیت). آل در لغت یعنی اهل، عیال، (۱) نان‌خور، خانواده، جماعت، پیروان ونزدیکان. (۲) بعضی گفته اند «آل» در اصل «اهل» بوده که «ها» به «الف» تبدیل شده است. این، نظریه‌ای است مشهور؛ بطوری که سیبویه و محققّان از ادبای عرب هم چنین گفته‌اند. (۳) البته جوهری و ابن منظور این نظریه را ترجیح داده‌اند که الف دوم منقلب از واو در «اول» باشد و لذا آن را با عنوان ماده «اول» آورده‌اند. (۴)

ابن جوزی گوید: «آل اسمی است برای هرکسی که به فرد دارای مرجعیت، در آن‌چه که دارای مرجعیت است رجوع کند»، که این رجوع گاهی به نسب است و گاهی به سبب و اصل آن، «آلَ» به معنای «رجوع کرد» است. و «تأویل» نیز از همین گرفته شده است.» (۵) اما از جهت معنا هر دوی این‌ها با کمی اختلاف در یک معنا استعمال می شوند (۶) و آن این‌که «آل» به بعضی چیزها اضافه می‌شود و به بعضی دیگر خیر، چراکه لفظ «آل» به انسان‌های مهم اختصاص دارد و به انسان‌های معمولی اضافه

۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ط ۳، ج ۴ د. م: د. ن، ۱۴۰۲ ه‍-/ ۱۹۸۲ م، ۱۶۲۸، ماده «آل».

۲- عالم شاهی، آب آیینه، دائره‌المعارف الاسلامیه الکبری، ج ۱ تهران: سحاب، ۱۳۷۰ ش/ ۱۹۹۱ م، ۴۰۸، ماده «آل».

۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، محمد سید کیلانی القاهره: مصطفی البابی الحلبی و اولاده، د. ت، ۳۰؛ ابن حجرهیتمی، احمدبن‌محمد، الدرالمنضود فی الصلاه والسلام علی صاحب المقام المحمود، مدینه: دارالمدینه المنوره، ۱۴۱۶ ه‍-/ ۱۹۹۵ م، ۸۹

۴- جوهری ج ۴، ۱۶۲۷ ماده اول؛ ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، ج ۱۱ بیروت: دارصادر، د. ت، ۳۷، ماده اول. محمدعلی‌بن علی‌تهاونی در کشاف اصطلاحات الفنون، ج ۱ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ه‍-/ ۱۹۹۸ م، می‌گوید: کسانی که می‌گویند اصل آل، اهل بوده، بصریان، وکسانی که آن را منقلب از «اول» می دانند، کوفیان از اهل لغت هستند؛ آل غصیه، عبدالکریم، آل البیت النبوی، روزنامه المدینه ۷/ ۱۰/ ۱۴۱۷ ه‍-./ ۲۱/ ۱۱/ ۱۹۹۶ م، ۱۵

۵- محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه القاهره: دار الغد العربی، د. ت، ۵۰۲

۶- تهاونی، ج ۱، ۱۱۷

ص: ۶۸

نمی‌شود؛ همانطور که به زمان، مکان و خدای تبارک وتعالی اضافه نمی‌شود. البته گفته شده به خدای تعالی نیز اضافه می‌شود و «آل الله» می گویند، حتّی قریشیان خود را «آل الله» می نامیده‌اند وعرب نیز هنگامی که به ایشان استغاثه جستند، آنان را «یا آل الله» (۱) یعنی «ای قریشیان» خطاب می کردند. همین گونه است که به حافظان قرآن نیز «آل الله» گفته‌اند. (۲) پس در نتیجه «آل الحائک» و «آل مصر» و «آل‌القرن العشرین» نمی گویند در حالی که «اهل» در تمام آنچه ذکر شد برخلاف «آل» است. (۳)

اما «اهل» در لغت به نزدیکان یا خانواده اطلاق می‌شود و به معنای کسانی است که با انسان معاشرت دارند؛ مانند همسر یا فرزند که با فرد زندگی می کنند. به معنای عشیره و ذوی‌القربی [خویشاوند] نیز آمده است. جمع آن نیز «اهلون» و «آهال» و «أهال» می‌باشد. به معنای آنچه که به چیزی اختصاص دارد نیز می‌آید؛ مانند اهل قرآن، اهل حدیث و اهل فقه و ... به معنای نفس [خود] نیز می‌آید، همانطور که در حدیث امّ سلمه آمده است: «

لَیْسَ بِکِ عَلَی أَهْلِکِ هَوَانٌ

» که منظورش از اهل خود پیامبر (ص) می باشد؛ یعنی «از خواری آن‌ها آسیبی به تو نمی‌رسد» و به معنای معتقدین به اندیشه یا عقیده‌نیز می‌آید؛ مثل این‌که بگویی: اهل دین فلان یا مذهب فلان. به معنای مجاورت جایی هم می‌آید؛ مثل اهل مکه. بر مستحق چیزی بودن نیز اطلاق می‌شود؛ مثل اینکه بگویی فلانی اهل ... است و مردم نیز می گویند فلانی اهل ... است؛ یعنی مستحق آن است. (۴)

اما کلمه «بیت» گاهی به معنای مکانی است که انسان شب را در آن می گذراند؛ اعم از این‌که ثابت یا در حرکت باشد که جمعش نیز «بیوت» و «ابیات» است وگاهی نیز مجازاً به خانواده مرد گفته می شود. بر دو مصرع از شعر نیز «بیت» اطلاق می‌شود؛ زیرا کلامی است که به صورت نظم جمع شده است. (۵) بیت به معنای شرف وشریف نیز آمده است که اهل و آل نیز در این معنا با آن مترادف هستند؛ مثلًا می گویی «بیت حصن الفزاریین» یا «آل حصن» و «آل عمران» و این‌که می گویی «فلانٌ بیت قومه» یعنی شریف قوم خویش است. مجازاً بر ازدواج هم اطلاق می‌شود؛ «بات فلان» یعنی ازدواج کرد. به معنای کاخ نیز آمده است. از زن نیز به کنایه بیت تعبیر می‌شود و «بیت الله» نیز اسم عَلَم بالغَلَبه‌ای است که مجازاً بر کعبه اطلاق می‌شود. (۶)

اما ترکیب «آل البیت» در نزدیکان پیامبر (ص) استعمال گردیده و درطول تاریخ، در قلمرو اسلامی منحصر به ایشان شده است و اصطلاح «اهل البیت» نیز مرادف آن است وگفته می‌شود: «آل النبی»، و «آل محمد (ص)» وگاهی نیز از آن با «آل عبا» تعبیر می شود.

«عترت» در لغت به نسل وگروه نزدیک به شخص (۷) گویند. و نزدیکان انسان؛ از فرزند وغیر فرزند، (۸) و نیز خاندان نزدیک که از دنیا رفته‌اند. (۹)

گویا عترت هر شخصی، خانواده و قوم او هستند؛ کسانی‌که به آن‌ها پناه می‌برند و بر ایشان اعتماد می کنند (۱۰). اما «العباء» یا کساء شناخته شده است: لباس چاک دار بزرگی است که آستین ندارد وروی پیراهن پوشیده می‌شود. (۱۱)

کلمه «آل» در قرآن کریم آمده است. در حالی‌که به غیر از نبی اضافه شده است مانند: «آل عمران» و «آل یعقوب» به معنای خاندان و «آل فرعون» و «آل لوط» و مانند آن، به معنای پیروان دینی یا سیاسی.

کلمه «اهل» نیز در حال اضافه به غیر بیت، بسیار در قرآن و سنت آمده است. گاهی به معنای منتسبین به یک باور و اندیشه؛ مثل فرموده خداوند: «یا اهل الکتاب» و «اهل الانجیل» و «اهل المغفره» و «اهل التقوی» می‌آید وگاهی به معنای ساکنان جایی؛ مثل فرموده خداوند: «أهل القرَی» و «أهل المدینه» و «أهل مَدْین» و «یا أهلَ یثرب» و ... گاهی نیز به معنای همسر است؛ مانند فرموده خداوند: «

إِذْ قالَ مُوسَی لأَهْلِهِ

» و «

سارَ بِأَهْلِهِ

» و مانند آن.

۱- راغب اصفهانی، ۳۰

۲- ابن حجرهیتمی، ۸۹؛ عالم شاهی، ج ۱، ۴۰۸

۳- تهاونی، ج ۱، ۱۱۸

۴- جوهری ج ۴، ۱۶۲۸- ۱۶۲۹؛ ابن منظور، ج ۱۱، ۲۸- ۲۹؛ راغب اصفهانی، ۲۹ ماده اهل.

۵- ابن منظور، ج ۲، ۱۴- ۱۶ ماده «بیت».

۶- زبیدی، محمدمرتضی، تاج العروس، ج ۴ بیروت دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۸۶ ه-/ ۱۹۶۶ م، ۴۵۷- ۴۵۹، ماده «بیت».

۷- جوهری ج ۲، ۷۳۵، ماده «عتر».

۸- زبیدی ج ۱۲، ۵۲۰، ماده «عتر».

۹- ابن منظور، ج ۴، ۵۳۸، ماده «عتر».

۱۰- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال والحفده والمتاع، تحقیق: محمد عبدالحمید النمیسی، ج ۶ بیروت: دارالکتب العلمیه، د. ت، ۱۳

۱۱- مصطفی، ابراهیم، و آخرون، المعجم الوسیط استانبول: مکتبه الاسلامیه، د. ت، ۵۷۹، ماده عباء.

ص: ۶۹

ترکیب «أهل البیت» سه بار در قرآن آمده است:

- (قالُوا أ تَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ). (۱) یعنی ابراهیم واهلش.

- (وَ حَرَّمْنا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ). (۲) یعنی اهل بیت موسی (ع).

- (وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتینَ الزَّکاةَ وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً) (۳) واین آیه شاه بیت این بحث است.

احادیث وارده در باره «آل البیت»

احادیث متعلّق به موضوع را می‌توانیم تحت عناوین متعدد جمع کنیم؛ مانند حدیث کساء (العباء) وحدیث مباهله وحدیث ثقلین وحدیث چگونگی درود فرستادن بر ایشان (صلوات) وحدیث حرمت زکات بر اهل بیت.

حدیث کساء

شهر بن حوشب گفت: شنیدم امّ سلمه، همسر پیامبر هنگامی که خبر [شهادت] حسین‌بن علی آمد، اهل عراق را لعن کرد و گفت: «او را کشتند، خداوند بکشدشان. به او نیرنگ زدند و او را خوار کردند، خدا لعنتشان کند. دیدم فاطمه (علیها السلام) نزدیک ظهر پیش پیامبر آمد، در حالی‌که ظرف حریره‌ای را که مخصوص ایشان درست کرده بود، در طبقی آورد و در مقابل‌شان گذاشت. پیامبر به او فرمودند: پسر عمویت کجاست؟ گفت: در خانه است. فرمودند برو بگو بیاید، دو پسرش را نیز نزد من بیاور. امّ سلمه گفت: فاطمه در حالی‌که دست هریک از پسرانش در یک دستش بود، آمد وعلی نیز به دنبال ایشان می‌آمد تا این‌که همگی بر پیامبرخدا وارد شدند و ایشان آن دو را در آغوش خود نشاند وعلی در سمت راست او وفاطمه در سمت چپش نشستند. امّ سلمه گفت: پیامبر عبای خیبری را که فرش اتاق خواب ما بود گرفتند ودور همه ایشان پیچیدند با دست چپ خود دو طرف کساء را گرفته و با دست راست خود به سوی خدا اشاره کردند و فرمودند:

«أَللهُمَّ أهلِی أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرهُمْ تَطْهِیراً، أَللهُمَّ أهلِی أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرهُمْ تَطْهِیراً، أَللهُمَّ أهلِی أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرهُمْ تَطْهِیراً».

گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمودند: چرا داخل کساء بیا. امّ سلمه گفت: بعد از این‌که دعایشان برای پسرعموی خود، علی و پسرانش و دخترشان فاطمه تمام شد، داخل شدم. (۴)

و در روایت دیگری از ابن حوشب، از امّ سلمه آمده است: «اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی وَ خَاصَّتِی» (۵)و در روایتی دیگر از عبدالله بن مغیره مولی امّ سلمه، از ام سلمه آنقل کرده است: «هَؤُلَاءِ أَهْلِی وَ عِتْرَتِی». (۶)

در روایات زیادی آمده است که پیامبر (ص) راضی نشدند که امّ سلمه داخل کساء شود ولی در عوض آن به او فرمودند: « إِنَّکِ إِلَی خَیْرٍ أو عَلَی خَیْر»؛ «تو رو به خوبی هستی، یا تو بر خوبی هستی» (۷) در روایتی دیگر ابن حوشب از امّ سلمه نقل می‌کند که پیامبر نزد او بودند. پس علی و فاطمه وحسن وحسین با ایشان هم‌غذا شدند. پس از صرف غذا خوابیدند و پیامبر با عبا یا روانداز روی آن‌ها را پوشانده، فرمودند: «اللهم ...» وحدیث را ذکر می نماید. (۸)

عایشه در روایتی می‌گوید: پیامبر صبح زود از منزل خارج شد، در حالی‌که «مِرْطٌ مُرَحَّل» که از پشم سیاه رنگ بود، بر دوش داشتند، حسن بن علی آمد. او را داخل کردند، سپس حسین آمد، او را نیز داخل کردند، سپس فاطمه وپس از او علی را نیز داخل کردند، سپس این آیه را تلاوت کردند:

(إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا). (۹)

نووی گوید: مِرط یعنی کساء و عبا ومُرَحَّل، پارچه رنگ آمیزی شده که تصویر شتر بر آن نقش بسته است. (۱۰)

انس بن مالك روایت می‌کند پیامبر (ص) شش ماه هنگامی‌که برای نماز صبح خارج می‌شدند، از مقابل خانه فاطمه عبور می‌کرد و می‌گفت: «
الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبيتِ»! (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

۱– هود: ۷۳

۲– قصص: ۱۲

۳– احزاب: ۳۳

۴– ابن حنبل، احمدبن حنبل، مسنداحمدبن حنبل. ترقیم: محمدعبدالسلام الشافی، ج ۶ بیروت: دارالکتاب العلمیه، ۱۴۱۳ ه‍–/ ۱۹۹۳ م، ۳۳۱، شماره ۲۶۶۰۶؛ المحب الطبری. احمدبن عبداله، ذخائر القبی فی مناقب ذوی القربی، تحقیق، اکرم البوشی جده مکتبه الصحابه، ۱۴۱۵ ه‍–/ ۱۹۹۵ م ۵۵– ۵۶؛ سیوطی جلال الدینعبد الرحمن، الخصائص الکبری ج ۲ بیروت دارالکتب العلمیه، د. ت ۴۶۳– ۴۶۵؛ جمل اللیل، یوسف بن عبداله، الشجره الزکیه فی الانساب و آل بیت النبوه الطائف: دار الحارثی للطباعه، د. ت، ۳۰۹

۵– ابن حنبل، ج ۶، ۳۳۷، شماره ۲۶۶۵۳.

۶– ری شهری، محمد، اهل البیت فی الکتاب و السنه قم، دارالحدیث، ۱۳۷۵ ش، ۳۱

۷– ابن حنبل، ج ۶، ۳۳۷، شماره ۲۶۶۵۳، طبری محمد بن جریر، ریالجامع البیان، تعلیق محمود شاکر، ج ۳۲ بیروت دارالاحیاء التراث العلمی، د. ت، ۱۲– ۱۳ آن را از طریق ابی سعیدخدری وعمربن ابی سلمه از ام سلمه نقل کرده است؛ محب طبری ۵۵– ۵۶

۸– ابن جریر طبری، ج ۲۲، ۱۱ از طریق زبید از ابن حوشب از ام سلمه، ری شهری، ۳۰

۹– مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم، ج ۱۵ بیروت دارالمعرفه، ۱۴۲۱ ه‍–/ ۲۰۰۰ م، ۱۹۰، شماره ۶۲۱۱.

۱۰– ابن حنبل، ج ۳، ۳۱۷، ۳۴۹، شماره ۱۳۷۳۶ و ۱۴۰۴۸

ص: ۷۰

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (۱)و روایت شده که ایشان عباس و فرزندانش را نیز شامل می کردند و می‌فرمودند: «

يَا رَبِّ هَذَا عَمِّی صِنْوُ أَبِی وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، کَسَتْرِی إِیَّاهُم بِمَلَائَتِی هَذَا

»؛ «این عمو و هم طراز پدر من است. ایشان اهل بیتم هستند، از آتش حفظشان کن؛ همانگونه که این‌ها را با پوشش خود در برگرفتم.» آستانه در و دیوارهای خانه آمین می گفتند وایشان نیز می‌فرمودند: آمین و این سه بار تکرار می‌شد. (۲)

شیعه نیز حدیث کساء را با اختلاف کمی در لفظ و غور زیادی در عمق معنا نقل کرده‌اند. از عمره بنت افعی روایت شده که گفت: شنیدم امّ سلمه می گوید این آیه «

إِنَّمَا يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

» در خانه من نازل شد. در آن هنگام هفت نفر بودند: جبرئیل، میکائیل، رسول الله، علی، فاطمه، حسن و حسین. امّ سلمه گفت: من نیز در آستانه در ایستاده بودم، گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «

إِنَّكِ عَلَى خَيْرٍ إِنَّكِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِیّ

» تو بر خوبی هستی، تو از همسران پیامبری و نفرمود: تو از اهل بیت هستی. (۳)

همچنین از امام رضا ۷ آورده‌اند که ایشان از پدرانشان، از حسین بن علی، از امّ سلمه نقل کرده‌اند که وی گفت: این آیه در خانه من و در روزی که حضرت در منزل من بودند نازل شد. پیامبرخدا نزد من بودند، سپس علی، فاطمه، حسن وحسین را خواندند، جبرئیل آمد و عبایی فدکی را بر روی ایشان کشید آنگاه پیامبر فرمودند: «

اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی، اللهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً

»؛ «خدایا! اینان اهل بیت من هستند. خدایا! پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور بدار و پاک شان گردان!» جبرئیل ۷ فرمود: یا محمد من هم از شمایم؟ حضرت فرمودند: تو هم از مایی ای جبرئیل. ام سلمه گفت: عرض کردم یا رسول‌الله و من هم از اهل بیت شما هستم آمدم تا داخل عبا شوم. فرمودند: امّ سلمه! سر جایت بایست تو رو به خیر هستی و از همسران پیامبر خدا می‌باشی. آنگاه جبرئیل فرمود: بخوان یا محمد: «

إِنَّمَا يُرِيدُ الله ....

» در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین. (۴)

در روایتی، حسین از پدرش نقل می کند که پیامبر فرمودند: یا علی، این آیه (در حالی که به آیه تطهیر اشاره داشتند) در شأن تو و دو سبط من و نیز ائمه از فرزندان تو نازل شده است. (۵)

حدیث مباهله

قال تعالی: «فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (۶) سعد ابن ابی وقاص می گوید وقتی این آیه (آیه مباهله) نازل شد پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زده و فرمودند: «

اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلی

»؛ (۷) «خدایا! اینان اهل من هستند.»

حدیث ثقلین:

قال تعالی: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی). (۸) زید بن ارقم گوید: روزی پیامبر برای ایراد خطبه برخاسته، نزدیک چاه آبی که به آن خُم می گویند ومیان مکه ومدینه واقع است، حمد و سپاس خدا را به جا آورده، پند و موعظه کردند و فرمودند: «

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا بَشَرٌ يُوشِكَ أَنْ يَأْتِيَنِی رَسُولُ رَبِّی فَأَجِيبَ وَ إِنِّی تَارِكٌ فِيكَمُ الثَّقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ‌اللهِ فِيهِ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ

»؛ «اما بعد، ای مردم، من انسانی هستم که نزدیک است فرستاده ربّم بیاید و من دعوت خدا را پاسخ گویم! و من دو چیز گران‌بها را در میان شما بر جای می‌گذارم؛ کتاب خدا که درآن نور و هدایت است، به کتاب خدا دست یازید و به آن چنگ زنید» نسبت به کتاب خدا تشویق و ترغیب نموده وسپس فرمودند: «

وَ أَهْلُ بَيْتِی أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِی أَهْلِ بَيْتِی أُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِی أَهْلِ بَيْتِی أُذَكِّرُكُمُ‌اللهَ فِی أَهْلِ بَيْتِی

»؛ «اهل بیت من، در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می‌آورم. در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می‌آورم، در مورد اهل بیتم خدا را به یادتان می‌آورم.» حصین پرسید: ای زید، اهل بیت او کیانند؟ آیا زنان او از اهل بیتش نیستند؟ گفت: زنان ایشان از اهل بیت هستند ولی اهل بیت او

۱- ابن حنبل، ج ۳، ۳۱۷، شماره ۱۳۷۳۶ و ۳۴۹ شماره ۱۴۰۴۸.

۲- هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه قاهره: مکتبه القاهره د. ت ۱۴۲، فقال: حدیث حسن؛ قاضی عیاض، عیاض بن موسی، الشفابتعریف حقوق المصطفی، تحقیق: علی محمدالبجاوی، ج ۲ بیروت دار الکتب العربی، د. ت؛ ۶۰۷

۳- ری شهری، ۳۲؛ محب طبری، ۵۶

۴- ری شهری، ۳۲- ۳۳

۵- ری شهری، ۵۸

۶- سوره آل عمران: آیه ۶۱

۷- مسلم ج ۱۵، ۱۷۱ شماره ۶۱۷

۸- سوره شوری آیه ۲۳

ص: ۷۱

کسانی هستند که بعد از او صدقه برایشان حرام شده است. پرسید چه کسانی هستند؟ گفت: ایشان خاندان علی، خاندان عقیل، خاندان جعفر و خاندان عباس‌اند. پرسید صدقه بر تمام ایشان حرام است؟ گفت: بله.» (۱)

در روایت دیگری از ابو سعید خدری آمده است: پیامبر فرمودند: «

إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ إِلَّا أَنَّ أَحَدَهُمَا أَکْبَرُ مِنَ الآخَرِ کِتَابُ‌اللهِ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَهْلُ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْض

»؛ «من دو چیز گران‌بها را در میان شما بر جای می‌گذارم؛ یکی از آن‌ها بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا که ریسمان است کشیده شده از آسمان تا به زمین و عترت من یعنی اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.» (۲)

در روایت دیگری از ابو سعید است که «

فَانْظُرُونِی بِمَ تَخْلُفُونِی

»؛ «ببینید بعد از من در مورد اینها چگونه رفتار می کنید.» (۳)

اما شیعیان می‌گویند: موسی بن عبد ربّه می‌گوید: شنیدم حسین بن علی روزی در زمان حیات پدرش در مسجدالنبی می‌گفت: شنیدم پیامبر خدا می فرمودند: «

أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَیْتِی أَمَانٌ لَکُمْ فَأَحِبُّوهُمْ بِحُبِّی وَ تَمَسَّکُوا بِهِمْ لَنْ تَضِلُّوا ...

»؛ «آگاه باشید که اهل بیت من مایه ایمنی شما هستند آنها را به خاطر محبت من دوست داشته باشید و به آنها چنگ زنید تا گمراه نشوید.» پرسیده شد: ای نبی خدا، اهل بیت شما کیستند؟ فرمودند: «

عَلِیٌّ وَ سِبْطَایَ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أُمَنَاءُ مَعْصُومُونَ أَلَا إِنَّهُمْ أَهْلُ بَیْتِی وَ عِتْرَتِی مِنْ لَحْمِی وَ دَمِی

»؛ «علی و دو نوه‌ام و نُه نفر از فرزندان حسین، امامان امین و معصوم‌اند؛ همانا ایشان اهل بیت من و خاندانم از گوشت و خون من می باشند.» (۴) واز امام صادق از پدرانشان روایت شده پیامبر فرمودند: «

إِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ کَهَاتَیْنِ

» و دو انگشت را به هم چسباندند. جابر ابن عبدالله انصاری برخاست و گفت: یا رسول الله عترت شما کیان‌اند؟ فرمود: «

عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ

»؛ علی و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین تا روز قیامت. (۵)

حدیث چگونگی درود فرستادن بر ایشان:

قال تعالی (إِنَّ اللهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا). (۶)

ابو مسعود انصاری گوید: در مجلس سعد بن عباده بودیم که پیامبرخدا نزد ما آمدند. بشیر بن سعد به ایشان عرض کرد: خداوند به ما امر کرده بر شما درود فرستیم، ای فرستاده خدا، چگونه بر شما درود فرستیم؟ وی گوید: پیامبر خدا سکوتی کردند تا جایی که آرزو کردیم کاش او چنین پرسشی را طرح نمی‌کرد. پس فرمودند، بگویید: «

اللهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّد

» تا آنجا که فرمودند «

وَ السَّلَامُ کَمَا قَدْ عُلِّمْتُم

» (۷) و در روایت ابو حامد ساعدی آمده است: «

اللهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِه كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ...

» تا آخرحدیث (۸)

حدیث حرمت زکات بر اهل بیت

ابو هریره گوید: پیامبر فرمودند صدقه بر ما حلال نیست. (۹) در جای دیگر می گوید: هنگامی‌که حسن بن علی خرمایی از خرماهای صـدقه را برداشت و در دهانش گـذاشت، پیامبر فرمودنـد: «کخ کخ» تا او خرما ها را از دهانش بیرون انداخت، سپس فرمودند: آیا متوجه نشدی که ما صدقه نمی‌خوریم؟

در صـحیح مسـلم آمده است که فرمودند: «... آن‌ها را بیرون بینداز، آیا ندانستی ...» (۱۰) مطلب بن ر بن حارث در حـدیثی طولانی گفته است: دو نفر از جوانان بنی هاشم نزد پیامبر رفتنـد و از او خواسـتند تا در جمع‌آوری صدقات مشـغول به کار شوند تا آن‌ها نیز هماننـد مردم از صـدقات دریافت کننـد. پیامبر به ایشان فرمودنـد: صـدقه برای آل محمد شایسـته نیست، چرا که صدقه [در حقیقت] چرك و ناپاکی مردم است. (۱۱)

۱- مسلم ج ۱۵، ۱۷۴- ۱۷۵، شماره ۶۱۷۵؛ ابن حنبل، ج ۴، ۴۴۸، شماره ۱۹۲۸۷ و ۱۹۳۳۴؛ محب طبری، ۴۷

۲- ابن حنبل، ج ۳، ۱۸، ۳۳، ۷۳، شماره ۱۱۱۱۰، ۱۱۲۱۷، ۱۱۵۶۷.

۳- ابن حنبل، ج ۳، ۲۲، شماره ۱۱۱۳۷؛ قاضی عیاض، ج ۲، ۶۰۵

۴- ری شهری، ۵۸

۵- ری شهری، ۵۸.

۶- احزاب: ۵۶

۷- مسـلم ج ۳، ۳۴۵، شماره ۹۰۶ و ۹۰۷؛ ابن حنبـل، ج ۵، ۳۲۳، شماره ۲۲۴۱۵ و قبلش شـماره های ۱۷۰۷۱ و ۱۸۱۲۸ و ۱۸۱۲۹ و ۱۸۱۵۷.

۸- ابن حنبـل، ج ۵، ۴۹۵، شماره ۲۳۶۶۳؛ ابوداود، سـلیمان بن اشـعث، سـنن ابی داوود، ج ۱، حمص: محمدعلی السـید ۱۳۸۸ ه‍-/ ۱۹۶۹ م؛ ۵۹۸، شماره ۹۷۶- ۹۷۸.

۹- مسلم، ج ۷، ۱۷۴، شماره ۲۴۷۱.

۱۰- بخاری، محمدبن اسـماعیل، صـحیح بخاری، تحقیق: قاسم الشـماعی الرفاغی، ج ۱، بیروت دارالقلم، ۱۴۰۷ ه‍-/ ۱۹۸۷ م، ۶۲۸، شماره ۱۳۹۴؛ مسلم، ج ۷، ۱۷۴، شماره ۲۴۷۰.

۱۱- مسلم، ج ۷، ۱۷۶، شماره ۲۴۷۸

ص: ۷۲

در روایت ابن شهاب آن‌دو را عبد المطّلب بن ر بن حارث بن عبدالمطّلب و فضل بن عباس معرفی می نماید.

در روایت دیگری که ابـو رافـع آن‌را نقـل کرده و ابـو داود نیز آورده، پیـامبر فرمود: آقـای هر قومی از خودشـان است وصـدقه بر ما حلال نیست. (۱)

آل البیت کیستند؟

اهل سنت در این‌که «آل البیت» کیان‌اند، اختلاف کرده‌اند و چند نظر در این میان وجود دارد:

نظریه اول:

کسانی هستند که زکات بر آن‌ها حرام شده. قائلین به این نظریه خود سه دسته هستند:

الف) ایشـان بنی هـاشم و بنی المطّلب هسـتند. شـافعی و احمـد بن حنبل بنا به یکی از نقل‌هایی که از او شـده و ثعلبی در این گروه هستند. (۲)مقریزی نیز همین نظریه را اختیـار کرده و با روایتی از جبیر بن مطعم آن‌را تأییـد کرده است. او می گویـد من و عثمان بن عفان خـدمت پیامبر رفته، عرض کردیم: از خمس خیبر به بنی المطّلب دادی و ما را رها کردی و ما نیز به منزله یکی از شـما هستیم. گفتند: بنی‌هاشم و بنی المطّلب یکی هسـتند! (۳) سپس مقریزی می گوید: پس صـحیح است [که بگوییم] اصلًا جایز نیست در هیچ حکمی میان بنی هاشم وبنی المطّلب فرق قائل شـد؛ چرا که به نص پیامبر آن‌ها یکی هسـتند، پس صـحیح است که ایشان آل محمد هسـتند وحال که آل محمدنـد پس صدقه بر آن‌ها حرام است. (۴) هم‌چنین با حدیث «حسـنی» بر آن اسـتدلال کرده‌اند که مفاد آن چنین است: پیامبر عباس و فرزندانش را با پوششی در برگرفتند و سپس فرمودند: «

یَا رَبِّ هَذَا عَمِّی صِنْوُ أَبِی وَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی، فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النَّارِ، کَسَتْرِی إِیَّاهُم بِمَلَائَتِی هَذَا

»؛ «این عمـو و هم طراز پـدر من است. ایشـان اهـل بیتم هسـتند، از آتش حفظشـان کن؛ همـانگونه که این‌هـا را بـا پوشـش خود در برگرفتم.» آنگاه در و دیوارهای خانه آمین گفتند و پیامبر هم سه مرتبه فرمودند: آمین.

و در روایتی دیگر خطاب به عباس فرمودنـد: ای عمو، فردا با فرزندانت نزد من آیید. پس آن‌ها را جمع کرده و در پوششـی قرار داد ... تا آخر روایت. (۵)

ب) اختصاصاً بنی هاشم هستند و اگر بخواهیم ایشان را مشخص و معین نماییم، همانطور که زید ابن ارقم، راوی حدیث ثقلین معین کرده: خانـدان علی، عقیل، جعفر و عباس هسـتند. قائلین به این نظریه معتقدنـد: مراد از «البیت» خویشاوندان است و این همان نظری است که امام ابو حنیفه و امام احمـد در یکی از آرای خود به آن تمایل پیـدا کرده‌اند، همانطور که ابن قاسم یکی از ائمه مالکی نیز آن را اختیار کرده است و بعضی از ایشان تا بدانجا پیش رفته‌اند کهگفته‌اند: هرکس آل را به غیر از این تفسیر کند، نظریه نامربوطی داده است. ابن حجر هیتمی گفته است: «اینطور که اینان گمان می‌کنند نیست.» (۶)

ج) آل البیت، بنی هـاشم به بالاـ هسـتند تـا غالب از اجـداد پیامبر. پس پیامبر بنی المطّلب و بنی امیه و بنی نوفل و بالا تر از ایشان، از طبقات قریش هم داخل می شوند. این نظری است که بعضی از اصحاب امام مالک به آن قائل شده‌اند. (۷)

گفتنی است این‌ها خاندان ابولهب را از بنی هاشم جدا کرده‌اند و این به خاطر عاقبت بدی بود که او و همسرش دچار آن گردیدند. البته از فرزندان او برخی هم مسلمان شده‌اند. اگر معیار نسب باشد، نسبت ابولهب با پیامبر نکته‌ای است که بر کسی مخفی نیست.

از طریق ابن عمر و ابو هریره و عمار یاسر روایت شده که در بنت ابی لهب به مدینه هجرت کرد. در آنجا برخی زنان به خاطر آیه (تَبَّتْ یدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبّ

) که در مورد پـدرش می‌باشـد به او کنـایه زدنـد. او نیز این مـاجرا را برای پیامبرخـدا نقل می کنـد. ایشان نیز سـکوت کرده، پس از آن‌که نماز ظهر را با مردم خواندند، خطبه‌ای ایراد نموده، می‌فرمایند: «

یَا أَیُّهَا النَّاسُ، مَالِی أُوذَی فِی أَهْلِی؟

»؛ «ای مردم، چرا در

۱- مسلم، ج ۷، ۱۷۸، شماره ۲۴۷۹. ابو داود، ج ۲، ۲۹۸، شماره ۱۶۵۰.

۲- هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، ۱۴۲

۳- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۲۵، ۲۴۹، شماره ۶۹۶.

۴- مقریزی، ج ۵، ۳۸۲

۵- قاضی عیاض، ج ۲، ۶۰۷؛ هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، ۱۴۲

۶- هیتمی، احمدبن حجر، الدرالمنضود، ۹۰، شوکانی محمد بن علی، فتح القدیر، ج ۴ د. م: المکتبه الفیصلیه، د. ت. ۳۸۰

۷- مقریزی ج ۵، ۳۷۴

ص: ۷۳

مورد اهلم مرا آزار می دهید؟» (۱) ابو هریره روایت کرده که سبیعه دختر ابو لهب نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبرخدا، مردم می گویند تو دختر هیزم جهنّمی! پیامبرخدا خطبه‌ای ایراد کرده، فرمودند

: مَا بَالُ أَقْوَامٍ یُؤْذُونَنِی فِی قَرَابَتِی

»؛ «چه می‌شود کسانی را که در مورد خویشانم مرا اذیت می‌کنند؟» (۲) این‌ها دلالت دارد که از ذریه ابو لهب آن‌ها که مؤمن‌اند داخل بنی هاشم هستند.

نظریه دوم:

آل بیت نبی، تنها فرزندان و همسران او هستند. از منظر صاحبان این نظریه، «آل» و «اهل» یکی هستند. لذا گفته‌اند وقتی بگویید: «آل الرجل» یا «اهله» یک چیز هستند ومقصود شما از آن، فقط همسر یا همسران و فرزندان او است. این‌که فرزندان پیامبر داخل این مفهوم هستند، امری است روشن. همسران آن حضرت را از باب تشبیه به خویشاوندان داخل نموده‌اند؛ چرا که رابطه پیامبر با آن‌ها با وفات وی مرتفع نمی‌شود، چون ایشان به نص آیات قرآن، با هیچ یک از زنان گیتی همگون نیستند. (۳) و «امّهات المؤمنین» بوده و در دنیا و آخرت بر آن‌ها حرام می‌باشند و در دو جهان همسر پیامبر هستند. پس نسبت ایشان با پیامبر، قائم مقام نسب است. آیه ۳۲ و ۳۳ سوره احزاب که «تطهیر» در آن‌ها آمده وآیه ۳۴ در شأن ایشان (همسران پیامبر) نازل شده است. پس خارج ساختن آن‌ها از مفهوم آل و اهل صلاح نیست.

ساعدی روایتی نقل کرده که در آن پیامبر به این امر تصریح کرده و گفته‌اند:

«اللهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّیَّتِهِ ...» (۴)

شوکانی در حالی که این قول را ترجیح می‌دهد، می‌گوید: و اما همسران پیامبر، از جهت سیاق آیه در ضمن آل البیت وارد می‌شوند؛ چرا که مخاطب آیات سه گانه (ذکر شده) ایشان‌اند و اینان هستند که در خانه‌های او ساکن بوده‌اند و در منزل او اقامت داشته‌اند. اما داخل بودن علی و فاطمه و حسن و حسین به این دلیل است که ایشان سبب نزول آیه تطهیر هستند؛ همانطور که در بعضی احادیث پیش‌گفته به آن‌ها تصریح شده و او این قول را دیدگاه میانه نامیده است. اگر کسی آیه را مختص به یکی از دو گروه بداند، در حقیقت بعضی که ورودشان واجب است را وارد کرده و آنرا که اهمالش جایز نیست، مهمل گذاشته است. گروهی از محققان هم این را پذیرفته‌اند؛ مانند قرطبی، ابن کثیر و دیگران. ابن حجر هیثمی هم آنرا ترجیح داده و گفته است: عز بن عبدالسلام فتوا داده است که باید به این‌ها اکتفا کرد؛ یعنی به فرزندان و همسران ایشان و این با توجه به صلوات در تشهد امری ظاهر و آشکار است.

عبدالحمید طهماز می‌گوید: بازگشت همه این‌ها جز پیامبر به خدیجه است؛ چرا که حسنین از فاطمه هستند و او دختر خدیجه است و علی هم در حالی‌که کوچک بود در خانه او رشد و نمو یافته و سپس بعد از وی، با دخترش (فاطمه) ازدواج کرده است. پس روشن است که بازگشت اهل بیت پیامبر به خدیجه است نه غیر او و این همان است که ابن حجر عسقلانی آنرا تقریر کرد. سایر همسران پیامبر هم به طور طبیعی داخل می‌شوند؛ چرا که خطاب آیه به تمام ایشان است. (۵)

نظریه سوم:

آل و اهل در مورد همسران به کار می‌رود. شوکانی از ابن عباس، عکرمه، مقاتل بن سلیمان و سعید بن جبیر چنین نقل کرده است. (۶) امام بخاری، ابن ابی حاتم و ابن عساکر هم از این دسته هستند. (۷) ایشان گفته‌اند: مراد از «البیت» خانه پیامبر است و مسکن همسران او و به خاطر قول خداوند که می‌فرماید: (وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللهِ وَ الْحِکْمَةِ إِنَّ اللهَ کانَ لَطیفاً خَبیراً) و همچنین سیاق آیه هم مربوط به همسران پیامبر است، از آیه (یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لأَزْواجِکَ) عکرمه می گوید هرکس بخواهد با او

مباهله می‌کنم که این آیه درباره همسران پیامبر نازل شده است. (۸)

بخاری از طریق ابی معمر، از انس بن مالک ضمن یک حدیث طولانی روایتی می‌آورد که مفاد آن چنین است: روز ازدواج پیامبر با زینب بنت جحش، بعد از آن‌که از حضور طولانی مدت برخی حضار مجلس

۱- شامی، محمدبن یوسف، سبل الهدی و الرشادفی سیره خیرالعباد، تحقیقعادل عبدالموجود و علی معوض ج ۱۱ بیروت دارالکتب العلمیه ۱۴۱۴ ه-/ ۱۹۹۳ م ۴

۲- شامی ج ۱۱، ۴

۳- احزاب: ۳۲

۴- ابن حنبل، ج ۵، ۴۹۵، شماره ۲۳۶۶۳.

۵- شوکانی، ج ۴، ۲۷، هیتمی، احمدبن حجر، الدرالمنضود، ۹۰، هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، ۱۴۱، طهمازعبدالحمید، السیده خدیجه ام المومنین و سباقه الخلق الی الاسلام دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۰ ه-/ ۱۹۹۰ م، ۵۲

۶- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زادالمسیر، ج ۶ بیروت المکتب الاسلامی، د. ت. ۳۸۱، شوکانی ج ۴، ۲۷۹

۷- Mustafa Oz, Dia, Islam Ansiklopedisi Istanbul: Islsm ۱۹۹۴ X, ۴۹۹, Ehl iBeyt Maddesi-

۸- شوکانی، ج ۴، ۲۷۸- ۲۷۹

ص: ۷۴

ناراحت شده بودند، به سمت اتاق عایشه حرکت کردند و از مجلس خارج شدند، سپس به خانه تک تک همسرانش رفتند، در حالی که به تک تک ایشان می گفتند: «

السَّلَامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ ...». (۱) بعد هم روزی دعا کرده، گفتند: «

اللهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتا» (۲) به این معنا که روزی آن‌ها کفایت زندگی‌شان را بکند. معلوم است که این دعا مستجاب است و تمام بنی‌هاشم و بنی المطّلب را نفرمود. در حالی که در میان این‌ها افراد ثروتمند و برخوردار وجود دارد و روزی همه آن‌ها به حد کفاف نبوده است. آنچه در صحیحین از عایشه آمده نیز مؤید این نظریه است که گفت: تا زمان حیات پیامبر اتفاق نیفتاد که خاندان محمد از نان خورش سه روز سیر شوند. (۳)

نظریه چهارم:

ایشان به خصوص علی، فاطمه، حسن و حسین هستند. ابو سعید خدری، مجاهد، قتاده و کلبی نیز این را گفته‌اند. (۴) نظر شیعیان نیز همین است و نُه نفر از فرزندان حسین را نیز به ایشان اضافه می کنند. البته نظر شیعه کمی بعد، به طور مستقل ذکر خواهد شد. این‌ها در تأیید نظریه خود، به آیه اشاره می کنند که آنچه در آن آمده، مخصوص ذکور است نه زنان و آن: «لِیُطَهِّرَکُمْ ... عَنْکُم» است و اگر اختصاص به زنان داشت می بایست بفرماید «لیطهرکن ... عنکن». البته دو حدیث «کساء» و «مباهله» هم روشن می کنند که مراد از آیه همان افراد یاد شده هستند. همچنین به آیه «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی» (۵) نیز استدلال کرده و گفته‌اند: قربی آل محمد و همان افراد یاد شده هستند. (۶) به این‌ها اعتراض شده که گروهی از مفسران، قربی را به تقرّب به خدا تفسیر کرده‌اند؛ یعنی در مقابل تبلیغ، چیزی از شما نمی‌خواهم جز دوست داشتن در تقرّب به خدا. ابن عباس گفته است: «یعنی اجری از شما نمی‌خواهم مگر این‌که مرا به خاطر قرابت و نزدیکی که به شما دارم دوست بدارید؛ چرا که کسی از قریش نیست مگر این‌که میان آن‌ها و ایشان قرابتی باشد.» (۷)

و اگر بپذیریم که آن قرابت نسبی است، این‌که محصور در افراد یاد شده باشد را نمی پذیریم بلکه شامل تمام قریش می‌شود تا به خاطر نزدیکی آن‌ها به پیامبر حقوقشان مراعات شود و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. (۸)

نظریه پنجم:

آل و خاندان او پیروان ایشان هستند؛ یعنی امّت وی تا روز قیامت و شامل دور و نزدیک ایشان نیز می‌شود. این نظریه از جابر بن عبدالله، برخی صحابه و سفیان ثوری روایت شده و نووی و ازهری نیز این‌را ترجیح داده‌اند.

اینان به حدیث وا بن اسقع لیثی- از اصحاب صفّه- تمسک کرده‌اند که پیامبر حسن و حسین ا صدا زدند و هر کدام را برروی یکی از پاهایشان نشاندند و فاطمه و شوهرش را نیز به آغوش خود نزدیک کرده، سپس لباس خود را دور ایشان کشیدند و فرمودند: « «

اللهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلی

» واثله گوید: پرسیدم: ای پیامبرخدا، من نیز از اهل شمایم؟ فرمودند:

«وَأَنتَ مِن أَهلِی»

(۹) دلیل آورده‌اند که واثله از بنی لیث بن بکر بن عبد مناف بوده، و اینکه او از صحابی و تابعین پیامبر می‌باشد. این‌که پیامبر سلمان و عبدالله بن مسعود را نیز از اهل بیت خود به حساب آوردند، مؤید این معناست. (۱۰)

گفته‌اند: لفظ «آل» از «آل» «یؤول»، به معنای رجع مشتق شده و بازگشت اتباع هم به متبوع ایشان است؛ چرا که او امام و مولای ایشان است. (۱۱)

علامه دوانی می‌گوید: «آل او کسانی هستندکه از طریق نسب یا نسبت به ایشان باز گردند و همانطور که بر گروه اول [نسب] صدقه

ظاهری را حرام کرده، برگروه دوم نیز صـدقه معنوی را؛ یعنی پیروی از دیگران در علوم و معارف. پس آل ایشان کسانی هسـتند که به وی بر می‌گردنـد یا به حسب نسبت رساندن به زندگی جسـمانی پیامبر؛ مانند فرزندان نسبی ایشان یا به حسب نسبت رساندن به حیات عقلی پیامبر؛ مانند

۱- بخاری، کتاب تفسیر، ج ۶، ۴۵۰ شماره ۱۲۱۸.

۲- ابن حنبل، ج ۲، ۵۸۷، شماره ۹۷۶۷.

۳- بخاری، کتاب الاطعمه، باب ما کان السلف یدخرون، ج ۷، ۱۴۳، شماره ۳۳۵.

۴- شوکانی، ج ۴، ۲۷۸- ۲۷۹

۵- شوری: ۲۳

۶- Mustafa Oz, Dia, X, ۴۹۹

۷- شبراوی، عبداله بن محمد، الاتحاف بحب الاشراف قاهره: مطبعه الادبیه، د. ت، ۱۷

۸- ابن جریر طبری، ج، ۲۲، ۱۲- ۱۱، ابن جوزی، ج ۷، ۳۸۴- ۳۸۵،۹۹۴, Mustafa Oz ,Dia ,X

۹- ابن جریر طبری، ج، ۲۲، ۱۲- ۱۱، مقریزی ج ۵، ۳۹۳، محب طبری ۵۹. و فیه زیاده قول واثله: «انها من ارجی ما ارتجی».

۱۰- ۲۷ ۴۹۹, Mustafa Oz ,Dia ,X ،Ehl-iBeyt Maddesi.

۱۱- مقریزی ج ۵، ۳۹۲

ص: ۷۵

فرزنـدان روحی ایشان، از علمای راسـخ و اولیای کامل و حکمای متألّه که از انوار پیامبر بهره گرفته‌انـد.» (۱)به این نظر اشکال شده که پیامبر اجمال را با گفته‌هایشان: «صـدقه بر آل محمد حلال نیست» و «اللهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتاً» و نیز اختصاص صلوات بر آل ایشـان در دعا، بر طرف کرده‌انـد. تمام این‌ها دلالت بر خصوصیت آل و اهل ایشان می‌کنـد؛ چرا که صـدقه بر اتباع ایشان حرام نیست و آن‌ها ملزم به زندگی به قدر کفایت نیستند و مأمورند در تشهد تنها بر آل او صلوات و درود بفرستند. بنابراین، این یکی از ویژگی‌هـای پیامبر است و اتباع او در آن داخل نمی‌شونـد. (۲) آنگاه پیامبر خود میان آل محمـد و امت فرق گذاشـتند. هنگامی که قـوچی را قربـانی کردنـد، دعـا کرده فرمودنـد: «اللهُـمَّ تَقَبَّلْ مِـنْ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِـنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ۹» (۳) مقریزی می‌گویـد: ببین چگونه میان آل و امتش فرق گذاشت و حقیقت عطف هم مغایرت است. (۴)

نظریه ششم:

آل پیامبر پرهیزکاران از امت اویند. قاضی حسین این‌را حکایت کرده و راغب اصفهانی و گروهی از علما هم به آن متمایل شده‌اند. (۵) ایشـان بـه آنچـه از انس روایـت شـده تمسک کرده‌انـد کـه گفـت: از پیـامبر پرسـیدند: آل محمـد کیان‌انـد؟ فرمودنـد: «همه پرهیزکاران»، و این آیه را تلاوت کردند؛ (إِنْ أَوْلِیَآؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ). (۶)

به این نظر اعتراض کرده‌اند که این حدیث را تنها نوح بن مریم از یحیی بن سعید، از انس روایت کرده، از طریق دیگری هم از نافع بن هرمز از انس روایت شده که اهل حدیث به روایت هیچ‌کدام از این دو احتجاج نمی‌کنند. (۷)

کلام خـدا با نوح درباره پسرش را هم دلیل آورده‌انـد: (إِنْ أَوْلِیَآؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ) و گفته انـد، خداونـد او را به خاطر شـرکش از اهل نوح خارج کرد. پس فهمیده می‌شود که آل پیامبر پیروان متّقی ایشان هسـتند. بر این مطلب هم اشکال شده که مراد این است: «او از اهل تو نیست، از آن کسانی که به تو امر کردیم، آن‌ها را با خود ببری چرا که خداوند قبل از آن، به او فرمود: (وَ أَهْلَکَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ) (۸) پس فرزنـد او از کسـانی نیست که نجـات آن‌هـا ضـمانت شـده است. البته این اعتراض، آن‌ها را در نظرشان کمک می‌کند؛ چرا که ایشان آن را به تقوا مقید کرده‌اند نه به نسب.

بهتر است با قول خداوند که قبل از آن آمده، به ایشان اعتراض کرد: «

قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ ...

». (۹) که خداوند حمل شدگان را اینگونه شمرد: از هر نوعی دو جفت و اهل خودت و کسانی که به تو ایمان آوردند.

اگر اهـل پیـامبر و مؤمنـان، دارای یـک معنا بودنـد، آنـان را بر اهـل عطف نمی‌کرد؛ چرا که عطف مقتضـی مغایرت است. مقریزی می‌گویـد: «درسـت ایـن اسـت کـه پرهیزکـاران امـت او اولیـای او هسـتند، نـه اهـل و آلش؛ چرا کـه جـایز اسـت یکی از آن‌هـا از خویشاونـدان پیـامبر باشـد ولی در عین حـال از آل وی نباشـد؛ ماننـد ابو لهب وگـاهی شـخص از اولیـا هست امـا در همـان حال، از نزدیکان و اقارب او نیست.» (۱۰)

اما گرایش عمومی شـیعیان به این است که آل محمـد وآل نبی و عترت (که مقصودشان فرزنـدان علی بن ابی‌طالب (ع) از حضـرت فـاطمه است) به یک معنی هستند، لیکن برخی از متأخرین ایشان که بهاء الـدین اربلی و ریان بن صـلت قمی از آنان هسـتند، سـعی کرده‌انـد میان «آل وعترت» با «اهل» تفاوت بگذارند، (۱۱) اما عموم ایشان قائل شده‌انـد که اهل‌بیت پنج نفرند؛ پیامبر، علی، فاطمه، حسن وحسـین. بعضی از گروه‌های شیعی، به خصوص اثنی عشری‌ها، نُه نفر از فرزندان حسین را هم به ایشان اضافه می‌کنند و آن‌ها را ائمه معصوم می‌دانند. (۱۲) حتی برخی از غالیان از فرقه حروفیه باطنی این پنج نفر را بر پرچم‌هایشان به شکل پنجه بازِ انسان رسم کرده و گمان کرده‌اند آن به لفظ جلاله «الله» اشاره دارد! (۱۳)

۱- تهاونی ج ۱، ۱۱۸

۲- قریزی ج ۵، ۳۹۰

۳- مسلم کتاب الاضاحی، باب استحباب الضحیه و ذبحها ج ۱۳، ۱۲۳- ۱۲۴، شماره ۵۰۷۴

۴- مقریزی ج ۵، ۳۸۱

۵- راغب اصفهانی، ۳۰- ۳۱؛ مقریزی ج ۵، ۳۹۲

۶- سوره انفال، آیه ۳۴: علاءالـدین الهندی، علی المتقی بن حسام، کنزالعمال، ج ۳ حلب: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۸۹ ه‍/ ۱۹۶۹ م. ۹۱ شماره ۵۶۲۴؛ المقریزی ج ۵، ۳۹۸

۷- المقریزی ج ۵، ۳۹۸

۸- هود: ۴۰

۹- هود: ۴۰

۱۰- المقریزی ج ۵، ۴۰۱؛ عبدالکریم آل غصیه ۱۵

۱۱- عالم شاهی، ج ۱، ۴۰۸

۱۲- ری شهری، ۵۷

۱۳- Suleyman Uludag, Dia Islam Ansiklopedisi Istanbul: ۱۹۸۹ II/ ۳۰۷, Al

ص: ۷۶

و همسران پیامبر و کسانی غیر از حضرت فاطمه، از فرزندان پیامبر و کسانی غیر از حسن و تمام فرزندانش و کسانی غیر از حسین و فقط یکی از فرزندانش، از نوادگان پیامبر را از اهل نمی‌دانند و گمان می کنند. امام دوازدهم همان مهدی منتظر است. (۱)

برخی به شیعه، به‌خاطر ادعای عصمت و امامت برای آل‌البیت، اعتراض کرده‌اند. ابن‌تیمیه گفته است: «در این آیه و حدیث– حدیث کسا و آیه تطهیر– دلالتی بر عصمت و امامت ایشان نیست» (۲) و همچنین تعیین نُه نفر از آن‌ها به عنوان امامان بعد از علی وحسن وحسین و ادعای این‌که نهمین از ایشان (دوازدهم نسبت به قبلی ها) همان مهدی منتظر است. تمام این‌ها حرف‌هایی بی دلیل است که با معیارهای ما ثابت نمی‌شود؛ چراکه عصمت تنها برای پیامبران است. اما در آیه تطهیر چیزی که دلالت بر عصمت اهل بیت نمایید نیست بلکه به عکس، اگر آن‌ها خدا را در آنچه به آن امرکرده اطاعت کنند ایشان را از گناهان پاک می کند. (۳) شکی نیست‌که این ادعا بیش از آن‌که از متون ناشی شود، از دیدگاه آنها در باره خلافت ناشی می‌شود. (۴)

و نیز اگر امر محصور در «اهل بیت» است، پس چرا سلمان فارسی را به ایشان ملحق کرده‌اند و ام کلثوم دختر علی و مادرش فاطمه بنت اسد را از آن‌ها خارج نموده‌اند؟! (۵)

تمام آنچه علما گفته‌اند که شیعه هم جزو آنان است، خلاصه می کنیم در این‌که فاطمه و علی و حسن و حسین، همگی به نص حدیث کسا و مباهله، اهل کسا یا عبا هستند و همسران پیامبر از «اهل بیت» می‌باشند. با توجه به شمول آیه ۳۰ تا ۳۴ سوره احزاب و آل علی، آل جعفر، آل عقیل و آل عباس، تمام ایشان آل محمد هستند که زکات بر ایشان حرام است– غیر از همسران ایشان، بنا به نظر همه– و به مقتضی احادیث وارده نمی‌توان آن‌ها را به عنوان کارگزاران بر زکات به کار گرفت.

همچنین روشن شدکه قرابت درجاتی دارد؛ قرابت علی و فاطمه، بعد از این دو، قرابت حسن و حسین به اجماع، در مرتبه نخست قرار دارد. با این‌که عمو (در اینجا عباس) هم‌طراز پیامبر است اما خویشاوندی ظاهراً به معنای خویشاوندی علی می باشد. (۶)

با این وجود، گاهی آنچه عموم مردم و خصوص عرب به آن معتقدند، به ذهن می‌آید که نسب تابع پدر است نه مادر! و اگر آن‌گونه است، چطور فرزندان علی از فاطمه داخل نسب پیامبر می‌شوند؟

مقریزی از این پرسش پاسخ داده است: در اینجا دو نظریه هست:

۱. آن‌ها داخل در نسب پیامبرند که نظر شافعی و یکی از آرای احمد است و دلیل آن‌هم اجماع مسلمین بر داخل بودن فرزندان فاطمه در ذریه پیامبر است؛ چرا که هیچ‌یک از دختران ایشان فرزندی که باقی بماند بر جای نگذاشتند. پس کسانی از فرزندان بیت او به ایشان منسوب می‌شوند که از فاطمه‌اند و درباره حسن پسر دخترشان فرمودند: «

إِنَّ ابْنِي هَذَا سَیِّدٌ ...»؛

«همانا این پسرم سرور است» هنگامی که از فاطمه متولد شد فرمودند:

«أَرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوه؟»؛

«پسرم را به من نشان دهید، نامش را چه گذاشته‌اید؟» فاطمه فرمود: او را حرب نامیده‌ام، فرمود: بلکه او حسن است!

۲. داخل در نسب پیامبر نستند و این نظریه ابوحنیفه و یکی از آرای احمد است و دلیل ایشان نیز این است که فرزندان دختران در حقیقت منسوب به پدران خود هستند، پس هذلی و تیمی و عدوی اگر از همسر هاشمی خود فرزند دار شوند، به نظر یقین، آن بچه هاشمی نخواهد بود.

اما این‌که فرزندان فاطمه داخل ذریه پیامبر هستند، شرافتی است که این تبار بزرگ و پدر بزرگوار دارا هستند. کسی که در عالم هیچ کس به مقام او نمی‌رسد، به خاطر قوت و جلالت و عظیم القدر بودن پیامبر، این شرافتی است که به فرزندان دختر هم سریان پیدا می کند. (۷) پس در حقیقت اینجا دو نظریه نداریم؛ چرا که هر دو به خصوصیت پیامبر در این مسأله اتفاق دارند و در غیر

ایشان نیز متفق‌اند بر این‌که فرزندان دختر به مادرشان منتسب نمیشوند.

۱- -۴۹۹, X, Dia, Mustafa Oz، Ehl -iBeyt Maddesi. ۸۷. iAba maddesi

۲- ابن تیمیه، احمدبن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه، تحقیق: محمدرشاد سالم، ج ۷ الریاض: جامعه الامام محمد سعود الاسلامیه، ۱۴۰۶ ه-/ ۱۹۸۶ م، ۷۱.

۳- ابن جریر طبری، تفسیر آیه تطهیر، ج، ۱۰، ۲۲- ۱۱؛ شوکانی ج ۴، ۲۷۸

۴- Mustafa Oz, Dia, X, ۵۰۰

۵- Mustafa Oz, Dia X/ ۵۰۰ Suleyman Uludag, Dia II/ ۳۰۷, Al-iAba maddesi

۶- یمانی محمد عبده، محبه آل البیت، ط ۳ دمشق: موسسه علوم القرآن، ۱۴۱۲ ه-/ ۱۹۹۲ م، مقریزی ج ۶، ۶- ۱۲، هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، ۱۴۲؛ الشامی ج ۱۱، ۳- ۱۵ وقد ذکر لهم من الفضائل و الخصوصیات ما یربو علی عشر.

۷- المقریزی، ج ۶، ۵، ۶، ۱۲ بتصرف، جمل الیل، ۳۱۱

ص: ۷۷

شریف و سید

با گذشت زمان، اصطلاح «آل البیت» جهت‌گیری دیگری پیدا کرد و منسوبان به آن، خودشان یا دیگران آن‌ها را به شریف، اشراف یا سید، ساده متصف کردند. پس به کسانی که از نسل حسن بودن اشراف و بر کسانی که از نسل حسین بودند، ساده اطلاق شد. (۱) البته سیوطی یادآوری می کند که هرکسی از آل البیت باشد را شریف می نامند، می‌خواهد حسینی باشد یا حسنی، جعفری باشد یا عقیلی و یا عباسی و تا آغاز عهد فاطمیان در مصر به همین صورت بود و هنگامی که فاطمیون حکومت را به دست گرفتند، اسم «شریف» را تنها مختص فرزندان حسن و حسین کردند. (۲)

عمر ابوبکر باذیب، درمقاله‌ای می‌نویسد: «لقب شریف بر کسانی که زیر سلطه فاطمیان بودند، در مصر، مغرب، حجاز، فلسطین و قسمت‌های دیگری از سرزمین شام و عراق اطلاق شد و بر کسانی از اشراف که در یمن و نقاط دیگر، خارج از سلطه آن‌ها بودند، غالباً لقب «سید» اطلاق می‌شد.» (۳)

عبدالله محمد سنوسی، در خصوص این اشکال به این نتیجه رسیدکه: ما نمی‌توانیم بگوییم اصلًا میان دو لقب فرقی نیست، بلکه تفاوتی دارند و آن این‌که هر گاه کسی امور مکه و مدینه یا یکی از آن‌ها را عهده‌دار می‌شد و او از نسل حسن و حسین بود، به «شریف» ملقّب می گشت و الّا او تنها سید بود. (۴)

محمد عبده یمانی می‌نویسد: اهل عراق تنها کسی را که از بنی عباس بود شریف می‌نامیدند و بسیاری از اهل شام و غیر آن‌ها؛ مانند مصریان، تنها کسی را که از فرزندان علی بن ابی‌طالب بود شریف می‌خواندند و بلکه تنها کسانی را که از فرزندان حسن و حسین بودند، شریف می‌شمردند، اما در حجاز، شریف اطلاق نمی‌شد مگر بر کسانی از فرزندان حسنین که امارت مکه را عهده دار می‌شدند. خلاصه این‌که دو لقب از نظر دلالت لفظی و معنوی فرقی ندارند و تمام آنچه ذکر می‌شود، تنها عرفی است که محدود به موقعیت خاصی است و عرف عام نیست. پس هر سیدی شریف است و هر شریفی سید. (۵)

مصطفی اوز، همانگونه که گذشت، می گوید: کسی که از نسل حسن باشد، شریف نامیده می شود و کسی که از حسین باشد سیدش می‌خوانند.

محمد سعید کمال می‌نویسد: نخستین کسی که لقب شریف به او اطلاق شد، مرتضی علی‌بن حسین (۴۳۶– ۳۵۵ ه– ..) و پس از او رضی محمد بن حسین (۴۰۶– ۳۵۹ ه–.) می باشد. بر نسل امام علی (ع) لقب «علویین» اطلاق می‌شد. بر نسل پدرش از طریق برادران وی، لفظ «طالبیین». این لقب هیچ‌گاه نه به جعفر صادق (۱۴۸– ۸۰ ه–.) و نه به علی الرضا بن موسی الکاظم (۲۰۲– ۱۵۳ ه– .) اطلاق نشد. (۶)

محبت آل البیت در نزد تمام مسلمانان، مظهری از احترام و محبت به پیامبرخدا شمرده می شود و معرفت به ایشان معرفت به جایگاه‌شان نزد پیامبر است و اگر مسلمانان به آن معرفت پیدا کنند، به حق واجب آن‌ها و نیز حرمتشان معرفت پیدا می کنند (۷) و برای این که از سوی افراد آشنا اذیت نشوند، لباس‌های خاصی بر ایشان اختصاص یافت تا از دیگران متمایز گردند. همزمان، دفاتر رسمی‌ای تشکیل گردیدکه شجره‌نامه‌هایشان را ثبت و مناقب‌شان را تاریخ نگاری می کردند وهنگامی‌که به خاطر تکریم شخصیتشان از دریافت زکات و صدقات منع شدند، اسامی ایشان در دفاتر بیت المال ثبت گردید و برای آن‌ها حقوقی مشخص قرار دادند. برای این‌که افرادی که به ناحق خود را به این خاندان منتسب می‌کردند از این مزایا منع شوند، در زمان حکومت عثمانی منصب نقیب الأشراف درست شد (۸) که به امور ایشان رسیدگی می‌کرد و با انواع مختلفی از کیفر و جریمه، مانع مدعیان دروغین می‌شدند. این منصب تا پایان عهد عثمانی به فعالیت خود ادامه داد. (۹)

حرمت زکات برآل البیت

از آنجا که نظریات فقها در مسأله «آل البیت» بر احکام مربوط به آن معطوف شد (در نظریه نخست که به سه رأی منشعب گردید) مسأله را از این منظر نگریسته‌اند که: اولًا، صدقه بر چه کسانی حرام است؟ و دوم، حرمت به کارگیری ایشان در کارگزاری صدقات.

۱- Mustafa Oz, DiA, X ۵۰۰

۲- نقله عبدالکریم آل غضیه عن السیوطی، جریده المدینه، ملحق التراث، «مقتطفات من معجم ما یخص آل البیت النبوی» ۱۴/ ۵/ ۱۴۱۷ ه-/ ۲۶/ ۹/ ۱۹۹۶ م.

۳- باذیب، عمر ابوبکر، جریده المدینه، ملحق التراث، «لقب التشریف لذوی النسب الشریف» ۹/ ۸/ ۱۴۱۷ ه-/ ۱۹/ ۱۲/ ۱۹۹۶ م.

۴- السنوسی، عبدالله محمد، بل هناک فرق بین اللقبین، جریده المدینه، ملحق التراث، ۱۹ جمادی الآخر، ۱۴۱۷ ه-/ ۳۱اکتوبر، ۱۹۹۶ م: ۱۲

۵- محمد عبده یمانی، ۲۷- ۳۰

۶- عبدالکریم آل‌غضیه‌آن‌را از محمد سعید کمال نقل کرده است، مقتطفات من معجم ما یخص آل البیت النبی، جریده المدینه، ملحق التراث ۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۷ ه-/ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ م

۷- قاضی عیاض ج ۲، ۶۰۶

۸- سابقه منصب نقابه الشراف به قرون اولیه اسلامی باز می گردد، کما اینکه سید رضی و پدرشان عهد دار نقابه بوده اند مرشدالزوار الی قبور الابرار، ج ۲، ص ۲۷۰ [مترجم]

۹- Mustafa Oz, Dia, X, ۵۰۰ Ahmet Ozel, Dia, II, ۳۰۵, Al maddesi.

ص: ۷۸

حرمت پرداخت زکات واجب به اهل بیت

همانگونه که گذشت زکات بر آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس وآل حارث‌بن عبدالمطّلب وموالی آن‌ها حرام است. دراین مسأله تنها ابن القاسم از مالکی‌ها ابراز مخالفت کرده است؛ چرا که او موالی را از آل البیت نمی‌داند.

همچنین فقها اتفاق نظریه دارند که همسران پیامبر جزو کسانی از آل او نیستند که صدقه برایشان حرام است. (۱)

همچنین در این مسأله تنها ابن قدامه و ابن تیمیه مخالفت کرده‌اند، چون امّهات المؤمنین را از کسانی می‌دانند که صدقه بر ایشان حرام است؛ چرا که آن‌ها از آل البیت هستند و در این مسأله به آنچه از عایشه روایت شده تمسک کرده‌اند که او صدقه‌ای را که خالدبن سعیدبن عاص برایش فرستاده بود، رد کرد و گفت: صدقه بر ما آل محمد صدقه حلال نیست. (۲)

فقها درباره بنی المطّلب، برادر هاشم اختلاف نظر دارند. حنفی‌ها و مشهور از مالکی‌ها و یکی از دو نقل حنابله معتقدند که ایشان از زکات می گیرند؛ چرا که داخل عموم آیه (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللهِ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (۳) می‌باشند اما این‌که در یک پنجم خمس با بنی هاشم شریکند به خاطر نصرت [یاری اهل بیت] است نه قرابت واین نصرت مانع از زکات نیست.

اما شافعی و مالکی در قول غیر مشهورشان و حنابله در نقل دیگری معتقدند بنی المطّلب همانند بنی‌هاشم از دریافت زکات منع شده‌اند به خاطر روایت پیامبر که فرمودند:

«أَنَا وَ بَنُو الْمُطَّلِبِ لَمْ نَفْتَرِقْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ لَا فِي الإِسْلام»

؛ «من فرزند مطّلب در جاهلیت و نه در اسلام از هم جدا نمی‌شویم» تا آنجا که پیامبر برای آن دلیل نیز آورده‌اند:

«أَلَيْسَ فِي خُمُسِ الْخُمُسِ مَا يُغْنِيكُمْ»

؛ «آیا یک پنجم خمس شما را بی نیاز نمی کند؟!» البته اگر ایشان از یک پنجم خمس منع شده و دچار تنگ دستی گردیدند، بر خلاف نظر بعضی از شافعی‌ها وحنابله، مذهب بیشتر فقها این است که از زکات برای ایشان صرف گردد. (۴)

ابو حنیفه در زمان خودش اجازه داده بود تا کسانی از بنی هاشم که از حقوق خود محروم گشته بودند، از زکات استفاده نمایند. مالکی‌ها هم در قول مشهوری که از آن‌ها نقل شده با ابوحنیفه موافقت کرده وگفته‌اند: بلکه اولویت با آنها است اما شافعی وحنبلی‌ها مطلقاً اجازه نداده‌اند. (۵)

تمام آنچه گفته شد، در باب صدقات واجب بود اما در زمینه صدقات مستحبی میان فقها سه نظریه وجود دارد:

۱. جواز، که این نظر بعضی از حنفی‌ها و شافعی‌ها است. احمد نیز روایتی در این زمینه دارد چرا که صدقات مستحبی از اوساخ و چرک مردم نیست.

۲. منع، که نظر بعضی دیگر از حنفی ها وشافعی‌ها است وحنبلی‌ها هم بر این نظریه‌اند، چرا که ادله در باب صدقات عام هستند؛ واجب باشد یا مستحب.

۳- جواز همراه با کراهت، مالکیان در حالی که میان ادله جمع کرده‌اند، به این مطلب رای داده‌اند. (۶)

پرداخت زکات هاشمی به هاشمی

ابو یوسف از ابو حنیفه روایت می کند که جایز است هاشمی زکات خود را به هاشمی دیگر بپردازد؛ چرا که «الناس» در حدیث، غیر از خودشان است و این تنها نظر حنفیان می‌باشد و دیگران متعرض آن نشده‌اند. (۷)

۱- وزاره الاوقـاف و الشؤون الاسـلامیه الکویتیه، الموسوعه الفقهیه، ط ۲، ج ۱، الکویت: طباعه ذات السـلاسل، ۱۴۰۴ ه-/ ۱۹۸۳ م، ۱۰۰؛ فاطمه محجوب، ج ۱، ۵۰۴.

۲- ابن حنبل، اخرجه عن طریق الحسن بن علی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با این لفظ، ج ۱، ۲۵۸، شماره ۱۷۳۲.

۳- سوره توبه، آیه ۶۰

۴- وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الکویتیه، ج ۱، ۱۰۲

۵- Ahmet Ozel, Dia, II, ۳۰۶

۶- وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الکویتیه، ج ۱، ۱۰۲- ۱۰۳

۷- وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الکویتیه، ج ۱، ۱۰۴.

ص: ۷۹

کارگزاری هاشمی در صدقات در مقابل دریافت حقوق

حنفی‌ها و مالکیان و شافعیان و گروهی از حنبلیان گفته اند: به کارگیری هاشمی به عنوان «کارگزار صدقات» جایز نیست، آن هم به خاطر حدیثی که پیش‌تر آمد و آنچه که مسلم از ابو هریره روایت کرده است. البته بیشتر حنبلی‌ها و بعضی از حنفی‌ها آن‌را اجازه داده‌اند. (۱)

مردم در همه زمان‌ها این‌گونه بوده‌اند: یا حسرت نعمتی را می‌خورند یا نسبت به آن حسادت می‌ورزد؛ یا از آن نعمت بر خوردارند یا محروم از آن ویا شاکر آنند و یا ناسپاس. خداوند سبحان می فرماید:

«مَا یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتاب وَ لَا الْمُشْرِکینَ أنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ اللهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیم» (۲) وباز فرمود: «وَ اللهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِکُمْ وَ کَفی بِاللهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللهِ نَصیراً» (۳)

در اینجا بایـد به جنبه دیگری نیز اشاره کنیم وآن اخلاق و رفتار کسانی است که از آل‌البیت نبودند و نیز کسانی که از ایشان بودند؛ چرا که گـذشت زمـان ومرور ایـام وسختی دوران احیانـاً آنچه را که شایسته است از یاد می‌برد. پس یکبار دیگرکسانی که فضایل پیامبرخدا و مزایایی که برای اهل‌بیت ایشان ذکر شده است را بسیار تکرار می‌کنند. آنچه که برای صفیه بنت عبدالمطّلب رخ داد و موضعی که پیامبر گرفتند یاد آور می‌شوم، چون دلالت روشنی است بر حیثیاتی که پیامبر را واداشت تا توجه و دقت دیگران را به خاندان واهلش متوجه سازد.

از ابن عباس روایت شده که گفت: یکی از پسران صفیه فوت کرد. وی بر پسر گریست، پیامبر از او پرسید: عمه جان! گریه می‌کنی؟ کسی که فرزندی از او در راه اسلام بمیرد، در بهشت خانه‌ای دارد که در آن ساکن می شود. بعد از آنکه صفیه از محضر پیامبرخارج شد، با مردی روبه رو شد که به او گفت: قرابت ونزدیکی به محمد در نزد خدا از هیچ چیز کفایت نمی‌کند. بار دیگر صفیه گریست به گونه‌ای که پیامبر خدا صدای او را شنید و از خانه خارج شد و در حالی‌که او را مورد تکریم و نیکی و احسان خویش قرار داده بود، فرمود: عمه! با آن حقیقت که به تو گفتم، باز گریه می‌کنی؟ عرض کرد: از آن نمی‌گریم! و پیامبر را از آنچه واقع شده بود آگاه ساخت. حضرت غضبناک شد و فرمود: بلال! برای نماز اذان بگو بلال امتثال کرد و اذان گفت. پیامبر حمد وثنای الهی گفته، فرمودند: گروهی را چه می‌شود که گمان می‌کنند قرابت و نزدیکی من سودی ندارد! تمام نسب وسبب‌ها روز قیامت منقطع می‌شود مگر نسب وسبب من. رحم من در دنیا وآخرت به هم متصل هستند. عمر بن خطّاب می گوید آن روز که این مطلب را از پیامبرخدا شنیدم، با امّ کلثوم (دختر علی از فاطمه) ازدواج کردم؛ چرا که دوست داشتم میان من و ایشان سبب و نسبی باشد. (۴)

ابن عمر از پدرش نقل می‌کند: هنگامی‌که او با امّ کلثوم ازدواج کرد، گفت: شنیدم پیامبر خدا فرمود: تمام دامادی‌ها یا سبب و نسب‌ها روز قیامت قطع می‌گردد جز دامادی و سبب و نسب من. (۵)

در روایت دیگری از جابر بن عبدالله، پیامبر فرمودند: بلکه نفع می‌رساند، حتی اگر در قبیله حکم و حاء در یمن باشد. پس تمام روایت را نقل می‌کند. (۶)

۱- وزاره الاوقاف و الشؤون الاسلامیه الکویتیه، ج ۱، ۱۰۴؛ هیتمی، احمدبن حجر، الصواعق المحرقه، ۱۴۳

۲- سوره بقره آیه ۱۰۵

۳- سوره نساء آیه ۵۴

۴- محب طبری، ۲۹؛ محمد عبده یمانی، ۱۹ و قـد ذکر منهم من لم یتعرض غیره لهم، امثال خدیجه و زینب و علی زین العابدین الی جانب ام کلثوم.

۵- شبراوی ۱۹

۶- محب طبری، ۳۰

ص: ۸۰

ص: ۸۱

ص: ۸۲

ص: ۸۳

ص: ۸۴

آشنایی بیشتر با مکتب سلفیه

جعفر سبحانی

از آغاز قرن چهاردهم، مکتب «سلفیه» بر سر زبان‌ها افتاد و گروهی آن را به عنوان «دین» و «مذهب» برگزیدند و خود را «سلفی» شناساندند. و امروزه برخی آن را به عنوان «روش فکری» برای رسیدن به حقیقت اسلام! بر می‌گزینند. برای روشن شدن این مسأله، لازم است با تاریخچه «سلفیه» و شیوه تفکر و روش استدلال آن‌ها در بحث‌های اعتقادی و فقهی بیشتر آشنا شویم:

تاریخچ ه «سلفیه»

سلفی‌ها خود را پیرو مکتب «اهل حدیث» می‌دانند که در عصر عباسیان و پس از اختلاف با معتزله و اهل کلام و شیعیان پدید آمدند. پس از درگذشت احمد بن حنبل، در سال ۲۴۱ ه. که بنیانگذار مذهب اهل حدیث است، این شیوه در میان حنابله ادامه داشت و حنابله در اصول و فروع و عقیده و احکام، خود را پیرو اهل حدیث می‌دانستند و تا مدتی، خلفای عباسی از دوران متوکّل تا زمان مقتدر، به ترویج این مکتب پرداختند.

در سال ۳۰۵، ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ ه-.) تحت عنوان «احیاگری مکتب اهل حدیث» به‌ویژه احمد بن حنبل، مکتبی را پی‌ریزی کرد و خواست اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث پدید آورد؛ زیرا عقیده آنان با خرافات زیادی آمیخته شده بود و پیوسته می‌گفتند «قرآن قدیم است» و «بشر در زندگی خود فاقد «اختیار» است و خدا دست و پا و چشم و دیگر اعضا را دارد. او برای اصلاح این مکتب قد علم کرد و تا حدی توانست اصلاحاتی انجام دهد، ولی متعصّبین اهل حدیث او را از خود طرد کردند و او با مکتب و تلامیذ خود مطرود آنان گردید.

ابوعبدالله حمرانی می‌گوید: اشعری وارد بغداد شد و سراغ رییس مذهب «اهل حدیث» به نام «بربهاری» رفت و گفت: من با سران اعتزال مانند جبّائی و ابوهاشم مناظره کرده‌ام و منطق یهود و نصاری را شکسته‌ام و در این باره بسیار سخن گفت. رییس مذهب اهل حدیث گفت: من از سخنان تو چیزی نمی‌فهمم و فقط به آنچه احمد بن حنبل گفته ایمان دارم. سپس اشعری برای جلب نظر اهل حدیث، کتاب «الإبانه» را نوشت که تا حدی بیان‌کننده عقیده اهل حدیث است. (۱)

با پیدایش مکتب اشعری، شکاف عظیمی میان اهل حدیث و این گروه از اهل سنت پدید آمد و پیوسته در جنگ و جدال بودند که گاهی به خونریزی می‌انجامید؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، اشعری اصلاحاتی در عقیده اهل حدیث انجام داد و برای خود در مسائل عقیدتی مقامی قائل شد.

در تمام این دوران، که اهل حدیث در یک سو و اشاعره نیز در سوی دیگر بودند، هرگز «سلف» و «سلفیه» به عنوان مذهب مطرح نبود تا این که ابن تیمیه (م ۷۲۸ ه.) و دعوت به شیوه «سلف» را شعار مکتب خود ساخت ولی در عین حال، از کلمه «سلفیه» بهره نمی‌گرفت و می‌گفت ما تابع «اهل سنت و جماعت» هستیم که در سه قرن نخست زیسته‌اند؛ یعنی از سال ۱۱ تا ۳۰۰ هجری.

پس از درگذشت ابن تیمیه و هجوم فقیهان همه مذاهب بر ضدّ او، دعوت به پیروی از اهل حدیث، آن هم به شیوه این گروه محدود، چندان رونقی نداشت و برخی از شاگردان او، مانند ذهبی (م ۷۴۸ ه.) و ابن قیم (۷۵۱) و ابن کثیر (م ۷۷۴) نتوانستند شیوه او را ترویج و گسترش دهند و پیروانی فراهم آورند؛ زیرا او در نقطه‌ای این فکر را مطرح کرد که مرکز علم و دانش و قله فقاهت؛ مانند شام و مصر بود.

ولی بار دیگر این شیوه به وسیله محمد بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۷) در سرزمین نجد که فاقد فرهنگ اسلامی و علمای برجسته بود، احیا گردید و گسترش یافت. سپس بر اثر پشتیبانی آل سعود در سرزمین

۱- تبیین کذب المفتری، قسم تعلیقه، ص ۳۹۱

ص: ۸۵

نجد به صورت مذهب رسمی درآمد و با تسخیر حرمین شریفین، در پرتو حمایت استعمار بریتانیا، این مذهب بر این مناطق تحمیل گشت و تمام مراکز علمی و دانشگاه و مساجد و منابر وعظ و خطابه رسمی در اختیار آنان قرار گرفت و گروه‌های دیگر، از این حوزه‌ها بی‌بهره شدند.

از نظر محقّقان، شعار سلفیه، نخست در مطبوعات مصر مطرح شد، آنگاه که مصر در اشغال انگلستان درآمد. در این زمان گروهی از مصلحان؛ مانند سید جمال الدین اسدآبادی (م ۱۳۱۶) و شیخ محمد عبده (م ۱۳۲۳) تصور کردند که راه رهایی از چنگ اشغالگران این است که مردم را به همان اسلام پیشینیان دعوت کنند. در مقابل، گروهی نیز فریب فرهنگ غربی را خورده و در آن هضم شده بودند. در این میان، گروه نخست که اصلاح‌گر بودند لازم دیدند حرکت خود را با شعاری زیبا همراه کنند از این رو، شعار «سلفیه» را انتخاب کردند تا بگویند ما پیرو اسلام راستین قرون نخستین هستیم. (۱)

آنان از احیای این مکتب قصد تکفیر دیگران یا ایجاد شکاف در میان مسلمانان را نداشتند، بلکه روی خوش‌بینی به صحابه و تابعان، این مسلک را ترویج کردند. در سال ۱۹۲۹ که جمعیت «اخوان المسلمین» در مصر تشکیل شد، آن‌ها نیز به این مسلک رغبت نشان دادند و خیال می‌کردند که پیروی از گروه‌های نخست اسلامی (صحابه و تابعین)، نجات‌بخش امت‌های اسلامی است، ولی در عین حال به همه فرق، روی خوش نشان داده و غالباً به مسائل سیاسی و در رأس آنان تأسیس حکومت پرداختند. اما سلفی‌گری در نجد که خود را وارث محمد بن عبدالوهاب می‌دانستند، موجی از تندروی و سخت‌گیری به راه انداختند و کم کم به تکفیر همه مسلمانان پرداختند و گاهی برای ساکت کردن مخالفان، شیعه را تکفیر کرده و اشاعره و صوفیه و مذاهب دیگر را اهل بدعت خواندند و مدعی شدند که اسلام ناب محمدی در اختیار سلف بوده و فهم آنان از کتاب و سنت برای همگان حجت است و هر کس از این راه عدول نماید، بدعت‌گذار و یا خارج از اسلام است.

ولی باید توجه داشت که اکنون سلفی‌های نجدی، یک دست نیستند، بلکه گروهی «سلفی تبلیغی» هستند، ولی گروهی دیگر گام فراتر نهاده «سلفی جهادی» می‌باشند و می‌گویند با تشکیل جنبش‌های مسلحانه زیرزمینی باید دولت‌ها را سرنگون کرد و قدرت را به دست گرفت و اسلام اصیل را پیاده کرد.

روش فکری سلفیه

مسأله مهم، آگاهی از روش فکری آنان است. آنها دو نوع روش دارند که به هم نزدیک است:

گروهی تنها کتاب و سنت را حجت دانسته و از داوری‌های عقل کمک نمی‌گیرند.

گروهی دیگر می‌گویند قرآن و سنت آنگاه حجت است که با فهم «سلف» همراه باشد؛ زیرا ما آیین خود را از آن‌ها گرفته‌ایم.

آنان در تعبّد به نص (کتاب و سنت) میان «خبر واحد» و «خبر متواتر» فرق نمی‌گذارند، حتی خبر واحد را در تبیین عقاید و معارف، حجت می‌دانند و اخیراً که سمیناری در عربستان سعودی درباره «حجیت خبر واحد در عقاید» برپا شده بود، همگان تصریح کردند که قول ثقه در عقاید برای ما حجت است. روی همین اساس است که خدا را با صفات بشری توصیف می‌کنند و برای او خنده و گریه و آمد و رفت و نشستن و پا نهادن در جهنم و صدای جر جر تختی که روی آن می‌نشیند؛ مانند صدای کجاوه، قائل هستند! (۲)

اکنون به شیوه آنان در استنباط عقاید بر می‌گردیم و چند پرسش مطرح کنیم:

پرسش‌هایی از سلفیه

آنان می‌گویند: باید از صحابه و تابعین پیروی کرد؛ زیرا فهم آنان، مقیاس حق و باطل است. آنان در این مورد، با حدیث منقول پیامبرخدا استدلال می‌کنند که فرمود:

«خَیْرُ الْقُرُونِ قَرْنِی، ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ ...».

۱- السلفیه مرحله زمینه مبارکه لا مذهب اسلامی، تألیف دکتر محمد سعید رمضان البوطی، ص ۲۳۲ و ۲۳۳

۲- عین عبارت آنان در پاره تختی که خدا روی آن می‌نشیند این است: «له أطیط کأطیط الرجل» به خاطر سنگینی وجود اقدس الهی، عرش او به سان تخته‌های کجاوه و تخت روان صدا می‌کند.

ص: ۸۶

«بهترین مردم، مردم زمان من هستند، سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند، سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند». (۱)

آنگاه دوران هر کـدام از سه گروه یاد شـده را صـد سال تخمین می‌زنند که مجموعاً بالغ بر سـیصد سال می‌شود. ابن تیمیه و پیروان مکتب او، با این حدیث، سه قرن نخست اسلامی را که هر قرنی از نظر آنان صد سال است، ملاک حق و باطل شمرده و آنچه را که در این زمان انجام گرفته و یا در عمل بر آن مهر صحّت زده‌اند، به طور کامل می‌پذیرند، چون پیامبر در این حدیث، سه قرن را قرن ممتـاز شـمرده است. امتیاز این قرن‌ها به خاطر کسانی است که در آن سـیصد سال زنـدگی می کردنـد و لازمه خیر و نیکی آنان این است که گفتار و سکوت آنان را حجت بدانیم. ولی این نظریه، با ابهامات زیادی همراه است. در اینجا چند پرسش مطرح است:

پرسش ۱:

«قرن» در زبـان عرب- بر خلاـف اصـطلاح معاصـر- به معنـای صـد سال نیست، بلکه به معنای جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی می کنند و سپس جمعیت دیگر جای آنان را می گیرند و قرآن مجید هم کلمه «قرن» را در همین معنا به کار برده است:

واژه «قرون» در قرآن کریـم ۷ بـار به کار رفته و هرگز از آن، «قرن» اصـطلاحی یعنی ۱۰۰ سـال را اراده نکرده بلکه آن را به معنـای مردم یک زمان به کار برده است. اکنون نمونه‌ها:

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنـا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّاهُمْ فی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَـلْنا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِـدْرارًا وَ جَعَلْنا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ؛ (۲)

«آیا ندیده‌انـد که چه اندازه پیش از ایشان جمعیت‌هایی را نابود کردیم که در زمین، آنان را توانمند ساخته بودیم؛ به گونه‌ای که به ایشـان آن توان را نـداده‌ایم و از آسـمان به فراوانی برای آن‌هـا باران فرسـتادیم و جوی‌ها از زیر آنان روان ساختیم ولی سـرانجام به خاطر گناهانشان آنان را نابود کردیم و جمعیتی دیگر پدید آوردیم.»

بنابراین، تفسیر حدیث خیر القرون به سیصد سال، هیچ پایه و اساسی ندارد و اصطلاح امروز نمی‌تواند قرینه بر تفسیر حدیث باشد.

ابن منظور در لسان العرب می‌نویسـد: «قرن» نسـلی را می گویند که پس از نسل دیگر می‌آید و در مقدار فاصـله زمانی این دو فصـل اقوالی گوناگون است؛ مانند:

۱. ده سال ۲. بیست سال ۳. سی سال ۴. شصت سال ۵. هفتاد سال ۶. هشتاد سال.

و در «نهایه ابن اثیر» آمده است: قرن، مردم یک زمان و از ماده «اقتران» گرفته شده است.

شعر زیر نیز گواه بر این است که «قرن» به معنای مردم یک زمان است:

إذا ذهبَ القرنُ الذی أنتَ فیهم و خُلّفتَ فی قرن فأنتَ غریب

«هرگاه مردمی که تو در میان آن‌ها هستی بروند و تو در میان مردمی دیگر بمانی، در این هنگام غریب هستی.» (۳)

ابن حجر عسـقلانی در تفسیر حـدیث «خیر القرون ...» که در صـحیح بخاری آمـده، قرن را به معنای مردم یک زمان تفسیر کرده و می گوید:

«والقرن؛ أهـل زمـان واحـد متقـارب اشترکوا فی أمر من الأمور، و یقـال: إنّ ذلـک مخصوص بما إذا اجتمعوا فی زمن نبیّ أو رئیس یجمعهم علی ملّة أو مذهب أو عمل، ویطلق القرن علی مدّة من الزمان». (۴)

«قرن، مردم یک زمان را گویند که در کاری از کارها با هم شـریک باشند و گاهی به مردمی گفته می شود که در زمان یک پیامبر یا رییس باشند که آن‌ها را بر یک روش یا مذهب یا کاری متحد سازد ونیز قرن، گذشته از مردم، بر خود زمان نیز گفته می‌شود.»

۱- نجاری، صحیح، حدیث شماره ۲۶۵۲، ۳۶۵۱ و ۶۴۲۹

۲- انعام: ۶

۳- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۱۳، ماده «قرن»؛ قاموس المحیط، ج ۴، ص ۲۰۸

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۴، باب فضائل أصحاب النبی ۹.

ص: ۸۷

آن‌گاه اختلاف علما را در اندازه این زمان نقل می‌کند، به گونه‌ای که از «لسان العرب» نقل کردیم، سپس با محاسبه‌های خیالی کوشش می‌کند که مدت آن را صد سال معرفی کند تا بتواند سیصد سال اول تاریخ اسلام را شامل شود. (۱) می‌گوید چون یک نفر از صحابه به نام «ابوالطفیل» پس از صد سال از هجرت درگذشته است، پس عصر صحابه را باید یک صد سال گرفت، در حالی که میزان، حال اکثریت صحابه است نه فرد نادر و غالب آن‌ها در هفتاد سالگی درگذشته‌اند. اتفاقاً خود وی می‌گوید: متوسط سن افراد همان هفتاد سال است.

یادآور می‌شویم با اختلاف بسیاری که در مدت این زمان هست، نمی‌توان آن را به صد سال تفسیر کرد. از این گذشته، قرآن بهترین مدرک است که قرن را نه به معنای صد سال بلکه مردم یک زمان گرفته و حداکثر مدت را شصت سال حساب می‌کنند نه بیشتر.

فرض کنیم مقصود همان سیصد سال اول است اکنون پرسش این است که چگونه می‌توان آنها را شریف‌ترین قرن‌ها خواند، در حالی که آنچه اهل حدیث بدعت می‌خوانند، همگی در همان ۱۰۰ سال نخست یا کمی بیش از آن بوده است.

ظهور خوارج در سال ۳۹ هجری آغاز شد و پس از آن هم ادامه یافت و به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند.

پایه‌گذار مرجئه حسن بن محمد حنفیه است و او در اواخر قرن نخست درگذشته است. هر چند «ارجاء» در طول زمان معانی مختلفی به خود گرفته است.

«قدریه» از معبد بن عبدالله جهنی بصری (متوفای ۸۰) آغاز شد. پس از او، پرچم قدریه را غیلان بن مسلم دمشقی به دست گرفت و در سال ۱۰۵ در دمشق به دار آویخته شد.

معتزله در سال ۱۰۵ پی‌ریزی شد، آنگاه که واصل بن عطا از مکتب استادش حسن بصری جدا شد و اعتزال را پی‌ریزی کرد.

بنابراین، اکثر مذاهب و فرق باطله از نظر «سلفیه» در آخر قرن اول و اوایل قرن دوم پدید آمده است، چگونه می‌توان آن سه قرن را «خیر القرون» خواند.

خلاصه این که حدیث «خیر القرون» از دو نظر مخدوش است:

۱. تفسیر قرن به ۱۰۰ سال و نیز به کلیه کسانی که در این سه قرن می‌زیسته‌اند.

۲. از نظر واقعیت؛ زیرا مذاهب انحرافی در همان دو قرن نخست رشد کرد و گسترش یافت و گروه‌بندی در آن زمان پدید آمد.

پرسش ۲:

خصیصه انسانی، پیوسته اختلاف و تفاوت در فکر و اندیشه است و اصحاب پیامبر و حتی تابعان، از این خصیصه مستثنی نبودند و حتی در عصر خود پیامبرخدا- تا چه رسد به بعد از درگذشت آن حضرت- برداشت‌های مختلفی از اسلام داشتند که اکنون به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

۱. اختلاف در غنایم جنگی بدر

یاران پیامبر (ص) پس از پیروزی در جنگ بدر، درباره اسیران جنگی و غنایم، به دو گروه تقسیم شدند: گروهی اصرار بر کشتن آنان و گروهی بر گرفتن فدیه و آزاد کردن آنان داشتند و این اختلاف به قدری شدید بود که قرآن به نکوهش آنان می‌پردازد و می‌فرماید:

(لَوْ لا کِتابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فیما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظیمٌ؛ (۲) «اگر نوشته ثابتی از جانب خدا از پیش نبود، در این کاری که در پیش گرفته‌اید، کیفر بزرگی به شما می‌رسید.»

۲. صلح حدیبیه

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۴، باب فضائل أصحاب النبی ۹.

۲- انفال: ۶۸

ص: ۸۸

در صلح حدیبیه که پیامبر ۹ با قریش صلح کرد و حتی حاضر شد لقب «رسول الله» را از کنار نام خود در عهدنامه بردارد، موجی از اختلاف پدید آمد: گروهی صلح‌نامه را مایه ذلّت خواندند و به یکدیگر می‌گفتند:

«فَعلامَ نُعطی الدنیّةَ فی دیننا»

ولی گروه دیگر تسلیم پیامبرخدا بودند. (۱)

۳. روزه در سفر

پیامبرگرامی (ص) در سال هشتم هجرت، در روز دهم ماه رمضان، از مدینه خارج شد و هنگامی که به نقطه‌ای به نام «کراع الغمیم» رسید، کاسه آبی خواست و آن را بلند کرد به طوری که همه مردم دیدند، آنگاه حضرت از آن نوشید. به پیامبرخدا گفتند که برخی به حالت روزه باقی مانده‌اند، فرمود:

«أُولَئِکَ العُصاةُ، أُولَئِکَ العُصاةُ»

؛ «آن‌ها گنهکارند، آن‌ها گنهکارند.» (۲)

۴. پیش‌گیری از نگارش نامه‌ای برای امّت

پیامبرخدا (ص) در بستر بیماری بود و گروهی از یاران، گرد او را گرفته بودند، فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، گروهی با آوردن قلم و کاغذ موافقت و گروهی سرسختانه با آن مخالفت کردند. آنگاه که حضرت اختلاف آنان را دید، فرمود: «برخیزید، شایسته نیست نزد من با یکدیگر کشمکش کنید.» (۳)

این‌ها نمونه‌هایی است در اختلاف نظر صحابه در همان «خیرالقرون». با وجود اختلاف در میان صحابه، تکلیف چیست؟ آیا مجاز هستیم به هر کدام عمل کنیم یا راهی برای ترجیح وجود دارد؟

اختلاف پس از درگذشت پیامبرخدا (ص)

پیش‌تر گفتیم که اختلاف فکری در میان انسان‌ها، امری طبیعی است و صحابه و تابعین هم از این امر طبیعی مستثنی نبوده‌اند و اختلاف آنان در مسائل عقیدتی و شرعی بیش از آن است که در اینجا ذکر شود. هنوز آب غسل پیامبر نخشکیده بود که در گزینش «خلیفه»، اختلاف نظر شدیدی در میان صحابه بروز کرد که حتی کار به زد و خورد کشید و اگر کسی تاریخ سقیفه را در تاریخ طبری و دیگر تواریخ بخواند، عمق اختلاف را درک می‌کند.

پس از استحکام پایه‌های خلافت، اختلاف در فکر و اندیشه، در میان یاران پیامبرخدا، گسترش بیشتری پیدا کرد و ریشه‌های فرق اسلامی از قدریه و مرجئه و معتزله و مجسمه و همه و همه، در قرن اول تاریخ اسلامی پدید آمدند و در دوران تابعین تابعین رو به فزونی نهاد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر باید فهم و برداشت «سلف» را ملاک فهم قرآن و سنت بگیریم، مقصود کدام فهم و کدام برداشت است؟ و این «هفتاد و سه فرقه» در همان اعصار نخست پدید آمدند و جمعیت‌هایی را به خود وابسته ساختند. پس چرا شما همه آن‌ها را جز یکی در آتش دوزخ می‌دانید و تخطئه می‌کنید، در حالی که آن‌ها هم از «سلف» بوده‌اند.

شدیدترین جنگ‌ها و نزاع‌ها، در سه قرن نخست اسلامی و در هنگام حکومت امویان و عباسیان رخ داد و هر کدام از این نحله‌ها، برای خود مکتب و منطقی داشتند. چگونه می‌توان همه این اختلاف‌ها را نادیده گرفت و یک «سلف صالح» منسجم و دور از اختلاف تصوّر کرد که در همه مسائل ملاک سنجش حق و باطل باشند.

پرسش ۳:

اگر بناست بر فهم و درک «سلف صالح» در سه قرن اول مراجعه کنیم، چرا فهم اهل بیت (علیهم السلام) و بیانات و سخنان آنان

میزان حق و باطل نباشد؟ آنان خود از سلف صالح و برترین آن‌ها و بی‌نیازترین امت اسلامی در فهم مسائل دینی از دیگران بودند و پیامبر گرامی آنان را همتا و هم‌سنگ قرآن قرار داده و فرموده است:

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ، کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً». (۴)

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۶. دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱/ ۲۰۰۰ م.

۲- شرح صحیح مسلم از نووی، ج ۷، ص ۳۲

۳- صحیح بخاری، حدیث ۱۱۴، کتاب العلم.

۴- صحیح مسلم، ج ۷، صص ۱۲۳- ۱۲۲؛ ترمذی، شماره ۸۷۴؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۴۴؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۸

ص: ۸۹

«من در میان شما دو چیز گرانبها یعنی قرآن و اهل بیت خودم را بر جا می‌گذارم که اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.»

این همه روایات از پیامبر گرامی (ص) درباره دخت گرامی‌اش که او را «سیده نساء العالمین»؛ «سرور زنان جهان» و فرزندانش را مانند «سفینه نوح» (۱) معرفی کرده، چرا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و به آن‌ها مراجعه نمی‌شود؟ در حالی که آنان گل سر سبد سلف صالح می‌باشند.

پرسش ۴:

مسلمانان به شهادت قرآن، رسالت پیامبر (ص) را خاتم رسالات و نبوت او را پایان‌بخش نبوت‌ها می‌دانند و آنچه مربوط به دین و شریعت است، باید از خود پیامبرخدا (ص) به مردم برسد. با توجه به این اصل، چگونه می‌توان «فهم صحابی» را برای دیگران حجت دانست، در حالی که معنی آن این است که هنوز باب نبوت و گزارش از عالم معنی بسته نشده و یکی از حجت‌های خدا، فهم و اجتهاد صحابه است.

شوکانی که خود، از طرفداران مسلک وهّابی است، به این حقیقت اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«حق، این است که قول صحابی حجت نیست. خداوند برای امت جز یک پیامبر نفرستاده است. صحابه و کسانی که پس از آنان می‌آیند، همگان مکلّفند از کتاب و سنت پیروی کنند. آن کس که بگوید جز کتاب و سنت حجّت دیگری هست، در دین خدا چیزی را گفته است که خدا به آن، امر نکرده است. (۲)

پرسش ۵:

سلفی‌ها غالباً روی «سلف صالح» تکیه می‌کنند. اگر قید «صالح»، قید احترازی است که سلف را به دو گروه صالح و غیر صالح تقسیم می‌کند، این خود مشکل‌آفرین است که چگونه صالح را از غیر صالح تشخیص دهیم؟ آیا حکّام اموی که خون اهل بیت پیامبر ۹ و هزاران بی‌گناه را ریخته‌اند نیز از سلف صالح هستند؟ آیا خلفای بنی‌عباس که نخستین خلیفه آنان لقب «سفّاح» (خونریز) به خود گرفت، از «سلف صالح» شمرده می‌شوند؟ خلاصه محدثان و فقیهانی که با این نظام‌ها هم‌سو بودند و کارهای آنان را توجیه می‌کردند، از کدام دسته‌اند، صالح‌اند یا ناصالح؟

مسلّماً این گروه، قید صالح را قید توضیحی می‌دانند و همه «سلف» را صالح می‌شمارند ولی تاریخ به شدت آن را ردّ می‌کند. از نظر منطق «سلفیه» چگونه می‌توان قتل خلیفه سوم را توجیه کرد؟ مقتول از «صحابه» و قاتلان از صحابه و تابعان بودند؟ چگونه می‌توان جنگ‌های سه‌گانه «جمل»، «صفین» و «نهروان» را تبیین کرد؟ آیا کسانی که بر ضد خلیفه منتخب قیام کردند، همگان سلف صالح بودند؟

سلفی‌ها در این مقام می‌گویند: ما نباید درباره آنان سخن بگوییم. خدا شمشیرهای ما را از خون آنها پاک دانسته است، پس زبان خود را نیز آلوده نکنیم.

اکنون باید پرسید این منطق از آنِ کیست؟ آیا سخن وحی است؟ یا سخن یک بشر خطاکار؟ چگونه می‌توانیم درباره تابعان سخن بگوییم، اما درباره صحابه حق گفتن نداریم؟ در حالی که قرآن درباره همین خطوط قرمز بسیار سخن گفته است.

از این گذشته، ما می‌خواهیم دین خود را از آنان بگیریم و با سکوت کردن مشکلی حلّ نمی‌شود.

پرسش ۶:

اگر میزان فهم و درک، سلف است، نتیجه این می‌شود که عقل و شعور خود را تعطیل کرده، تنها گوش به سخنان سلف بدهیم. بنابراین، مسائلی که «سلف» درباره آن‌ها چیزی نگفته‌اند نباید مطرح شود؟ و لذا یکی از انتقادها درباره نظریه احمد بن حنبل که

قرآن را قدیم معرفی می‌کرد این است که قرآن و سنت درباره قدیم بودن یا حادث بودن قرآن سخن نگفته است. پس چگونه او در این‌باره اظهارنظر می‌کرده است؟! و در هر حال چگونه می‌توان به نظریه سلف اکتفا کرد، در حالی که هزاران مسأله در عرصه عقاید و احکام برای خود پاسخ می‌طلبد. چگونه می‌شود از کنار این مسائل بگذریم و پاسخ دین خاتم را در آن موارد بازگو نکنیم؟

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱ و غیره.

۲- بحوث مع اهل السنه و السلفیه، ص ۲۳۵

ص: ۹۰

پرسش ۷:

روش «سلف» این بود که گوینده شهادتین را مسلمان تلقی کرده و هرگز قلوب مردم را نمی‌شکافتند و از عقیده آن‌ها تفتیش نمی‌کردند و از پیامبرخدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: من نیامده‌ام تا قلوب مردم را بشکافم و از درون آن‌ها آگاه شوم. این در زمانی بود که خالد بن ولید به پیامبر گفت: بسیاری از نمازگزاران به زبان چیزی را می‌گویند که در دل قبول ندارند. پیامبر در پاسخ فرمود: «

إنِّی لَمْ أومر أنْ أُنَقِّبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أنْ أَشُقَّ بُطُونَهُمْ؟»؛ (۱) «من هرگز مأمور به تفتیش قلوب مردم و شکافتن درون آن‌ها نشده‌ام.»

بنابراین، سلف صالح از نظر سلفی‌ها بر همین روش بودند و جز گروهی اندک به نام «خوارج»، کسی اهل «تکفیر» نبود. آری، به خود حق می‌دادند که نقد کنند اما به خاطر اختلافات فکری و عقیدتی و عملی یکدیگر را «تکفیر» نمی‌کردند.

اکنون به خَلَفی که ادعای پیروی از این «سلف صالح» دارند بنگرید، تنها با سلاح تکفیر و تفجیر (انفجار و عملیات انتحاری) با مسلمانان روبه‌رو می‌شوند. اکنون موج تکفیر که از سوی جریان سلفی به راه افتاده، آبروی اسلام را در جهان به خطر انداخته و احیاگر اندیشه باطل کشیشان است که می‌گفتند: «اسلام، در پرتو شمشیر پیشرفت کرده است.»

پرسش ۸:

اکنون که منبع فکری، کتاب و سنت است، کتاب و سنت بر عقل و خرد بسیار تأکید می‌کنند. واژه «عقل» در قرآن ۴۹ بار آمده است و واژه‌های «نُهی» و «لُبّ»، مکرر به کار رفته است. سرانجام، ما خدا را و رسالت پیامبر (ص) را با عقل و خرد شناخته‌ایم. چگونه این خلف صالح به سلف صالح نسبت می‌دهد که بهره‌گیری از عقل، کار «عقلیون» است و «عقلیون» جایگاهی در میان مسلمانان ندارند؟

آنان توجه ندارند که کنار نهادن خِرَد و بی‌اعتنایی به آن سبب می‌شود که اصل دین متزلزل شود؛ زیرا اساس دین که همان شناخت خدا و شناخت انبیا و آخرین پیامبر (ص) است، تنها با کتاب و سنت انجام نمی‌پذیرد. حتی قرآن مجید «توحید در خالقیت و ربوبیت» را با قانون خرد ثابت می‌کند و می‌فرماید: لَوْ کانَ فیهِما آلِهَةٌ إلَّا اللهُ لَفَسَدَتا؛ (۲) «اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز «الله» وجود داشتند، آن دو تباه و نابود می‌شدند.»

در پایان می‌گوییم شیوه سلف صالح در تمام برخوردهای نظامی، بر نرمش و مدارا و سازش با رسوم و آداب مردم و ملت‌ها بود و رمز موفقیت و گسترش سریع اسلام در گرو همین عدم مداخله در آداب و فرهنگ‌ها بود. پس از مسأله توحید و اعتقاد به سرای دیگر و نبوت پیامبر اسلام و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات، در بقیه مسائل کوچک‌ترین دخالتی نمی‌کردند. در حقیقت، هدف این بود که انسان‌ها از بندگی غیر خدا به بندگی خدا درآیند. هرگاه به این امر اعتراف می‌کردند، بقیه مسائل به خود آن‌ها واگذار می‌شد، مگر آن‌که مسائلی مانند شراب و قمار حرام باشد، که فقط حدّ شرعی اجرا می‌شد، آن هم با رعایت همه شرایط که در موارد اندکی تحقق می‌یافت.

ولی آیا روش این «سلفی‌ها» هم همین است؟ آیا افراد در انجام وظایف دینی خود در حرمین شریفین آزادند؟ مسأله «زیارت قبور» و «توسل به ارواح مقدسه» یکی از مسائل فرعی است که هرگز سلف صالح آن‌ها را مطرح نمی‌کردند، ولی الآن در رأس تمام امور قرار گرفته است. گسترش قمار و شراب و روابط نامشروع دختر و پسر و تأسیس بانک‌های ربوی، تربیت نسل نو، و رساندن پیام اسلام به ناآگاهان و نشان دادن رأفت اسلامی، اصلًا برای آنها مطرح نیست.

اشغال سرزمین‌های اسلامی، سیطره کفار بر مسلمانان و به خاک و خون کشیده شدن مسلمانان بی‌گناه و غصب اراضی و خانه‌های

آنان، اصلًا مورد نظر این سلفی‌ها نیست و آنها خود را به غفلت زده‌اند و

۱- صحیح مسلم، باب زکات، حدیث شماره ۲۳۴۱

۲- انبیاء: ۲۲

ص: ۹۱

همه این امور را نادیده می‌گیرند و نسبت به آنها احساس وظیفه نمی‌کنند، فقط به یک رشته مسائل فرعی و جزئی پرداخته‌اند. حال ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

به همین دلیل، در طول فعالیت این گروه‌ها، اسلام و مسلمانان نه تنها به عزت و کرامت، دست نیافته‌اند، بلکه روز به روز در دام کفار گرفتارتر و دچار آسیب و شکست بیشتر شده‌اند.

ما در اینجا دامن سخن را کوتاه کرده و از عالمان واقعی اسلام در هر مکان و منطقه‌ای که زندگی می‌کنند، خواهان تشکیل یک همایش بی‌طرف، درباره دعوت به وحدت و تقریب و اصلاح روش‌های فکری و اعتقادی هستیم تا خلف این امّت نیز همچون سلف آن به عزّت و کرامتی که مورد نظر خدا و رسول است، دست یابند.

ص: ۹۲

گفتاری درباره تبرک

رضا سلم‌آبادی

مقدمه

تبرک جستن از اولیای الهی واماکن مقدس، از دیرباز موضوعی بحث برانگیز بوده است.

با توجه به شبهه‌افکنی فراوانِ گروه‌های تکفیری از یک سو و اعمال ناآگاهانه برخی عوام از سوی دیگر، این موضوع به عنوان مسأله‌ای چالش‌برانگیز، شکل جدّی‌تری به خود گرفته و پرسش‌هایی در این زمینه طرح گردیده است. از همین رو، در این نوشتار بر آن شدیم پاسخ‌هایی هر چند به صورت فشرده اما مستدل و منطقی ارایه کنیم.

- آیا پروردگار متعال به اشخاص یا مکان‌هایی برکت عطا کرده است؟

- آیا امکان دارد دیگران از این اشخاص و مکان‌ها برکت بگیرند؟

- نظر شرع مقدس درباره تبرک چیست؟

یاد آوری این نکته ضروری است که در نقل سیره پیامبر و مسلمانان، بیشتر از منابع عامه و اهل سنت استفاده شده؛ چراکه:

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

امید واریم این نوشته، هر چند کوتاه، مورد رضای حق تعالی قرار گیرد و برای شبهه‌زدایی از ذهن خوانندگان گرامی سودمند واقع شود.

فشرده مطالب:

این گفتار در شش عنوان، به ترتیب زیر ارائه می‌گردد:

۱. معنای لغوی و اصطلاحی تبرّک و برکت.

۲. پیشینه تبرک.

۳. تبرّک و برکت در قرآن کریم.

۴. تبرّک در سیره پیامبر (ص).

۵. تبرک در سیره مسلمانان.

۶. تحلیل و نتیجه‌گیری.

* معنای لغوی و اصطلاحی تبرّک

الف) معنای لغوی

تبرّک، به معنای برکت جستن و برکت داشتن است و از ریشه برک؛ «بَرَکه» است.

و نیز به معنای زیاد و افزون شدن است؛ «

وبارک الله الشيء، و بارک فيه و عليه، وضع فيه البَرَکهٔ

» در روایتی به نقل از ابن عباس آمده است: «

البَرَکهٔ الکثرهٔ فی کلّ خير»

و نیز آورده: «

تَبَرَّکتُ به أی تَيَمَّنتُ به

» و هم‌چنین از قول فرّاء اینگونه آمـده است: «وقـال الفراء فی قوله تعالی: (رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکَمْ أَهْلَ الْبَیْت البرکات؛ السـعادهٔ». (۱)

تبریـک، به معنـای دعـا کردن برای برکت یافتن است. (۲) راغب گویـد: «البرکـهٔ ثبوتُ الخیر الإلـهی فی الشـیء، قال تعالی: (لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْض)». (۳)

ب) معنای اصطلاحی

تبرّک، هرگـاه با مصـدر «جسـتن» یا «نمودن» به کار رود، در نظر تبرک جوینـده، طلب برکت در میمنت و مبارکی است از چیزی یا کسی که دارای برکت و میمنت است.

بیشتر مؤمنان در جوامع اسـلامی، از اماکن و اشخاصـی تبرّک می‌جویند که واسـطه فیض الهی‌اند و از جانب پروردگار متعال برکت یافته‌اند و هرگاه «تبرک» با مصدر «بودن» یا فعل اسنادی «است» به کار

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، ص ۳۸۶ و ۳۸۷.

۲- صحاح، جوهری، ج ۴، ص ۱۵۷۵.

۳- مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۴۱؛ و کتاب العین، الخلیل الفراهیدی، ج ۵، ص ۳۶۸

ص: ۹۳

رود، در اصطلاح به معنای اعتقاد به برکت داشتن کسی یا چیزی است که برکت و میمنتِ خود را بی‌واسطه یا با واسطه از جانب پروردگار یافته است.

* پیشینه تبرک

در قرآن کریم، تفاسیر و کتب تاریخ، آنچه از سرگذشت امت‌های متشرّع پیشین استفاده می‌شود، این است که: تبرک به آثار انبیا و اولیای الهی در نزد آنها، به عنوان عملی مشروع وجود داشته است؛ برای نمونه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. متبرّك بودن پيراهن حضرت يوسف ٧؛ به‌گونه‌ای‌که به برادرانش می‌فرماید: اذْهَبُوا بِقَميصى هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبى يَأْتِ بَصيراً؛ (۱) این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید، تا بینا شود و آنان چنین کرده و پیراهن را با خود بردند و به میمنت و برکت آن پیراهن، یعقوب ٧ بینایی خود را باز یافت؛ فَلَمّا أنْ جاءَ الْبَشيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصيرًا، (۲) اما هنگامی که بشارت‌دهنده فرا رسید، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد.

قرآن کریم این عمل پیامبر الهی را نقل نموده و آن را رد نکرده است.

۲. متبرّك بودن صندوقی‌که آثار آل موسی و آل هارون در آن قرار داشت؛ به طوری که بنی اسرائیل به هنگام نبرد با دشمنان، آن را همراه می‌بردند و همین، مایه آرامش آن‌ها بود. البته به خاطر بی‌احترامی آن‌ها به آن صندوق، خداوند آن‌را از میان آنان برداشت و وقتی‌که طالوت را به عنوان فرمان‌روا برانگیخت بار دیگر آن صندوق را به عنوان نشانه فرمان‌روایی طالوت قرار داد: إنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فيهِ سَكينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ؛ (۳) نشانه حکومت او این است‌که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد؛ (همان صندوقی که) در آن آرامش از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند.

۳. برکت جستن از آب زمزم‌که پیش از اسلام وجود داشته؛ در سیره ابن‌اسحاق آمده است:

«هنگامی که عبدالمطّلب خواست زمزم را حفر کند، خداوند- عزّوجلّ- او را به مکان زمزم راهنمایی کرد و زمزم را به او اختصاص داد؛ خداوند- عزّوجلّ- بر شرافت و جایگاه او در میان قومش افزود و هرگونه سقایتی در مکه با ظهور زمزم تعطیل شد، چون مردم به سوی زمزم روی کردند و این به خاطر طلب برکت از زمزم و شناختن فضیلت زمزم- به دلیل نزدیک بودن آن به خانه خدا- و به خاطر این بود که خداوند اسماعیل ٧ را به وسیله آن سیراب نمود.» (۴)

* برکت در قرآن کریم

بند اول: اشخاص مبارك در قرآن

۱. درباره نوح (ع) فرمود: قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ ...؛ (۵) « (به نوح) گفته شد ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت‌هایی که با تو هستند، فرود آی!»

۲. درباره ابراهیم و اسحاق (ع) فرمود: وَبَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحين) (۶) (وَ بارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحاق ...؛ (۷) «ما او را به اسحاق پیامبری از شایستگان بشارت دادیم، ما به او و اسحاق برکت دادیم.»

۳. درباره موسی ٧ می‌فرماید: فَلَمَّا جاءَها نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا ...؛ (۸) «هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: مبارك باد آن کس که در آتش است و کسی‌که در اطراف آن است [/ فرشتگان و موسی]!»

۱- یوسف: ۹۳

۲- یوسف: ۹۶

۳- بقره: ۲۴۸

۴- سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق، ج ۱، ص ۵.

۵- هود: ۴۸

۶- صافات: ۱۱۲

۷- صافات: ۱۱۳

۸- نحل: ۸

ص: ۹۴

۴. درباره حضرت عیسی ۷ می‌فرماید: وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا؛ (۱) «و مرا- هر جا که باشم- وجودی پر برکت قرار داده تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است.»

۵. درباره اهل بیت ابراهیم (ع) یا اهل بیت پیامبر (ص) فرمود: ... رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ؛ (۲) «رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چراکه او ستوده و والاست.»

بند دوم: مکان‌های مبارک در قرآن

درباره کعبه معظمه فرمود: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمینَ؛ (۳) «نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده، همان است که در سرزمین مکّه است، که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است.»

درباره مسجد الأقصی و سرزمین‌های پیرامون آن؛ مانند فلسطین و شام فرموده است: إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ ...؛ (۴) و در جای دیگر فرمود: «به مسجد الأقصی که گرداگردش را پر برکت ساخته‌ایم.»

و فَلَمَّا أَتاهَا نُودِیَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَةِ الْمُبارَکَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ ...؛ (۵) «هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد.»

و وَ نَجَّیْناهُ وَ لُوطاً إِلَی الأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها لِلْعالَمینَ؛ (۶) «و او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان پر برکت ساختیم نجات دادیم.»

و وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتی بارَکْنا فیهَا ...؛ (۷) «و مشرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم ...».

و یا در باره یمن فرمود: وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتی بارَکْنا فیها قُریً ظاهِرَةً؛ (۸) «و میان آن‌ها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکاری قرار دادیم.»

و در باره مکان فرود آمدن کشتی حضرت نوح (ع) فرمود: وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلًا مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ؛ (۹) «و بگو: پروردگارا! ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی.»

درباره مقصد سلیمان ۷ فرمود: وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْری بِأَمْرِهِ إِلَی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنَا فیهَا؛ (۱۰) «و تند باد را مسخّر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی- که آن را پر برکت کرده بودیم- جریان می‌یافت.»

بند سوم: زمان مبارک در قرآن

إِنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ إِنَّا کُنَّا مُنْذِرینَ؛ (۱۱) «ما آن قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذارکننده بوده‌ایم.»

بند چهارم: مبارک بودن قرآن کریم

تصریح برخی آیات کتاب شریف درباره برکت و تبرّک جستن به قرآن کریم:

وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ ...؛ (۱۲) «و این کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ کتابی است پر برکت، که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق می‌کند.»

و وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ؛ (۱۳) «و این کتابی است پر برکت که ما (بر تو) نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید.»

و وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ أَنْزَلْناهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ؛ (۱۴) «و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می‌کنید؟!»

۱- مریم: ۳۱

۲- هود: ۷۳

۳- آل عمران: ۹۶

۴- اسراء: ۱

۵- قصص: ۳۰

۶- انبیاء: ۷۱

۷- اعراف: ۱۳۷

۸- سبأ: ۱۸

۹- مؤمنون: ۲۹

۱۰- انبیاء: ۸۱

۱۱- دخان: ۳

۱۲- انعام: ۹۲

۱۳- انعام: ۱۵۵

۱۴- انبیاء: ۵۰

ص: ۹۵

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ ...؛ (۱) «این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند.»

بند پنجم: مبارک بودن آب

وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِیدِ؛ (۲) «و از آسمان آبی با برکت نازل کردیم و به وسیله آن، باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کنند رویانیدیم.»

بند ششم: مبارک بودن زمین

وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَکَ فیها وَ قَدَّرَ فیها أَقْواتَهَا ...؛ (۳) «او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدّر فرمود.»

بند هفتم: مبارک بودن برخی خوراکی‌ها

کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ ...؛ (۴) «همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که آن را از درخت پر برکت زیتونی گرفته‌اند.»

مطلب چهارم: تبرک در سیره حضرت پیامبر ۹

در کنز العمال از آن حضرت چنین آمده است:

«تَبَرَّکْ بالقرآنِ فَهُوَ کَلَامُ الله»

؛ (۵) «به قرآن تبرک بجوی که آن، همانا کلام خداست.»

در المناوی درباره احُد آمده است:

«أُحُدٌ جَبَلٌ یُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ فَإِذَا جِئْتُمُوهُ فَکُلُوا مِنْ شَجَرِهِ وَلوْ مِنْ عِضَاهِهِ»

؛ (۶)«احُد کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما نیز آن را دوست می‌داریم، هرگاه کنار آن آمدید، چیزی از درخت آن بخورید ولو از درخت خاردار.»

و در شرح «فَکُلُوا» آورده است:

«ندباً بقصد التبرک»

. (۷)

روایاتی در «تذکره الموضوعات» آمده که در آن پیامبر (ص) فرمودند:

«مَن وُلِدَ لَهُ مَولُودٌ فَسَمَّاهُ مُحَمَّداً تَبَرُّکاً بِهِ کَانَ هُوَ وَ مَولُودُهُ فِی‌الجَنّة»

؛ (۸) «کسی که صاحب فرزند ذکور شود و او را محمد نام نهد، به خاطر تبرّک به این نام، آن شخص و فرزندش وارد بهشت می‌شوند.»

کتاب «اعانه الطالبین» نیز همین مضمون را آورده است. (۹)

جلال الدین سیوطی می‌نویسد:

«کان یلزق صدرهُ و وجههُ بالملتزم».

(۱۰)

المناوی در شرح این جمله می‌افزاید:

«تبرّکاً وتیمّناً به و هو ما بین باب الکعبة والحجر الأسود سمّی به لأنّ الناس یعتنقونه ویضمّمونه إلی صدورهم». (۱۱)

«پیامبر (ص) صورت و سینه خود را به ملتزم می‌مالید، به خاطر تبرّک و تیمّن جستن به وسیله آن و ملتزم میان درِ کعبه و حجرالأسود

است (۱۲)، به این نام نامیده شده، چون مردم آن را در برمی‌گیرند و سینه‌هایشان را بدان می‌چسبانند.»

در صحیح بخاری به نقل از عایشه نقل شده:

«أنّ رسول الله- صلّی الله علیه (و آله) و سلّم- کان إذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده»

؛ (۱۳) «پیامبر خدا هرگاه بیمار می‌شد، معوذات می‌خواند و دستش را به محل درد می‌مالید.»

صحیح مسلم نیز این مطلب را از عایشه این‌گونه آورده است:

«أَنَّ النَّبِیَّ- صلی الله علیه [وآله] وسلم- کَانَ إِذَا اشْتَکَی یَقْرَأُ عَلَی نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَیَنْفُثُ فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ کُنْتُ أَقْرَأُ عَلَیْهِ وَأَمْسَحُ عَنْهُ بِیَدِهِ رَجَاءَ بَرَکَتِهَا»؛

(۱۴) «همانا پیامبر (ص) هرگاه بیمار می‌شد بر خودش معوذات را می‌خواند و هرگاه دردش شدید می‌شد، من معوذات را بر او می‌خواندم و دست حضرت را بر موضع درد می‌کشیدم به امید برکت دست حضرت.»

مسند احمدبن حنبل از انس نقل‌کرده است که:

«کَانَ النَّبِیُّ- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ

[وآله]

وَسَلَّمَ- إِذَا صَلَّی الْغَدَاةَ جَاءَ خَدَمُ أَهْلِ الْمَدِینَةِ بِآنِیَتِهِمْ فِیهَا الْمَاءُ فَمَا یُؤْتَی بِإِنَاءٍ إِلَّا غَمَسَ یَدَهُ فِیهَا فَرُبَّمَا جَاءُوهُ فِی الْغَدَاةِ الْبَارِدَةِ فَغَمَسَ یَدَهُ

۱- ص: ۲۹

۲- ق: ۹

۳- فصلت: ۱۰

۴- نور: ۳۵

۵- کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۵۱۹، ح ۲۳۲۶

۶- عضاه: درخت بزرگ خاردار

۷- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۲، ص ۲۳۹.

۸- تذکره الموضوعات، الفتنی، ص ۸۹.

۹- اعانه الطالبی، الکبری الدمیاطی، ج ۱، ص ۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۲۲؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۶، ص ۳۰۸؛ کشف الخفاء، العجلونی، ج ۲، ص ۲۸۴.

۱۰- الجامع الصغیر، جلال الدین السیوطی، ج ۲، ص ۳۹۴، ح ۷۱۷۱.

۱۱- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۵، ص ۳۱۵؛ ابن حجر، تلخیص الحبیر، ج ۷، ص ۴۲۰ به نقل از: السنن، الدار قطنی؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۴؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۷، ص ۹۳.

۱۲- البته این نظریه اهل سنت است اما شیعه معتقد است ملتزم نزدیک رکن یمانی و پشت کعبه، موازی در خانه خدا است.

۱۳- صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۹.

۱۴- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۶؛ در صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۵۵ با همین مضمون نقل نموده است.

ص: ۹۶

فِیهَا»؛

(۱) «بعد از آن که پیامبر (ص) نماز صبح را به جا می‌آورد، خادمان اهل مدینه با ظرف‌های آب می‌آمدند و حضرت دست خود را در آن‌ها فرو می‌برد و چه بسا در صبح‌های سرد نزد حضرت می‌آمدند و آن حضرت دست خود را در ظرف آبشان فرو می‌برد.»

در روایت دیگری احمد بن حنبل از عایشه نقل کرده:

«أَنَّ رَسُول اللهِ- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ- کَانَ یُؤْتَی بِالصِّبْیَانِ فَیُبَرِّکُ عَلَیْهِمْ»؛

(۲) «بچه را نزد پیامبر (ص) می‌آوردند و آن حضرت کام کودکان را باز می‌کرد و برایشان- برکت‌دار شدنشان- دعا می‌فرمود.»

به نقل از ابی حازم آمده است: سهل بن سعد برایم نقل کرد که پیامبر (ص) در روز خیبر فرمود: «این پرچم را فردا به مردی می‌سپارم که خداوند به دست او خیبر را فتح می‌نماید؛ مردی که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند. مردم به استراحت پرداختند در حالی که سخت با خود می‌اندیشیدند که پرچم به دست کدام یک از آنان داده خواهد شد، وقتی صبح شد، نزد پیامبر خدا آمدند و هر یک آرزو می‌کرد که پرچم به او داده شود. در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: علی بن ابی‌طالب کجاست؟ گفتند: چشمان او درد می‌کند. فرمود: به دنبالش رفته، به اینجایش بیاورید. وقتی او را آوردند، پیامبر (ص) آب دهان [مبارک] ش را بر چشمان او مالید و برایش دعا کرد و درد چشمانش بهبود یافت؛ به گونه‌ای که گویا اصلًا درد نداشته است! سپس پرچم را به او سپرد.» (۳)

* سیره مسلمانان

سیره مسلمانان در باره تبرک، در راستای سیره گفتاری و عملی پیامبر (ص) است و رابطه‌ای مستقیم با آن دارد و بسیاری از این موارد در حضور پیامبر (ص) رخ داده و این همان تبرک جستن از وجود با برکت شخص پیامبر (ص) بوده است. پیامبر هیچ‌گاه از تبرّک جستن افراد به او نهی نکرد؛ این سیره بعد از پیامبر در باره اهل بیت (علیهم السلام) و سپس درباره ذرّیه صالح رسول الله (ص) تا به امروز استمرار داشته است.

از این نمونه‌ها- که درتاریخ وکتب روایی ثبت گردیده- به بیش از هزار می‌رسدکه امروزه به همّت پژوهشگران و محقّقان مرکز المصطفی، در نرم افزاری با نام «مکتبه اهل‌البیت:» در دو عنوان:

«الذین قبلهم النبی ۹ أو بارک علیهم»

و

«الذین دعا لهم النبی ۹»

استخراج گردیده است. شکرالله مساعیهم.

اکنون نمونه‌هایی از سخنان و عملکرد بزرگان اهل سنت درباره آثار پیامبر (ص) و نیز چند نمونه از عملکرد صحابه گرامی درباره آثار آن حضرت و نیز در مورد چیزهای دیگر ذکر می‌کنیم:

۱. قاضی عیاض گوید:

«وَ مِن إعظامه و إکبارِهِ إعظامُ جمیعِ أسبابِهِ، و إکرامُ مَشاهِدِه وأَمْکِنَتِهِ مِن مکَّهُ والمدینهُ ومَعاهدِه وما لَمِسَه- صلی الله علیه وسلم- أو أعرف به»

؛ (۴) «و موارد بزرگداشت و گرامی داشتن آن حضرت (ص)، بزرگداشت همه اسباب و گرامی داشتن همه جاهایی است که در آن‌ها حضور یافته و مکان‌های منتسب به آن حضرت در مکه و مدینه و هر جایی که از آن گذر کرده و آنچه لمس نموده و هر چیزی که به خاطر انتساب به آن حضرت معروف شده است.»

صالحی الشامی ضمن نقل این مطلب از قاضی افزوده است:

«و ذلک بزیارهٔ تلک المشاهد و التبرّک بها»

؛ (۵) «بزرگداشت و گرامیداشت آن‌ها با زیارت نمودن و تبرک جستن از آنهاست.»

۲. ابن عبدالبرّ در «الإستذکار» آورده است: «

التبرک والتأسی بأفعال رسول الله ۹ ایمان وتصدیق وحبّ فی الله ورسوله»

؛ (۶) «تبرک جستن و پیروی از کارهای پیامبرخدا (ص)، نشانه ایمان و تصدیق و محبت خدا و پیامبر است.»

۳. ابن‌هشام، از ابوایوب انصاری نقل کرده که:

«قَالَ وَكُنّا نَصْنَعُ لَهُ الْعَشَاءَ ثُمّ نَبْعَثُ بِهِ إلَيْهِ، فَإِذَا رَدّ عَلَيْنَا فَضْلَهُ تَيَمّمْت أَنَا وَأُمّ أَيّوبَ مَوْضِعَ يَدِهِ فَأَكَلْنَا مِنْهُ نَبْتَغِي بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ»

(۷) «هنگام حضور حضرت در منزل ابو

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷.

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۲؛ همچنین مسلم در صحیح خود ج ۱، ص ۱۶۴ و ج ۶، ص ۱۷۶ با همین مضمون آورده.

۳- فی رحاب اهل البیت، صباح علی بیاتی، ج ۳۵، ص ۷۶ به نقل از: مسند احمد، ج ۵، ص ۳۳۳؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۰ و ۲۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۰۵ باب غزوه خیبر؛ کتاب السنه لأبی عاصم، ص ۵۹۴؛ السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص ۴۶ و ۱۰۸؛ المناقب، فضائل علی بن أبی‌طالب، مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۱؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۶، ص ۱۵۲

۴- الشفا بتعریف حقوق المصطفی، القاضی عیاض، ج ۲، ص ۵۷

۵- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۱۲، ص ۴۰۲

۶- الاستذکار، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۳۶۱

۷- السیره النبویه، ابن هشام الحمیری، ج ۲، ص ۳۴۶

ص: ۹۷

ایوب انصاری اتفاق افتاده که ابو ایوب گوید: برای حضرت شام درست می‌کردیم و نزد آن حضرت می‌بردیم، هرگاه چیزی از غذا را برگشت می‌داد، من و امّ ایوب به رسم تیمّن و تبرّک، از آن می‌خوردیم.»

۴. همچنین در «الإستذکار» آمده است:

«کان ابن عمر یتبرّک بالمواضع التی کان رسول الله- صلّی الله علیه [وآله] و سلّم- ینزلها للصلاة وغیرها و ...»؛

(۱) «ابن عمر تبرک می‌جست از مکان‌هایی که رسول خدا (ص) در آنها برای نماز و غیر آن فرود آمده بود و ....»

۵. صالحی شامی نقل نموده

: «وروی الطبرانی برجال ثقات عن أبی أسید الساعدی رضی الله تعالی عنه أن له بئرا بالمدینة یقال لها: بئر بضاعة، قد بصق فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم، فهی یتبرک بها، ویتیمن بها»

؛ (۲) «طبرانی با سند موثق از ابو اسید ساعدی (رض) نقل کرده که او در مدینه چاهی داشته که به آن چاه «بضاعه» می گفتند، پیامبر ۹ از آب دهان مبارکش در آن قرار داده بود، از آب آن چاه تبرک و تیمن می‌جویند.»

۶

. «أَوْسُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: قُحِطَ أَهْلُ الْمَدِینَةِ قَحْطًا شَدِیدًا، فَشَکَوْا إِلَی عَائِشَةَ، فَقَالَتْ انْظُرُوا قَبْرَ النَّبِیِّ- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ [وآله] وَسَلَّمَ- فَاجْعَلُوا مِنْهُ کِوًی إِلَی السَّمَاءِ حَتَّی لَا یَکُونَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ، قَالَ: فَفَعَلُوا فَمُطِرْنَا مَطَرًا حَتَّی نَبَتَ الْعُشْبُ وَسَمِنَتْ الْإِبِلُ». (۳)

«خشکسالی شدیدی اهل مدینه را در بر گرفت، آنها پیش عایشه ابراز نگرانی کردند، او گفت: متوجه قبر پیامبر (ص) شوید، و دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنید به گونه‌ای که بین قبر شریف و آسمان سقفی حایل نباشد، چنین کردند؛ و باران باریدن گرفت، به گونه‌ای که علف‌ها سبز شدند و شترها چاق شدند.»

۷. حصنی دمشقی نقل کرده که ابو ایوب انصاری- رضی الله عنه- به زیارت قبر پیامبر (ص) پرداخت و آن را در بر گرفت، مروان بن حکم او را به خاطر این کار سرزنش کرد. ابو ایوب نیز او را نکوهش کرد و کلامی با این مضمون گفت:

«أبکوا علی هذا الأمر إذا ولیه غیر أهله»

؛ (۴) «گریه کنید بر این حکومت، وقتی که نااهل آن را عهده‌دار شود». این مطلب را ابوحسین نیز در کتابش «اخبار مدینه» آورده است.

و از ابن عمر- رضی الله عنه- روایت شده که دست خود را بر منبر، محل نشستن پیامبر (ص) کشید وسپس آن را بر صورت مالید و از راه‌هایی که پیامبر گذر کرده بود، آمد و شد می‌کرد و همچنین در جاهایی که حضرت توقف نموده بود می‌ایستاد و همه این‌ها به خاطر تبرّک بود و نیز گذشت قصه بلال (رحمة الله) که بار سفر بست برای زیارت قبر پیامبر (ص) و هنگامی که به ضریح مکرّم رسید، صورت خود را بر آن گذاشت و گریه کرد.

۸. ابن حبان در صحیح خود مطالبی را با عناوین زیر آورده است: «ذکر ما یستحب للمرء التبرک بالصالحین وأشباهم»،

(۵) «ذکر استحباب التبرک للمرء بعشرة مشایخ أهل‌الدین و العقل»، (۶) «ذکر اباحة التبرک بوضوء الصالحین من أهل العلم»

. (۷)

نقل مطالب با این عناوین، گویای نظر ایشان است.

۹. مناوی در شرح فیض القدیر، در شرح حدیثی از کتاب «العاقبه» آورده:

«قال عبد الحق فی العاقبة: فیندب لولیّ المیت أن یقصد به قبور الصالحین ومدافن أهل الخیر فیدفنه معهم وینزله بإزائهم ویسکنه فی جوارهم تبرّکاً وتوسلًا بهم و ...»

؛ (۸) «عبد الحق در کتاب «العاقبه» می گوید: مستحب است ولی میت، میت را در کنار قبر صالحان و اهل خیر دفن کند، برای تبرّک و توسّل به آن‌ها.»

۱۰ همچنین «المناوی» درباره کوه الخلیل می‌نویسد:

« (جبل الخلیل) أی الجبل المعروف بإبراهیم الخلیل علیه الصلاهٔ والسلام (مقدّسٌ) أی مطهّر ... فلا بأس بزیارته والتبرک به». (۹)

« (کوه الخلیل)؛ کوهی که به نام ابراهیم خلیل (ع) شناخته می‌شود (مقدس است) یعنی مطهّر است ... پس اشکالی ندارد زیارت آن و تبرک جستن از آن.»

۱- الاستذکار ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۲۳۰، کتاب‌های اهل سنت پر است از موارد متعدد تبرک جستن ابن عمر به آثار پیامبر ۹، از جمله در کتاب التبرک، علامه احمدی میانجی، ص ۱۴۶ به نقل از الارتیاب آورده: «روی ان ابن عمر کان یضع یده الیمنی علی القبر الشریف.»

۲- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۷، ص ۲۲۵

۳- التبرک، علی احمدی میانجی، ص ۱۴۴ به نقل از: سنن الدارمی، ج ۱، ص ۴۳- ۴۴؛ کشف الإرتیاب، ص ۳۱۳ عن السمهودی فی وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۹

۴- دفع الشبه عن الرسول ۹، الحصنی الدمشقی، ص ۱۹۹

۵- صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج ۲، ص ۳۱۷.

۶- همان، ج ۲، ص ۳۱۹

۷- همان، ج ۴، ص ۸۲

۸- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۱، ص ۲۹۷

۹- همان، ج ۳، ص ۴۵۳

ص: ۹۸

۱۱. مناوی، همچنین درباره خرمای «عجوه» آورده‌است:

«قال السمهودی: لم یزل إطباق الناس علی التبرّک بالعجوة و هو النوع المعروف الذی یأثره الخلف عن السلف بالمدینة»؛ (۱)

«سمهودی گوید: تبرک به خرمای «عجوه» در میان مردم باقی‌مانده و این کاری است که مردم از پیشینیان مدینه فرا گرفته‌اند.»

۱۲. و بالاخره در کتاب خصائص الفاطمیه به نقل از المناقب آورده: «روزی ابوحنیفه- برای شنیدن فقه و حدیث- نزد امام صادق (ع) آمده بود، ابو عبدالله (ع) خارج شد در حالی که عصا در دست داشت، ابوحنیفه به او گفت: یابن رسول الله به سنی نرسیده‌ای که به عصا نیاز داشته باشی! فرمود: آری چنین است، لکن این عصای رسول الله (ص) است، خواستم به آن تبرک بجویم، ابوحنیفه خیز گرفت و گفت: یابن رسول الله می‌خواهم آن را ببوسم. حضرت دو آستین خود را بالا زد و فرمود: می‌دانی این پوست رسول الله است و این از موی اوست، این را نمی‌بوسی و عصا را می‌بوسی؟!» (۲)

مطلب ششم: تحلیل مطالب و نتیجه گیری

از مجموع مطالب گذشته روشن شد که تبرک جستن به اولیای الهی و آثار آنان، در میان پیروان ادیان گذشته وجود داشته است و قرآن کریم بدون نهی، آنها را نقل کرده است و علاوه بر این قرآن کریم موارد متعددی از اشخاص، مکان‌ها و سایر چیزهای مبارک را برشمرده است.

تبرک به نبی اکرم (ص) را همه مذاهب اسلامی قبول دارند، و جزء مسلمات تاریخی و روایی است. موارد بسیاری از آن را نقل و درباره کمتر موضوعی در اسلام، این همه مطلب تاریخی تأییدکننده و روایت مسلّم وجود دارد. در این میان از شخص پیامبر (ص) حتی یک مورد نهی از «تبرک جستن» صادر نشده و این فعل به صورت سیره مستمره جمیع فِرَق مسلمین تا زمان حاضر استمرار یافته است.

می‌توان گفت، این که پروردگار متعال پیامبران و اولیای الهی و آثار آنان و یا چیزهای دیگر را مبارک قرار داده، همه اینها از لطف، فیض، محبت، کرم و رحمت الهی ناشی می‌شود. و همچنانکه وجود پیامبران و اوصیاء موجب ریزش برکت الهی بر دل‌های انسان‌ها می‌شود، هیچ اشکالی ندارد که وجود بابرکت آنها واسطه فزونی نعمات و برکات الهی در زندگی مادی مردم شود، و این نوع از برکات در زندگی سراسر خیر و برکت انبیاء و اولیای الهی کم نیست. ما برخی از آنها را از قرآن، تاریخ و روایات به عنوان شاهد و نمونه ذکر کردیم.

گاهی تبرک نه فقط برای بهره گرفتن فرد تبرک جوینده، بلکه برای تعظیم شعایر الهی است و البته تعظیم شعایر الهی نشانه تقوای قلوب است وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ؛ (۳) و بی‌اعتنایی به شعایر الهی نشانه بی‌تقوایی و موجب غضب الهی است.

نکته مهمی که در این بحث و مباحثی این گونه؛ باید مورد توجه و دقت قرار گیرد، این است که یک انسان موحد، برکتِ پیامبران و اولیای الهی و مانند اینها را- که برکت خود را از خداوند کریم اخذ نموده‌اند- در طول برکت پروردگار می‌داند، نه در عرض آن و اینها در واقع در طول ربوبیت پروردگار عالمیان قرار دارند و هیچ منافاتی با توحید افعالی ندارند؛ زیرا در عرض آن تصور نمی‌شوند؛ و چه مناسب است با این مطلب، این شعر از زبان مجنون که گفت:

«أمُرُّ علی الدیار، دیار لیلی

أقبِّلُ ذالجدارَ و ذا الجدارا

وما حُبُّ الدّیار شَغَفنَ قلبی

ولکن حُبُّ مَن سَکَنَ الدیارا»

«به محله لیلی گذر می کنم و می‌بوسم این دیوار و آن دیوار را؛ عشق کسی که در این محله سکونت دارد، دلم را لبریز ساخته نه

محبت این محله».

۱- همان، ج ۴، ص ۴۹۶

۲- الخصائص الفاطمیه، الشیخ محمد باقر الکجوری، ج ۲، ص ۵۴۹- ۵۵۰

۳- الحج: ۳۲

ص: ۹۹

و همین است مقصود مؤمنانی که کعبه و ضریح بندگان صالح خدا را لمس می‌کنند، و نه عبادت کعبه و ضریح- همچنان‌که سیاه‌دلان گمان می‌کنند و سوءظن نسبت به مؤمنان دارند- بنابراین مخالفان تبرک و شفاعت، یا از درک این مطلب عاجزند و یا این‌که احتمالًا خود را به تغافل می‌زنند.

ضمناً نباید از نظر دور داشت که هر موضوع مشروع، همچنان‌که می‌تواند مفید باشد و مورد استفاده صحیح پیروان دین و آیین قرار گیرد، می‌تواند مورد استفاده‌های سوء واقع شود، چه از طرف افراد ناآگاه و یا از طرف افرادی با اغراض خاص، برای ضربه زدن به دین؛ بنابراین موضوع تبرک نیز گاهی دچار این آسیب شده و ممکن است در آینده نیز مورد سوء استفاده قرار گیرد، در این صورت بر افراد آگاه و دلسوز است که گروه اول را آگاه کرده، متوجه اشتباهشان نمایند و با هوشیاری، مراقب اعمال مغرضان باشند و با آنان به صورت مقتضی، مقابله و توطئه‌های آنان را خنثی کنند. البته مراقبت در این‌جا باید مداوم باشد، چراکه تبرک جستن از اولیاء الهی و اماکن مقدسه، مانند موضوع کرامات اولیاء و صالحین یک امر فراگیر است و فراوان مورد ابتلاء قرار می‌گیرد و این مسایل هیچ‌گاه موجب نمی‌شود فعلِ مشروع قاطبه مؤمنان و مسلمانان زیر سؤال برود؛ و قیاس فعل انسان‌های موحد به فعل مشرکان زمان جاهلیت، قیاس مع الفارق است و قیاس‌کننده یا جاهل است یا مغرضانه، مغالطه می‌کند.

در پایان از مجموع مطالب گذشته به طور خلاصه این نتایج به دست می‌آید:

۱. هیچ مانعی وجود ندارد از این‌که خداوند متعال، از سر لطف و رحمت بی‌انتهای خود به بعضی از اشخاص، اماکن و چیزهای دیگری که خود اراده می‌فرماید، برکت عطا نماید و نیز آنها را واسطه فیض و رحمت خود به سایر بندگانش قرار دهد، این مطلب به صراحت همچنان‌که گذشت، مورد تأیید آیات قرآن کریم است و هیچ اشکال شرعی و عقلی بر آن مترتب نیست.

۲. رابطه برکتِ صاحبان برکت، با برکت الهی رابطه طولی است نه عرضی، یعنی همه این برکات در واقع از جانب خدا و از آنِ اوست و مستقل از پروردگار نیست و چون در راستای برکت الهی‌اند، هرگز موجب شرک افعالی نمی‌شوند.

۳. تبرک در اقوام و ادیان توحیدی قبل از اسلام وجود داشته و قرآن کریم برخی از آنها را نقل کرده، بدون آنکه آنها را رد کند.

۴. تبرک در سیره مؤمنان و مسلمانان خصوصاً در عصر رسول اعظم (ص) وجود داشته و هیچ‌گاه آن حضرت از آن نهی ننموده و این سیره تا امروز استمرار یافته است و کاملًا مشروع است؛ زیرا ناشی از یک رابطه عاطفی و محبت داشتن به خدا و اولیای الهی است.

۵. بر مؤمنان تیزبین است که در این زمینه، با هوشیاری مراقب سوء رفتار برخی جاهلان یا مغرضان باشند و افراد ناآگاه را آگاهی بخشند و توطئه‌های مغرضان را شناخته و آنها را خنثی نمایند.

و من‌الله التوفیق

ص: ۱۰۰

ص: ۱۰۱

ص: ۱۰۲

اخبار و گزارش ها

خبرهایی از حج و ...

توهین مجدد امام مسجدالحرام به شیعیان

www.jahannews.com

پرس. تی. وی: شیخ عادل بن سالم الکلبانی امام جماعت مسجدالحرام در مصاحبه با پایگاه اینترنتی لجینیات، از واکنش شیعیان عربستان در قبال سخنان خود ابراز تعجب کرد. وی پیش از این گفته بود که بسیاری از شیعیان کافر هستند.

الکلبانی گفت: «من واقعاً از واکنش شیعیان به این اظهارات تعجب می کنم؛ چرا که این موضوع به هیچ وجه جدید نیست. پیش از من بسیاری از علمای اهل سنت و خلفای راشدین حکم به تکفیر شیعیان داده بودند!»

وی افزود: «مسلمانان می‌توانند به رساله جامع مهمی که حاوی سخنان خلفای راشدین است مراجعه کرده و خود ببینند که موضعگیری آنها در قبال شیعیان چیست. خلفای راشدین سال‌ها قبل گفته بودند که هر کسی به مذهب تشیع بگراید، رافضی و کافر است.»

کلبانی روز پانزدهم ماه می در مصاحبه با شبکه بی. بی. سی گفته بود: «علمای شیعه از کفار هستند و شیعیان حق ندارند در کمیته علمای مسلمان عضویت داشته باشند.»

اضافه می‌شود کمیته علمای مسلمان، مهم‌ترین و بارزترین کمیته دینی در عربستان سعودی است.

تکفیر سیاسی

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۸، تلویزیون عربی بی‌بی‌سی در برنامه‌ای با عنوان «من الصمیم» با امام جماعت مسجدالحرام به نام شیخ عادل بن سالم الکلبانی مصاحبه‌ای ترتیب داد و در آن پرسش‌هایی؛ از جمله درباره حقوق و آزادی‌های دینی در عربستان مطرح کرد.

کلبانی بر این باور است که: «همه مذاهب و طوایف در عربستان از آزادی و حقوق شهروندی برخوردارند و در میان آن‌ها تبعیض وجود ندارد.»

به نظر وی، شاهد و گواه این ادعا آن است که ملک عبدالله هیئت اعزامی علمای شیعه منطقه شرقیه را به حضور پذیرفت و آنگاه دستور داد تمام کسانی که در جریان حادثه قبرستان بقیع دستگیر شده بودند، آزاد شوند.

و در پاسخ این پرسش که چرا شیعیان در «هیئت کبار العلما» (شورای عالی علمای عربستان) نماینده‌ای ندارند، می گوید: این به خاطر آن است که آنان دادگاه‌ها و مراجع ویژه‌ای در مناطق خود دارند!»

اکنون توجه شما را به بخشی از این گفت و گو و توضیحی مختصر در باره آن جلب می کنیم:

مجری: نظر شما درباره کسانی که شیعه را تکفیر می‌کنند چیست؟

کلبانی: تکفیر عوام شیعه جای مطالعه دارد، امّا علمای آنان بدون استثنا همه کافرند! چراکه: «هر کس مقام ابوبکر را بداند و با این‌حال او را سبّ کند و از او تبرّی جوید، از مسلمانان به شمار نمی‌آید، هرچند چنین فردی سنّی باشد. (۱)

ملاحظه

در این‌جا نظر افراد دل آگاه را به چند نکته جلب می کنیم:

۱. آقـای کلبـانی امـام مسـجدالحرام است و وظیفه او اقامه جماعت در اوقات مشـخص در مسـجد است و چنین فردی حائز مقام فتوا نیست که گروهی را مسـلمان و گروه دیگر را کـافر بخوانـد. در کشور عربسـتان، افتـا تنهـا در اختیار «هیئت کبار العلما» است و باید مسأله در آنجا مطرح شود و آنگاه پس از بررسی و اخذ نتیجه از دفتر افتاء، با امضای چند نفر منتشر شود.

۱- سایت «المشاهیر» مورخ ۲۲/ ۵/ ۲۰۰۹

ص: ۱۰۳

چنین کار مهمی در شأن امام مسجد نیست که به طور خودسرانه با مجری تلویزیونی مانند بی‌بی‌سی، که حال آن بر همگان روشن است، مصاحبه نموده و جمع عظیمی از علمای اسلام را تکفیر کند. این کار با ضوابط و قوانین عربستان سعودی سازگار نیست.

۲- شگفت این که «کلبانی» نخستین امام جماعت مسجد الحرام از تبار آفریقایی است که برای امامت برگزیده‌اند. او در این مصاحبه خود را به «اوباما» تشبیه کرده که فردی سیاه‌پوست از تبار آفریقاییان است که در آمریکا برای نخستین بار به مقام ریاست جمهوری رسیده است. گویی این دو گزینش به هم ارتباط دارند و هدف این است که بازها به صورت کبوتر ظاهر شوند و همان کارهای پیشین را در قالبی دیگر انجام دهند!

۳- این نوع تکفیر کردن‌ها، نمونه‌هایی در گذشته دارد و پیش‌تر «بن جبرین» نیز چنین فتوایی را صادر کرد لیکن با نقد علمای شیعه و سنّی روبه‌رو گردید و بسیاری از علمای اهل سنت بر او اعتراض کردند و خوشبختانه وی اکنون از افراد منزوی در عربستان سعودی است.

۴- این گونه تکفیرها در موقعیتی صادر می‌شود که رهبران اسرائیل و آمریکا میان خود و کشورهای عربی در رفت و آمدند تا صلح اعراب و اسرائیل را مستحکم سازند و دولت یهودی نژادپرست را در سرزمین فلسطین تثبیت کنند و حتی در این زمینه اتحادیه‌ای را تشکیل داده‌اند تا آنجا که رییس جمهور آمریکا (اوباما) هم شعارهای دوران انتخاباتی خود را کناری نهاده و با این جریان همسو گردیده است. آنان می‌دانند از میان دولت‌های اسلامی، تنها کشور مخالف با چنین نقشه‌ای، ایران است و طبعاً جهادی‌های فلسطین نیز با مخالفت ایران دلگرم شده و زیر بار چنین صلحی نخواهند رفت و اجازه نخواهند داد که نخستین قبله مسلمانان در دست صهیونیست‌های پست قرار گیرد.

در این میان لازم است به نوشته عبدالقادر بن عبدالعزیز، یکی از علمای اهل سنت در «الجامع» توجه کنیم. او می گوید:

«هیچ کس به تکفیر فرد یا افراد معینی از روافض (شیعیان) قائل نبوده و این قول تنها در سال‌های اخیر، همراه با تأسیس حکومتی برای شیعه در ایران، از سال ۱۳۹۹ ه. به خاطر دلایل سیاسی رایج شده است. دولت‌های ضعیف و صاحب نفت خلیج فارس احساس رعب و ترس نموده، هرکس را که برضدّ شیعه مطلبی می‌نویسد، تشویق می کنند ....» (۱)

و ما در اینجا از همه این سخنان می گذریم و تکفیر او را با ضوابطی که از قرآن و پیامبر آموخته‌ایم و دانشمندان اسلام بیان کرده‌اند، می‌سنجیم:

میزان ایمان و کفر در حدیث پیامبر ۹

نخست از پیامبر خدا (ص) می‌پرسیم که: ای فرستاده پروردگارا! و ای انسان والایی که با رحمت و شفقت انسان‌ها را از شرک و کفر رهانیدی، چه کسانی را به مسلمانی می‌پذیری و آنان را پیرو خود می‌دانی و در گستره اسلام جای می‌دهی و بر سینه چه کسانی دست رد می‌زنی؟

او در پاسخ ما چنین می گوید:

«بُنِيَ الإسْلامُ عَلَى خَمْس: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله، وَأَنَّ مُحَمَداً رَسُولُ الله، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالحَجِّ وَصَوْمِ شَهرِ رَمَضَان». (۲)

«اساس اسلام را پنج چیز تشکیل می‌دهد: اعتقاد به یکتایی خدا و رسالت محمد، آن‌گاه برپا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان.»

در این حدیث پایه اسلام، دو اصل اعتقادی (توحید و رسالت پیامبر) همراه با سه اصل عملیِ نماز، روزه و حج معرفی شده است.

باز در حدیث دیگر تنها به یک اصل عقیدتی و به سه اصل عملی اکتفا نموده، می‌فرماید:

«من شهد أن لا إله إلّا الله، و استقبل قبلتنا وصلّى صلاتنا و أكل ذبيحتنا فذلك المسلم، له ما للمسلم و عليه ما على المسلم». (۳)

۱- کتابخانه اینترنتی عقیده، رساله تکفیر شیعیان.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶، کتاب الایمان.

۳- جامع الأصول، ج ۱، صص ۱۵۸ و ۱۵۹

ص: ۱۰۴

«آن کس که به یکتایی خدا گواهی دهد و به سوی قبله ما نماز گزارد و از ذبیحه ما بخورد، او مسلمان است و حقوق و وظایف مسلمان را دارد.»

در حدیث سوم، مرز جهاد با کافران را چنین بیان می کند:

«أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّی یَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله وَ اسْتَقْبَلوا قِبْلَتَنَا وَ أَکلوا ذَبِیحَتَنَا وصَلُّوا صَلاتَنَا، حَرُمَتْ عَلَیْنَا دِمَاؤُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا». (۱)

«خداوند به من فرمان داد که با مشرکان بجنگم تا آنجا که به یکتایی او و رسالت من گواهی دهند و بر قبله ما نماز بگزارند و از ذبیحه ما بخورند و به سان ما نماز به پا دارند. در چنین حالی، جان و مال آن‌ها بر همگان محترم است، مگر این که گناهی را مرتکب شوند که مستحق مجازات گردند.»

احادیث یاد شده که در صحیح‌ترین کتب اهل سنت از پیامبرخدا (ص) آمده، مرز اسلام و کفر را مشخص کرده‌اند و همه طوایف اسلامی را با تفاوت‌هایی که دارند، در گستره اسلام قرار داده و به وسیله اعتقاد به دو اصل عقیدتی و چند اصل عملی که مظهر عقیده‌اند، همه را به هم پیوند داده است.

با توجه به سخنان پیامبر بزرگوار اسلام، چگونه امام مسجد با چنین پیام‌های روشنی مخالفت نموده و فقط انتقاد از یک صحابی را میزان کفر معرفی کرده است؟ اگر شرطِ اسلام این بود که هر فرد مسلمانی باید به صحابی مورد نظر او مهر بورزد، چرا پیامبر در کلام خود به آن اشاره نکرد؟!

مردم شبه جزیره العرب گروهی به حضور پیامبر (ص) می‌رسیدند و با اظهار شهادتین به اسلام مشرف می‌شدند و هرگز پیامبر با آنان درباره صحابه سخن نمی گفت و از آنان پیمانی نمی گرفت و این حاکی از آن است که موضوع مهر ورزیدن و یا بی‌مهری به یاران وی، ارتباطی به اسلام افراد ندارد و یاران وی با دیگر مسلمانان حکم یکسان دارند.

ضوابط تکفیر نزد علمای اسلام

شایسته بود این فرد (کلبانی) که در حد و اندازه مقام افتا نیست، لااقل به سخنان بزرگان مراجعه می کرد و از آن‌ها الهام می گرفت. ما در این‌جا برخی از کلمات بزرگان مذاهب اسلامی را نقل می‌کنیم تا روشن شود که میزان و معیار ایمان و کفر چیست؟

۱. از امام صادق (ع): «حقیقت اسلام، گواهی دادن بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر است و با این شهادتین، خون افراد محترم شمرده می‌شود و می‌توانند با یکدیگر ازدواج کنند و ارث ببرند.» (۲)

۲. ابوحنیفه: «من هرگز کسی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم و اختلاف با آنان را مایه خروج از اسلام نمی‌دانم.» (۳)

۳. شافعی: خداوند رسول خود را مأمور کرد که با مشرکان بجنگد. تا این که اعلام کنند: لَا إِلَهَ إِلَّا الله و وقتی چنین کردند، خودن و اموال آنان محترم شمرده می‌شود، مگر این که گناهی مرتکب شوند که حرمت آن‌ها را از بین ببرد. (۴)

۴. احمد بن زاهر سرخسی: امام ابوالحسن اشعری، در خانه من در بستر بیماری به سر می‌برد، بیماری که منتهی به مرگ او شد. او به من دستور داد: تمام شاگردانش را به خانه‌اش دعوت کنم، آن‌گاه که آنان حاضر شدند خطاب به ایشان گفت:

«اشهدوا علی أنّنی لا أکفّر أحداً من أهل القبلة بذنب لأنّهم رأیتهم کلّهم یشیرون إلی معبود واحد و الإسلام یشملهم و یعمّهم». (۵)

«گواه باشید، که من هیچ یک از کسانی را که در نماز رو به قبله می‌ایستند، به خاطر هیچ گناهی تکفیر نمی کنم؛ زیرا همگان به خدای واحد اشاره کرده و اسلام، همگان را دربر می گیرد.»

۵. تقی الدین سبکی (از مجتهدین عالی‌مقام قرن هشتم و معاصر با ابن تیمیه): «تکفیر مؤمنان جداً کار مشکلی است. آن کس که در دل ایمان دارد، گروهی را که گوینده لا اله إلّاالله و محمّد رسول الله باشند، تکفیر نمی کند و این کار گناهی بس بزرگی و بسیار

کار خطرناکی است.» (۶)

۱- همان.

۲- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۳، حدیث ۳

۳- تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷

۴- الأُم، ج ۷، صص ۲۹۶ و ۲۹۷

۵- شعرانی، الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸

۶- همان

ص: ۱۰۵

۶. قاضی ایجی در «مواقف» (که کتاب درسی کلامی است): چیزهایی که مسلمانان درباره آن اختلاف دارند، مثلًا آیا علم خدا ذاتی اوست یا زائد بر ذات. آیا خدا فاعل فعل بندگان است یا نه؟ و یا خدا در جهتی نیست و مکانی را اشغال نکرده، چیزهایی است که درباره آن از پیامبر (ص) و صحابه چیزی به ما نرسیده است. بنابراین، خطا در این مسائل زیانی به اسلام شخص نمی‌رساند.» (۱)

۷. تفتازانی: «هیچ مسلمانی تکفیر نمی‌شود، مگر این که ضروریات دین را مانند حدوث عالم و معاد انکار کند، آنگاه می‌افزاید: پیامبر هرگز تفتیش عقاید نمی‌کرد.» (۲)

۸. ابن عابدین (فقیه قرن سیزدهم، ت ۱۲۵۰ ه. ق.) که فقاهت او مورد پذیرش است: «کسانی که گروهی را تکفیر می‌کنند، ارتباطی به فقها و مجتهدین ندارند و اعتباری به تکفیر آنان نیست.» (۳)

این‌ها شخصیت‌های علمی و کلامی و اسلام شناسان بزرگ اهل سنت هستند که همگی در میان مسلمانان مقامی دارند و در طول قرون گذشته به آنچه که پیامبرخدا آن را میزان ایمان و کفر قرار داده، اکتفا کرده‌اند و مسائل جانبی کلامی را مایه تکفیر ندانسته‌اند. حال چه شده فردی که تنها صدای خوبی دارد و قرآن را حفظ کرده، بر مسند افتا نشسته و با آتش چنین بازی می‌کند؟ و بهانه به دست تروریست‌های آدمکش می‌دهد که حمام خونی راه بیندازند و دیگران هم به بهانه جنایات آنان کشورهای اسلامی را اشغال کنند و حضور نامشروع خود را در آنجا به این بهانه توجیه نمایند؟!

نقد زندگی افراد، غیر از سبّ آنان است

همه افراد، جز کسانی که خداوند ایشان را معصوم معرفی کرده، تحت پوشش قانون‌اند و زندگی آنان قابل نقد است و مراد از نقد، بدگویی و ناسزاگویی نیست بلکه بررسی نقاط قوت و ضعف زندگی افراد است و فرد صحابی از آنجا که معصوم نیست، زندگی او می‌تواند مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

پیروان اهل بیت: اگر درباره صحابه سخن می‌گویند، هرگز هدف آن‌ها ناسزاگویی و بدگویی نیست، بلکه نوعی تشریح زندگی و ارزشیابی افعال و اعمال آن‌ها در پرتو کتاب و سنت است. و ما هیچگاه نباید گروهی را فوق قانون بدانیم و از هر نوع سخن گفتن، ولو به حق و با موازین کتاب و سنت را درباره آنان ممنوع سازیم.

شکی نیست که دیدار پیامبر و مصاحبت با او، فضیلتی برای عموم صحابه است، ولی نباید این فضیلت سبب شود که آنان را فوق قانون دانسته و از هر نوع سخن گفتن درباره ایشان جلوگیری کنیم!

نقطه خلاف میان شیعه و سنی همین است، آنان می‌گویند صحابه پیامبر که در حدود ۰۰۰، ۱۰۰ نفرند، نقدپذیر نیستند و نباید درباره آنان سخنی گفت ولی دیگران می‌گویند با کمال احترام به همه کسانی که حضور پیامبر رسیده‌اند، مانعی نیست که در پرتو آیات قرآنی و احادیث رسول الله و تاریخ قطعی، به نقد زندگی آنان بپردازیم و از برترین و پرهیزکارترین آنان تقدیر کنیم و سخنان او را که از پیامبر (ص) نقل می‌کند، از جان و دل بپذیریم و در مقابل، اگر گروهی را برخلاف آن یافتیم از پذیرش سخنان آن‌ها بپرهیزیم.

آنچه که امروز مورد بحث است، همین است که آیا صحابه پیامبرخدا (ص) نقدپذیرند یاغیر آن؟ و این مسأله‌ای کلامی و فکری است و هر دو اندیشه برای خود طرفدارانی دارد و نباید گروهی، گروه دیگر را متهم به الحاد یا اهانت یا سبّ صحابه کنند.

امیر مؤمنان، علی (ع) نقد را تجویز و سبّ را ممنوع اعلام می‌کند و آنگاه می‌شنود سربازانش شامیان را دشنام می‌دهند، می‌فرماید: «إِنِّی أَکْرَهُ لَکُمْ أَنْ تَکُونُوا سَبَّابِینَ وَ لَکِنَّکُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَکَرْتُمْ حَالَهُمْ، کَانَ أَصْوَبَ فِی الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِی الْعُذْرِ». (۴)

«من هرگز دوست ندارم شما ناسزا گو باشید، بلکه اگر کارهای آن‌ها را بیان می‌کردید ورفتار آنان را یادآور می‌شدید، این به

راستی و درستی نزدیکتر بود و از شما بهتر پذیرفته می‌شد.»

۱- ایجی، مواقف، ص ۳۹۲

۲- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، صص ۲۲۷ و ۲۲۸

۳- ردّ المحتار علی الدرّ المختار، ج ۴، ص ۲۳۷

۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶

ص: ۱۰۶

در طول تاریخ، نویسندگان شیعه در مورد صحابه و تابعین و همه شخصیت‌های تاریخی، به نقد زندگی پرداخته‌اند و نقاط قوت و درخشان آن‌ها را ترسیم کرده و ستایش نموده‌اند و در عین حال، از بیان ضعف‌ها و خطاهای آنان خودداری نمی‌کنند، مسلّماً هدف از نقد، تحقیر و کوچک کردن آن‌ها نیست بلکه چون ما مسلمانان آیین الهی را از آن‌ها فرا می‌گیریم، باید واقعیت این افراد و ارزش هر یک از افعال و احوال آن‌ها روشن شود تا آیین الهی را از سرچشمه صاف و زلال اخذ کنیم.

قرآن و نقد پذیری صحابه

آنان‌که صحابه را خط قرمز تلقی کرده و اجازه نمی‌دهند درباره آنان نقد عادلانه انجام گیرد، باید کمی درباره آیات قرآن و احادیث پیامبر که درباره همین خطوط قرمز وارد شده، بیندیشند. اکنون بطور گزیده، به چند مورد که خط قرمزها شکسته شده، اشاره می‌کنم:

۱. پیامبر (ص) حدود الهی را در حق یاران خود اجرا می‌کرد؛ یعنی دست سارق را می‌برید و زانی را تازیانه می‌زد و زنای محصنه را با رجم کیفر می‌داد و هرگز احدی به آن حضرت اعتراض نکرد که زندگی صحابه قابل نقد نیست، بلکه پیامبر (ص) با این عمل ثابت کرد که تفاوتی میان آنان و دیگر طبقات نیست.

۲. قرآن کریم در آیه إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا. (۱) ولید بن عقبه را فاسق نامید و پس از نزول این آیه، کسی زبان به اعتراض نگشود.

۳. در سوره جمعه، گروهی از یاران پیامبر نکوهش شدند که به خاطر تجارت و سرگرمی، پیامبر (ص) را در حال خطبه خواندن تنها گذاشتند؛ چنان که می‌فرماید:

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِماً. (۲)

«آنگاه که داد و ستد یا سرگرمی را دیدند، به سوی آن روان شدند و تو را ایستاده- در حال خطبه- ترک کردند.»

۴. پیامبرگرامی (ص) قاتلان عمّار را «فئه باغیه» خواند، آنگاه که دید عمار با چهره گردآلود سنگ بر پشت می‌کشد و به سوی مسجد می‌آورد، فرمود:

«طوبی ابن سمیّة ...»

؛ «گوارا باد ای فرزند سمیه، تو را گروهی ستمکار می‌کشند. آنان را با عمار چه کار؟ عمار آنان را به بهشت می‌خواند و آن‌ها او را به دوزخ دعوت می‌کنند».

این‌ها نمونه‌های روشن از انبوه تاریخ است که در آن‌ها صحابه پیامبر (ص) به عنوان خط قرمز در انتقاد تلقی نشده‌اند. بنابراین، انتقاد محققانه درباره هر فردی، جز معصوم صورت بگیرد، ممکن است درست یا خطا باشد، ولی ایمان کسی را خدشه‌دار نمی‌کند.

سلف صالح و نقدپذیری صحابه

اگر بناست از سلف صالح پیروی کنیم، باید نخست روش آنان را مشخص سازیم.

تاریخ حاکی از آن است که سلف، از نقد صحابه دریغ نمی‌کردند و اگر کسی نقطه ضعفی در صحابی می‌دید و آن را بازگو می‌کرد، هرگز متهم به کفر و فسق و الحاد نمی‌شد؛ زیرا به حکم گفتار پیامبر گرامی (ص):

«إنّما الأعمال بالنیات»

(۳) نظر تخریب و دشمنی با آنان نبود، بلکه بازگو کردن وقایع بود و هست تا خلف صالح پیروی کند، اکنون نمونه‌ای را می‌آوریم که بخاری آن را در صحیح خود، در تفسیر سوره نور، درباره واقعه «إفک» آورده است:

وقتی عبدالله بن أبی، یکی از همسران پیامبر را متهم کرد که با مردی ساربان رابطه دارد، آیات الهی بر تبرئه آن زن و آن مرد نازل

شـد و همه دانسـتند که آن مرد منـافق (عبـدالله بن ابی) بی‌جهت به آن همسـر پیـامبر (ص) تهمت زده است. پیامبر (ص) بالای منبر، شروع به سـخن کرد و گفت: مرا معذور می‌دارید در تنبیه کسی که اهل بیت مرا آزرده است و همچنین مردی را متهم کرده که من از او جز نیکی ندیده‌ام. در مجلس سخنرانی دو گروه انصار (خزرجیان و اوسیان) نشسته بودند. در این هنگام سعد بن معاذ انصاری،

۱- حجرات: ۶

۲- جمعه: ۱۱

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ح ۱

ص: ۱۰۷

رییس قبیله اوس گفت: ای پیامبر خدا، ما تو را معذور می‌داریم. اگر آن تهمت زننده از اوسیان باشد گردن او را می‌زنیم و اگر از خزرجیان باشد، اگر امر کنی، او را نیز گردن می‌زنیم.

سخن سعد بن معاذ بر خزرجیان گران آمد و رییس آنان به نام سعد بن عباده برخاست وگفت: به خدا دروغ می‌گویی، تو نمی‌کشی و تو نمی‌توانی خزرجی را بکشی.

در این‌جا می‌بینیم رییس خزرجیان رییس اوسیان را متهم به دروغ‌گویی می‌کند؛ یعنی نسبت گناه به او می‌دهد، با این حال از دایره اسلام و ایمان بیرون نمی‌رود.

سخنان سعد بن عباده خزرجی درباره سعد بن معاذ برای اوسیان سنگین آمد ویک نفر از آنان به نام «اسید بن حضیر» برخاست و به سعد بن عباده گفت: به خدا تو دروغ می‌گویی اگر مرد تهمت زن، از خزرجیان باشد، ما او را می‌کشیم، تو منافقی هستی که از منافقان دفاع می‌کنی.

در این جا هم بزرگی از اوسیان، بزرگ خزرجیان را به دروغ‌گویی و نفاق متهم می‌کند و هرگز از دایره اسلام بیرون نمی‌رود.

بالاتر از آن این‌که پس از این گفتگوهای تند، اعضای هر دو قبیله در مسجد برخاستند تا به جان هم بیفتند و یکدیگر را بکشند، ولی پیامبرخدا آنان را آرام کرد و در جای خود نشاند. (۱)

هرگز این دو گروه بزرگ که در آن روز استوانه اسلام بودند، با این گفتگوها متهم به کفر و الحاد نشدند.

از بیزاری تا بیزاری

تاریخ حاکی از آن است که پیامبرخدا دارای ۱۰۰۰۰۰ صحابی بوده که قریب ۱۶۰۰۰ نفر از آنان به نام و وصف شناخته شده‌اند و از باقی نام و نشانی نیست.

گروهی از این صحابه در غزوه‌های بدر و احد و خندق و حنین جام شهادت نوشیدند و گروه‌هایی پس از رحلت پیامبرخدا (ص) راه جهاد را پیش گرفته، به نشر اسلام پرداختند. آیا یک فرد علاقه‌مند به پیامبر (ص) و محبّ و دوست او به خود اجازه می‌دهد که از این پروانگان نور، بیزاری بجوید؟ اصولًا بیزاری از یک فرد صحابی از آن نظر که گرداگرد پیامبر بوده و به او علاقه داشته، با اسلام و ایمان به رسول خدا سازگار نیست.

ولی اگر فرض کنیم، فردی یا افرادی که پیرامون پیامبر (ص) بودند و کاری خطا و برخلاف فرمان خدا و رسول از آنان سر زد، بیزاری جستن از این فرد به خاطر این اعمال، شأن یک مؤمن واقعی است که منکر را منکر و معروف را معروف می‌شمارد.

آنچه که در اینجا مورد نظر است، همین است که حساب افراد را از آن نظر که پیوندی با رسول خدا دارند از حساب اعمال و رفتار آنان که با قرآن و سنت، همسو نباشد، از هم جدا کنیم و در این مورد، فرقی میان خلفا و دیگر صحابه نیست.

باز تأکید می‌شود که تمام افراد از آن نظر که تشرّف به رؤیت نور رسول الله داشته‌اند، یک فضیلت دارند ولی بررسی اعمال فرد یا افرادی از آنان در دایره زندگی شخصی و بر پایه قانون الهی، جدا از این‌که صحابه پیامبر بودند، مسأله‌ای دیگر است. تمام مناقشات و نقدها در محدوده شخصی افراد صورت می‌پذیرد نه از آن نظر که پیوندی با پیامبر خدا ۹ داشته‌اند و اگر این دو مطلب را از هم جدا کنیم، بسیاری از بدبینی‌ها از میان برداشته می‌شود. ما نباید قضاوت‌های علمی و دینی را نوعی بی‌مهری به صحابه یا پیامبر ۹ تلقی کنیم، بلکه باید آن را مقدمه‌ای برای شناخت کسانی قرار دهیم که اعمال و رفتار آنان می‌تواند الگوی ما باشد.

و من امیدوارم که علما و دانشمندان عربستان که به وحدت اسلامی علاقه‌مند هستند، امثال کلبانی را که سنگ تفرقه به میان مسلمانان می‌اندازند، از خود دور سازند و او را برای محاکمه به کنار میز محاکمه بکشانند.

۱- صحیح بخاری، ج ۳۰، ص ۲۶۶، تفسیر سوره نور، آیه لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ. به شماره ۴۷۰

ص: ۱۰۸

اگر این کار عملی نیست، دست‌کم، سیاستمداران عربستان که حرمین شریفین را در اختیار دارند، باید از دخالت افراد ناصالح در امور فتوا و عقاید مسلمین جلوگیری کنند و قطعاً می‌دانند تمام این ترورها و برادرکشی‌ها در جهان اسلام، معلول همین فتواها و این نوع کج اندیشی است.

نویسند و تحلیل‌گر سیاسی عربستان:

مفتی عربستان برود نجف، دست آیت‌الله سیستانی را ببوسد!

www.shia-news.com

سرویس بین‌الملل «تابناک»، اظهارات یک نویسنده عربستانی، مبنی بر این‌که «شیخ الأزهر»، مفتی عربستان و قرضاوی باید دستان مرجع تقلید شیعیان را ببوسند، خشم وهابیان را برانگیخت.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، به نقل از ابنا، اظهارات «جمال الخاشقجی»، نویسنده و تحلیل‌گر سیاسی عربستانی و دبیر روزنامه «اخبار العرب» (روزنامه انگلیسی‌زبان و پر شمارترین روزنامه‌در عربستان) خشم وهابیان افراطی را برانگیخت.

وی در مقاله‌ای که به تازگی نوشته، از مواضع وحدت‌گرایانه آیت‌الله سیستانی، از مراجع تقلید شیعیان حمایت و تقدیر کرد.

خاشقجی در ادامه، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که اگر آیت‌الله سیستانی فتوای قتل اهل‌سنت در عراق را صادر می‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ و آیا این امکان برای شیعیان نیست که اتومبیلی را در جلوی مسجد اهل سنت منفجر کرده و شماری را به قتل برسانند؟

وی در پاسخ به این پرسش‌ها تأکید می‌کند: بی‌شک، تنها کسی که آرامش را نزد شیعیان به ارمغان آورده، مرجع تقلیدشان است.

وی در ادامه از شیخ الأزهر، مفتی عربستان و قرضاوی می‌خواهد به نجف اشرف سفر کرده و دستان آیت‌الله سیستانی را ببوسند.

این نویسنده عربستانی در بخش دیگری از مقاله خود، به خبری مبنی بر کاندیدا بودن آیت‌الله سیستانی برای دریافت جایزه صلح نوبل اشاره کرده ومی‌افزاید: وی نقشی مهم و اساسی در اجرای انتخاباتی آزاد در عراق و مقابله با توطئه‌های دشمنان دارد.

وی می‌افزاید: این مرجع شیعه، تلاش بسیاری برای پایان دادن به اختلافات شیعه و سنی به کار می‌گیرد تا جایی‌که از شیعیان می‌خواهند در برخورد با اهل سنت و سلفی‌ها، منطق، عقل و صبر را به‌کار گیرند.

مشخص شدن سرزمین‌های شیعه در طول تاریخ

www.tabnak.ir

برای نخستین بار، مرزهای سرزمین‌های شیعی در طول تاریخ، از زمان امامان معصوم تا دوره معاصر، مشخص شد.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، اطلس شیعه یک اثر تألیفی- پژوهشی است که هدف اصلی آن، ارائه تصویری جغرافیایی- تاریخی از شیعه در تاریخ اسلام از آغاز تا به امروز است.

ص: ۱۰۹

در این کتاب تلاش شده است تا تاریخ شیعه در قالب نقشه‌های جغرافیایی ارائه شده و حدود پیشرفت تشیع در هر مقطع تاریخی و در هر نقطه جغرافیایی نشان داده شود.

در این اثر که به همّت حجت‌الاسلام و المسلمین رسول جعفریان و تیم پژوهشی وی آماده شده، در سه بخش «ارائه مواد تاریخی و توضیحی درباره سیر تطور شیعه»، «ارایه نقش‌های جغرافیایی» و «ارائه جداول» تنظیم شده است.

این کتاب که در قطع رحلی بزرگ در حجم ۷۴۴ صفحه بوده و از سوی سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح‌به چاپ رسیده است، در آن، تشیع به معنای وسیع آن مورد توجه بوده و اخبار اسماعیلیه، زیدیه و علویان نیز درج شده است.

با این حال، جریان اصیل تشیع، جریان تشیع معتدل است که همان مذهب امامیه است و همیشه و به رغم آن که در طول تاریخ مورد هجوم بوده، تلاش کرده تا با دیگر مسلمانان همزیستی داشته باشد.

به گفته مؤلف، در هر مرحله، پس از تهیه مطالب و نقشه‌های اولیه مربوط به آن، نقشه‌ها در اختیار سازمان جغرافیایی قرار می‌گرفت و دوستان ما در سازمان، با کشیدن نقشه‌ها، آن‌ها را برای اصلاح باز می‌گردانند و گاه یک نقشه، چندین بار اصلاح و مرور می‌شد.

نکته جالب اینجاست که این اثر تا اندازه‌ای به روز است و سیطره تشیع از ایران و خاورمیانه گرفته تا نقاطی از هند و آفریقا و اروپا و آمریکا را مشخص کرده است.

فصل نخست؛ با نام «آغاز تشیع» که از تعریف شیعه آغاز وتا بیان فرقه‌های شیعه ادامه یافته است.

فصل دوم؛ با نام «امامان شیعه»، شامل زندگی حضرات معصوم با ارائه مطلب و نقشه درباره زندگی هر امام است.

فصل سوم؛ با نام «تشیع در شهرهای ایران» است که برای هر شهر از شهرهای اصلی شیعه مذهب، نقشه و متن ارائه شده و گاه به خاندان‌های مهم شیعه هر ناحیه نیز پرداخته شده است.

فصل چهارم؛ «دولت‌های شیعه در ایران» که نخستین آن‌ها دولت علویان طبرستان و پایان آن عصر امام خمینی ۱ است. در این میان، از دولت‌هایی چون آل بویه، اسماعیلیه، ایلخانان، سربداران، مرعشیان، صفویان، قاجار تا انقلاب اسلامی سخن به میان آمده است.

فصل پنجم؛ «تشیع در عراق» است که از شهرهای کوفه و واسط و بغداد سخن گفته شده و با گذر از مهمترین رویدادهای تاریخی شیعه در این دیار، به زمان حال رسیده و از بغداد عصر جدید و دولت شیعی کنونی عراق نیز سخن گفته شده است.

فصل ششم؛ «تشیع در جزیره‌العرب» است که درباره شیعیان مدینه و همین طور منطقه شرقیه؛ یعنی احسا و قطیف سخن گفته شده است. پس از آن، از بحرین و دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند قطر، امارات، کویت و عمان نیز سخن به میان آمده و بخش قابل توجهی نیز به یمن و زیدیه اختصاص داده شده است.

فصل هفتم؛ «تشیع در شامات» است که از ورود تشیع به شام، به ویژه حلب سخن گفته شده و سپس از شهرهای سوریه، از جمله دمشق و نیز از علویان و در پایان از شیعیان لبنان تا زمان حاضر سخن گفته شده است.

فصل هشتم؛ «تشیع در آفریقا» که بخش عمده آن به علویان ادریسی و دولت فاطمی اختصاص دارد و پس از آن به رسوخ و نفوذ تشیع در کشورهای آفریقایی که عمدتا در یکصد سال اخیر به ویژه پس از پیروزی انقلاب بوده بحث شده است.

فصل نهم؛ «تشیع در شبه قاره و افغانستان» که ضمن آن به تفصیل از دولت‌های شیعی در حیدرآباد و مناطق دیگر هند و نیز نواب‌های شیعی حاکم بر برخی از نواحی و همین طور شیعیان کشمیر و سپس پاکستان بحث

ص: ۱۱۰

شـده است. برای هر بحث و متن تـاریخی، چنـدین نقشه تـاریخی ارائه شـده است. در پایـان این بخش، از نفوذ تشیع در کشورهای مالزی، اندونزی و تایلند نیز سخن به میان آمده است.

فصل دهم؛ «تشیع در قفقاز و ترکیه» که از شیعیان آذربایجان و همین طور استانبول و دیگر شهرهای ترکیه سخن گفته شده و بحثی نیز درباره علویان صورت گرفته است.

فصل یازدهم؛ «تشیع در اروپا» که بیشتر مربوط به قرن اخیر است. در این فصل از شیعیان بریتانیا، آلمان و همین طور ایتالیا و بلژیک به اجمال بحث شده است.

فصل دوازدهم؛ «تشیع در آمریکا» و کاناداست که از برخی مؤسسات و تشکل‌های شیعی به اجمال سخن به میان آمده است.

واکنش‌های متفاوت علمای شیعه در برابر نامه موسوم به «بیانیه فرهیختگان شیعه»:

تأیید علی الامین، تأمل فضل‌الله، انتقاد النمر و خودداری الصفار از اظهارنظر

مهدی سرحدی

- سید علی الأمین، از مراجع شیعه بـا تأییـد مفاد نامه‌ای که تنها روزنامه الوطن نسبت به انتشار آن اقـدام کرد، آن را تلاشـی برای تحکیم و تقویت ارتبـاط شـیعیان عرب زبـان بـا ملت‌ها، دولت‌ها و سـرزمین‌های خود دانست و تصـریح کرد: «بازنگری در برخی از آداب و سـننی که ریشه در شـرع اسـلام ندارند، مورد تأیید و حمایت ماست و خواهان آن هستیم که شیعیان، شعائر دین را مطابق با آنچه ائمه اهل بیت (علیهم السلام) فرمان داده‌اند، به انجام رسانند.»

- سـید محمد حسین فضل‌الله یکی دیگر از مراجع شیعه، اظهارنظر درباره بیانیه ۱۱ تن از فرهیختگان شـیعه را «تازمانِ شفاف‌تر شدن موضوع» به تعویق انداخت و به زمان دیگری واگذاشت. شـیخ حسن الصفار نیز از اظهارنظر در باره بیانیه مذکور خودداری کرد. اما سیـد حسن النمر بـا اعتراض نسبت به این بیـانیه، انتقـاداتی را مطرح کرد که از آن جمله می‌توان به خلط مباحث اجتماعی و نظری، عدم توجه به روش علمی بحث، حمله به فقها و علما و انکار مواردی که جزو ضروریات مذهب به شمار می‌آید اشاره کرد.

- شـیخ محمـد عمیر از فعالان فرهنگی- اجتماعی اسـتان قطیف نیز با رویکردی محتاطانه نسبت به بسـیاری از موارد مـذکور در این بیـانیه تصـریح کرد: «انتقادی که در این بیانیه نسبت به مسأله ولایت فقیه مطرح شـده، مغرضانه است و به اختلاف نظر علمای شـیعه درباره آن (مانند هر مسأله دیگر فقهی و اجتهادی) توجه نشده است.

محافل شـیعی در قبال فراخوان اعلام شـده برای «تصـحیح عقایـد شـیعیان» که از سوی ۱۱ تن از افراد موسوم به «فرهیختگـان شـیعه» صورت گرفته است، واکنش‌های متفاوتی نشان داده‌اند و در وضـعیتی که حسن الصـفار از اظهار نظر در این باره خودداری می‌کند، حسن النمر به خبرنگار الوطن توضـیحاتی ارائه کرد که به تعبیر خود وی، «نکاتی ابتدایی» را شامل می‌شود. وی تصـریح کرد: «آنچه اکنون بیان می‌کنم، انتقادات مقدماتی در باره بیانیه اشخاصـی است که خود را «فرهیختگان شیعه» نامیده‌اند و در خصوص تصـحیح روند عملی شـیعیان در جهان عرب مطالبی بیان کرده‌اند، هرچند برخی از اظهارات آنان تنها به شـیعیان مربوط نمی‌شود و اهل سنت را نیز در بر می‌گیرد و برخی دیگر نیز نیازمند تحلیل و بررسی گسترده و فراگیر است که اشکالات رویکرد آنان را آشکار سازد، اما به طور خلاصه می‌توان در این باره چنین گفت:

۱. روشـی که نامبردگـان در بیـان مطـالب مورد نظر خود به کار برده‌انـد، علمی نیست؛ چرا که به طور آشـکار مسائل را با هم خلط کرده و درآمیخته‌انـد و چنان که اهل فن می‌داننـد، مسائل اعتقادی بایـد به شـیوه‌ای متفاوت با مسائل فقهی مورد بررسـی قرار گیرد. این اشکال از آنجا ناشی شده است که امضاکنندگان بیانیه

ص: ۱۱۱

– چنان که از مثال‌ها و شواهد مذکور در بیانیه بر می‌آید– نسبت به معارف دینی بینش عمیق ندارند؛ از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– نامبردگان در بیانیه خود نسبت به معاف شدن سادات (بنی هاشم) از پرداخت زکات و صدقات اعتراض کرده‌اند، در حالی که هیچ یک از فقهای شیعه یا سنی چنین حکمی نداده است و اغنیای سادات از لحاظ وجوب پرداخت زکات، تفاوتی با دیگران ندارند.

– امضاکنندگان بیانیه اعلام کرده‌اند که برخی از عقاید و احکام شرعی را قبول ندارند! کسی که کمترین اطلاعی از اسلام داشته باشد، چنین سخنی نمی‌گوید؛ زیرا معارف و عقاید در دایره مسائل «قابل قبول» یا «غیر قابل قبول» قرار ندارد؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: (وَ مَنْ لَمْ یحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُون)، (۱) (... هُمُ الظّالِمُونَ)، (۲) (... هُمُ الْفاسِقُون). (۳)

۲. نویسندگان این بیانیه در ذکر دلایل خود برای ردّ برخی مسائل، اندیشه‌های نظری و اجتماعی را آشکارا با هم درآمیخته و خلط کرده‌اند و عدم ثبات آنان در بیان ملاک‌های ردّ و قبول، نشانگر آن است که آن‌ها زمینه عقیدتی مستحکمی ندارند. آنان همچنین برخی از احکام شرعی را مخالف کرامت انسانی دانسته‌اند و احکام برده داری و جهاد ابتدایی را به عنوان مثال‌هایی در این زمینه ذکر کرده‌اند.

۳. مقدماتی که آنان در بیان نظریه خود آورده‌اند، نادرست است. برای مثال، فعالیت‌های شیعیان در منطقه خلیج [فارس] را با مسائل طایفه‌ای و اختلافات مذهبی مرتبط دانسته‌اند، چنان که گویی شیعیان آغازگرِ درگیری‌های مذهبی بوده‌اند. از طرفی به این نکته نیز اشاره نکرده‌اند که اگر هم برخی از شیعیان درگیر این اختلافات و درگیری‌ها شده‌اند، اقدام آنان عکس العمل و واکنشی در برابر فتواها و تندروی‌های تکفیری بوده است.

۴. حمله به فقها و علما در این بیانیه به گونه‌ای است که گویی آنان علت همه عقب ماندگی‌ها و مشکلات شیعیان هستند. حال آن که همگان می‌دانند که شیعیان اولًا در اقلیت هستند و ثانیاً اغلب آنان تحت حاکمیت حکومت‌های سنی مذهب زندگی می‌کنند. پس باید گفت علمای شیعه نه تنها سبب اصلی عقب ماندگی جهان عرب نیستند، بلکه حتی نمی‌توان آنان را یکی از عوامل این عقب ماندگی به شمار آورد.

۵. تلاش برای دامن زدن به اختلافات با استفاده از ابزارهای سیاسی و مذهبی در این بیانیه به چشم می‌خورد و از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– اشاره به مسأله ولایت فقیه؛ که از یک سو ابهامات بسیاری درباره آن پدید آمده و از سوی دیگر تبلیغات مغرضانه، آن را به دستاویزی برای عیبجویی از شیعیان قرار داده است، در حالی که تمامی مذاهب اسلامی، به‌نوعی قائل به ولایت فقیه هستند و گاهی آن را «قاضی» و زمانی «مفتی» می‌نامند و ولایت فقیه نیز چیزی جز آن نیست. از طرفی شیعیان نیز در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها این اصل را پیاده نکرده‌اند و به عنوان نمونه شیعیان که در عراق اکثریت را در دست دارند و نیز شیعیان لبنان چنین قاعده‌ای را در عمل پیاده نکرده‌اند.

– مساله خمس و تشبیه آن به «اموال قارون» که «تحت اختیار مراجع قرار دارد و در آن بدون احساس مسؤولیت تصرف می‌کنند»؛ حال آن که همگان از این حقیقت باخبرند که وجوه شرعی جز در راه‌های خیر– و در رأس آن‌ها، برای رفع نیاز فقرا و نیازمندان– صرف نمی‌گردد.

– تلاش برای تشدید اختلاف میان شیعه و سنی، مظلوم نمایی و تظاهر به این که امضاکنندگان بیانیه در معرض سوء قصد قرار دارند؛ از طریق طرح موضوع توهین به صحابه و سبّ و حتی قذف آنان، که دروغی آشکار است و از ناآگاهی نسبت به احکام

شرع نشأت می گیرد.

۶. انکار یکی از ضروریات مذهب تشیع؛ یعنی امامت اهل بیت: و اولویت داشتن آنان بر دیگران، از طریق انکار حجیت اقوال آنان؛ که این مسأله نیز از جهل و ناآگاهی نسبت به اصول مذهب تشیع ناشی شده است. نویسندگان بیانیه می‌خواهند چنین القا کنند که شیعیان معتقدند که تنها نظریات خودشان صحیح و درست است و نه آرا و نظریات دیگران. آیا غیر شیعیان، نظر و باوری جز این دارند؟!

۱- مائده: ۴۴

۲- مائده: ۴۵

۳- مائده: ۴۷

ص: ۱۱۲

۷. یکی از سخنان خنده‌دار و گریه‌آور آنان این است که در اثبات بی‌نیازی از علمای دین آورده‌اند: «اسلام دینی است که همه می‌توانند آن را بفهمند و دریابند»! این گفته نیز تعبیر ساده‌لوحانه‌ای است که درباره یک تخصص یا حرفه ساده نیز قابل پذیرش نیست، چه رسد به دین و آیینی که پایان‌بخشِ دین‌هاست و آموزه‌های آن والاترین آموزه هاست. چه بسا این گفته مقدمه‌ای برای تضعیف احکام شرع باشد، چنان که از گفته آنان در ادامه نیز این‌گونه بر می‌آید: «عقیده ما آن است که اسلام دینی است که همه مردم به اندازه درک و ظرفیت خود آن را در می‌یابند و آنچه اسلام بدان فرا می‌خواند با آموزه‌های دیگر قواعد، قوانین و نظام‌های انسانی تفاوتی ندارد.»

از سوی دیگر هانی عبدالله سخنگوی دفتر سید محمد حسین فضل الله، یکی از مراجع شیعیان در لبنان تصریح کرد: اظهار نظر در باره این بیانیه نیازمند زمان است و دفتر آیت الله از گزارش‌های منتشر شده در مطبوعات در باره این موضوع آگاهی یافته و برخی از موارد یاد شده در بیانیه را مورد بحث قرار داده است.

وی در گفتگو با الوطن گفت: «بسیاری از بندهای بیانیه- به ویژه مواردی که به وحدت اسلامی و تحکیم پیوندهای ملی مربوط می‌شود- از جمله دغدغه‌های سید فضل الله بوده و در زمره کارهای روزمره ایشان قرار دارد و ایشان همواره مواضع خود را در این زمینه اعلام داشته‌اند که آخرین آن‌ها روز گذشته در دیدار هیئت کویتی با ایشان مطرح شد و ایشان بار دیگر حرمت هرگونه توهین به صحابه و همسران پیامبر (ص) را مورد تأکید قرار دادند.» وی افزود: «ایشان از منتقدان جریانات مروّج خرافات و غلو و مبالغه هستند و خواهان مبارزه با این جریانات و جلوگیری از خدشه‌دار شدن وحدت امت اسلام بوده‌اند.» سخنگوی دفتر فضل الله همچنین در خصوص چگونگی مصرف وجوهات و خمس تصریح کرد: «عملکرد سید فضل الله در این باره همواره واضح و شفاف بوده است و ایشان از طریق مؤسسات و ساختارهای مشخص، این وجوه را صرف رسیدگی به نیازمندان کرده‌اند.»

همچنین سید جعفر فضل‌الله فرزند سید محمد حسین فضل‌الله در این در باره به خبرنگار الوطن گفت: «مرجعیت شیعه همواره در برابر بسیاری از انتقادهای مطرح شده در جهان اسلام؛ به‌ویژه جهان تشیع، مواضع شرافتمندانه‌ای اتخاذ کرده‌اند ... برای اظهار نظر در باره این بیانیه نیز بهتر آن است عجله نکنیم و منتظر باشیم تا مسائل شفاف‌تر شود.»

این در حالی‌ست که سید علی الأمین یکی دیگر از مراجع لبنان، تلاش گروهی از فرهیختگان و علمای شیعه برای «تحکیم پیوند میان شیعیان عرب زبان با کشورها، دولت‌ها و ملت‌های خویش» را تأیید کرد و مخالفت با «اقدامات سیاسی که می‌کوشد شیعیان را به جریان‌هایی در خارج از کشورها و ملت‌های خود پیوند دهد» را مورد تأکید قرار داد.

وی در ادامه افزود: «به همین سبب، ما در گذشته اعلام کرده‌ایم که ولایت فقیه نباید به یک ولایت سیاسی تبدیل شود و مرزها و کشورها را در نَوردد؛ زیرا پایبندی به مذاهب و ادیان نباید موجب تضعیف گرایش‌های میهنی گردد.»

الأمین تصریح کرد: «رابطه دینی و مذهبی ما با ایران، به معنای رابطه سیاسی و وابستگی ما به این کشور نیست. رابطه ایران با شیعیان عرب زبان باید از طریق دولت‌ها و حکومت‌های آنان باشد، نه به‌واسطه احزاب و گروه‌ها.»

وی در مسأله تقلید گفت: «امضاکنندگان بیانیه در جایگاهی نیستند که بتوانند در باره این مسأله فقهی اظهار نظر کنند، اما در مورد چگونگی هزینه کردن اموال و و جوهات شرعی و تحکیم رابطه شیعیان با کشورها و ملت‌های خود، با آنان موافق هستیم.»

ص: ۱۱۳

الأمین در ادامه گفت: «ما نیز معتقدیم برخی از اعمال و رفتارهایی که ریشه در دین و شرع ندارد، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد و خواهان آن هستیم که شیعیان، اعمال و شعائر دینی را مطابق با گفته‌ها و فرامین ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به انجام رسانند.»

از سوی دیگر علی شعبان، یکی از فعالان اجتماعی عربستان سعودی که نامش در میان امضاکنندگان بیانیه آمده، در گفتگو با الوطن گفت: «صدور بیانیه به این شیوه، مورد تأیید این جانب نیست و بنده در مورد برخی تعابیرِ به کار رفته در بیانیه، انتقاداتی دارم و پیش از این هم مخالفت خود را با ذکر عبارت «تصحیح عقاید شیعیان» اعلام کرده‌ام. من و برخی از کسانی که نامشان در ذیل بیانیه درج شده، عبارت «مقابله با انحرافاتِ پدیدآمده در رفتارهای برخی از شیعیان که با باورها و اصول فقهی شیعه تعارض دارد» را پیشنهاد کرده بودیم.»

وی افزود: «تعجب می‌کنم که چگونه نام مرا در بیانیه آورده‌اند، در حالی که من آن را امضا نکرده‌ام و با شیوه تنظیم آن هم موافق نیستم.»

شب قدر، سه‌شنبه شب دهه آخر ماه رمضان!

www. tabnak. ir

این روزها پیامک‌ها و ایمیل‌هایی در عربستان و کشورهای عربی منتشر می‌شود که در آن آمده است: «بنا بر محاسبات نجومی، شب قدر، سه‌شنبه آینده است» و این مسأله بنا به گفته «ممدوح بن متعب الجبرین»، پژوهشگر سعودی است که شب قدر را از روی محاسبات نجومی کشف کرده و به تألیف کتابی با عنوان «معرفه اسم لیله القدر» دست زده است و در آن گفته که می‌داند و علم یقین دارد که شب قدر یکی از سه‌شنبه‌های دهه آخر ماه رمضان است که امسال ۲۳ ماه رمضان می‌شود.

به گزارش سرویس بین‌الملل «تابناک»، جبرین تأکید کرده است: این شب در هر سال ثابت بوده و شب سه‌شنبه است ولی در آنجا حرکات منظمی برای جابه‌جایی شب قدر در دهه آخر و شب‌های ۲۷، ۲۳، ۲۵، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۹ و ۲۵ به صورت پی در پی وجود دارد. در سال هجری گذشته (۱۴۲۸) در بیست و هفتم ماه رمضان بود و امسال شب سه‌شنبه، بیست‌وسوم ماه رمضان است و این رویه به همین ترتیب بر ستاره زمین تا آخر زمان ادامه دارد.

به نوشته سایت «الحقیقه»، جبرین گفته است که او پس از هفت سال پژوهش علمی و دینی به این نتیجه رسیده است که شب قدر، یک شب سه‌شنبه از دهه آخر ماه رمضان است و آن شبی است که در آن مسلمانان به عبادت می‌پردازند و اعتقاد دارند که «از هزار ماه بهتر است» و اضافه کردن بیست‌وهشتم به آن بدعت است.

شیخ عبدالمحسن العبیکان، مشاور وزارت عدل و عضو مجلس شورای عربستان سعودی تأکید می‌کند: از نامه‌هایی که به تازگی ارسال شده و در آن شب قدر تعیین گردیده است، چه به وسیله خواب دیدن و چه به وسیله محاسبات نجومی، برخلاف سنت پیامبر خدا (ص) است به این دلیل که آن حضرت، از زمانِ دقیقِ شب قدر خبر نداشت و آن را مشخص نکرده بود.

شیخ العبیکان در یادداشتی در روزنامه «عکاظ» عربستان تأکید کرد: اعتماد به خواب و یا اینگونه محاسبات برای تعیین شب قدر، اشتباه است.

وی افزود: پیامبر خدا (ص) به ما گفته بود شب قدر مخفی شد تا مسلمانان در روزهای دهه آخر ماه رمضان بیشتر به عبادت بکوشند.

مشاور وزارت عدل عربستان افزود: هر کسی که شب قدر را تعیین کند، در سنت نبوی اشکال وارد کرده است.

ص: ۱۱۴

«عبدالعزیز بن سلطان المرمش»، پژوهشگر نجومی عربستان اظهارات جبرین را رد کرد و گفت: او این مسأله را از روی محاسبات نجومی به دست نیاورده بلکه در محاسبات خود، از روی حرکت خورشید آن را در روز سه‌شنبه یافته است. بر پایه نظر او، شب قدر از روی طلوع خورشید مشخص می‌شود و ما در علم نجوم تأکید داریم که مشخص کردن شب قدر امکان ندارد؛ زیرا ما به غروب و هلال اعتقاد داریم اما چیزی که جبرین می گوید، از علم نجوم به دور است.

صدور فتوایی عجیب درباره طلاق

www.shafaf.ir

رییس سابق کمیته فتوای الأزهر، در فتوایی اعلام کرد: «همسایه‌ها و اهل محل اگر شاهد جر و بحث زوجین باشند و تشخیص دهند زن و شوهر همسایه نمی‌توانند با هم زندگی کنند، می‌توانند برای آنها درخواست طلاق کنند.

به‌گزارش العربیه، شیخ جمال قطب که در جمع اتحادیه روزنامه نگاران مصری سخن می گفت، اضافه کرد: همانطور که شوهر حق طلاق دارد و یا زن حق خلع دارد، جامعه هم همین حقوق را دارد. اسلام برای زن مرد حقوق برابری قائل شده و به مرد حق طلاق و به زن حق خلع را داده است.

وی ادامه داد: جامعه که شاهد وقوع ازدواج میان زن و مرد بوده، درصورت مشاهده بروز مشکل میان زوجین به حدی که امکان تفاهم میان آن‌ها وجود نداشته باشد، حق دارد این پیوند زناشویی را پایان دهد! در این خصوص همسایه‌ها و با فامیل زن وشوهر می‌توانند با مراجعه به قاضی درخواست برای زوج همسایه در خواست طلاق کنند.

وی در پاسخ به این پرسش که اگر همسایه‌ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هردو نفر آن‌ها مایل نباشند از هم جدا شوند، در این‌صورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟ پاسخ داد: اگر قاضی تشخیص دهد ادامه زندگی آن‌ها باعث ادامه مشکل می‌شود حکم به طلاق می‌دهد و زن وشوهر هم باید آن‌را بپذیرند!

وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسؤولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین، وقتی همسایه‌ها درخواست طلا کنند، قاضی آن‌ها را ملزم به طلاق می کند.

سریالی که دیدنش حرام اعلام شد

www.tabnak.ir

یک شرکت کویتی تولیدکننده سریال‌های تلویزیونی، اقدام به تولید سریالی تاریخی کرده که در آن خاندان رسول الله (ص) چهره‌پردازی شده‌اند.

به گزارش سایت عرب زبان «اسلام آنلاین»، در این سریال، امام حسن و امام حسین (ع) توسط «عبدالباری ابوالخیر»، کارگردان این سریال به تصویر کشیده شده‌اند.

ص: ۱۱۵

این در حالی است که این اقدام سریعا از سوی شیعیان کویت محکوم شده و محمدباقر مهری، رهبر شیعیان و نماینده مراجع در این کشور، با صدور فتوایی دیدن این سریال را حرام اعلام کرده است.

مهری تأکید کرده است که تجسید و مجسم نمودن معصومین، موجب اسائه ادب به این ذوات مقدس است.

در همین حال، دکتر عبدالستار عبدالسید، وزیر معارف سوریه نیز که بخش‌هایی از این سریال در کشورش فیلمبرداری می‌شود، گفته است: اگر چهره‌پردازی معصومین در این سریال واقعیت داشته باشد، اجازه ادامه کار را نخواهیم داد.

گفتنی است، نام این سریال «الاسباط» است و در صورت تدوین نهایی، در ماه رمضان سال آینده به نمایش در خواهد آمد.

سازندگان سریال «الاسباط» برای ادامه فعالیت در مراکش تلاش می کنند

www.jomhourieslami.com

ساخت بخش‌هایی از سریال «الاسباط» که قرار بود در سوریه و لبنان ساخته شود، در پی اعتراض‌ها و تحریم علمای مسلمان جهان اسلام با مخالفت رو به رو شده است، از این رو سازندگان سریال برای ادامه فعالیت در مراکش تلاش می کنند.

با اینکه ساخت این سریال اعتراض‌هایی از سوی مراجع دینی و علمای مسلمان؛ اعم از سنی و شیعه و اندیشمندان به دنبال داشته و هنرمندان آن از مسلمانان عذرخواهی کرده و برخی دیگر نیز از نقش‌هایی که داشتند انصراف دادند، اما کارگردان آن تلاش می کند این سریال را به پایان برساند.

قرار بوده بخش‌هایی از این سریال در سوریه ساخته شود که به آن‌ها اجازه داده نشد از این رو کارگردان تصمیم گرفت کار را در لبنان ادامه دهد اما در آنجا نیز با مخالفت‌های شدیدی رو به رو شد. وی سعی می کند این سریال را در مراکش بسازد تا با مخالفت‌های کمتری رو به رو شود.

تولید سریال «الاسباط» که در آن بازیگرانی در نقش امام حسن و امام حسین (ع) نوادگان پیامبر ظاهر می‌شوند، علمای شیعه و سنی نسبت به تهیه این مجموعه واکنش‌های بسیاری نشان داده و آن را به شدت تحریم کرده، این اقدام را فتنه انگیز خوانده و تماشای آن را نیز تحریم کردند.

پیش از این دکتر محمد عبدالستار وزیر اوقاف سوریه اظهار داشت که ممکن نیست وزارتش اجازه تصویربرداری از این فیلم را بدهد که در آن چهره امام حسن و امام حسین (ع) و یا کسی دیگر از اهل بیت به تصویر کشیده می‌شود. قرار بود بخشی از این سریال در روستای قطنا، نزدیک دمشق که نمایانگر شهر مدینه است ساخته شود، بقیه فیلمبرداری در قصر بیت الدین در لبنان که قصر معاویه بن ابو سفیان را به تصویر کشد که به دنبال مخالفت‌ها فیلمبرداری این سریال به مراکش منتقل شد.

ساخت فیلم الاسباط حرام است

www.jamejamonline.ir

آیت الله ناصر مکارم شیرازی در یادداشتی اختصاصی به خبرگزاری جمهوری اسلامی، تهیه و ساخت فیلم الأسباط از سوی کارگردان کویتی را حرام و مخالف مصالح اسلام دانست.

چندی پیش خبری درخصوص تولید یک سریال تلویزیونی در کویت منتشر شد که موجب موضع گیری حجت الاسلام و المسلمین «محمد باقر مهری» نماینده شیعیان کویت شد.

آیت الله مکارم شیرازی مرجع تقلید شیعیان در پاسخ به استفتای گروه فرهنگی ایرنا، مرقوم کرد:

بسمه تعالی

به طوری که آگاهان می گویند این سریال، ضدّ شیعی است و هدف آن بی گناه جلوه دادن معاویه و یزید است که بر خلاف تمام

مدارک تاریخی و مخالف اجماع علمای شیعه است و بعید نیست که هدف از آن ایجاد اختلاف میان شیعه و اهل سنت و درگیری میان آن‌ها و بهره برداری دشمنان اسلام باشد. بنابر این، تهیه چنین سریالی حرام و مخالف مصالح اسلام و از هر نظر محکوم است.

ص: ۱۱۶

ناصر مکارم شیرازی

در این سریال تلویزیونی، هنرپیشگان عرب برای نخستین بار نقش نوادگان پیامبر (ص) امام حسن وامام حسین (ع) را بازی خواهند کرد. همچنین نقش‌هایی برای معاویه و یزید در این سریال طراحی شده است.

محمد العنزی، تولیده کننده کویتی این سریال هدف از این کار تاریخی هنری را براساس «اصل فرض حسن نیت میان صحابه و وجود توطئه یهود در ورای اختلافات آنان» عنوان کرده است این درحالی است که چهره پردازی ائمه معصومین (ع) از نظر مراجع عظام تقلید حرام است.

سامر المصری، هنرپیشه سوری نقش امام حسین (ع) را بازی خواهد کرد، پییر داغر ومحمود سعید (در نقش ابو هریره) از لبنان، احمد راتب از مصر، فیصل العمیری از کویت، فتحی الهداوی از تونس، خالد القیش (درنقش یزید)، دیگر بازیگران این سریال هستند.

فیلمنامه این سریال را محمد الیساری نوشته است وکارگردانی آن را عبد الباری ابو الخیر برعهده دارد.

سه میلیون دلار برای این کار در نظر گرفته شده و برای فیلمبرداری از دوربین‌های سینمایی استفاده خواهد شد. این سریال را ناصر جلیلی صحنه پردازی کرده و قرار است در ماه رمضان آینده به نمایش گذاشته شود.

نجف به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ معرفی شد

www. mehrnews. com

سازمان تربیت، علوم و فرهنگ اسلامی (آیسیسکو) نجف را به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ معرفی کرد. آیسیسکو شهر تریم استان حضرموت یمن را برای سال ۲۰۱۰، شهر تلمسان الجزایر را برای سال ۲۰۱۱ و شهر نجف عراق را برای سال ۲۰۱۲ به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام معرفی کرده است. اسکندریه در سال ۲۰۰۸ پایتخت فرهنگی جهان اسلام بوده و امسال نیز قیروان است.

انتخاب نجف به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۲ فرصتی برای تبیین جایگاه حقیقی حضرت علی (ع) است. با توجه به اینکه حضرت علی (ع) منبع الهام انسانی است، سعی می‌شود طی این انتخاب کرامت‌ها و فضایل امیرالمؤمنین به جهانیان شناسانده شود.

راه‌اندازی نشریه نجف پایتخت فرهنگی ۲۰۱۲، خدمات اینترنتی برای استقبال از پیشنهادهای، همکاری با برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای به خاطر معرفی ابعاد مختلف نجف، تشکیل مرکز پیشرفته اطلاع‌رسانی، تأسیس شبکه ویژه استان نجف، اطلاع رسانی و آماده کردن شهروندان نجف برای این مناسبت، تشکیل گروه‌های ویژه استقبال از هیئت‌های رسمی در آینده از اقداماتی هستند که به این مناسبت انجام می‌شوند.

نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) در انگلیس برگزار می‌شود

www. tebyan- hamedan. ir

نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) به منظور تصحیح چهره اسلام، به مدت یک هفته در انگلیس برگزار می‌شود. نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) از سوی دانشجویان عربستان مقیم بریتانیا و ایرلند در شهر منچستر انگلیس طی دو هفته برگزار می‌شود که تا هفته آینده نیز ادامه خواهد داشت.

هدف از برگزاری این نمایشگاه معرفی حضرت محمد (ص) ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی او، تصحیح چهره اسلام در میان غربی‌ها، مبارزه با حملات مکرر به اسلام و مسلمانان و اطلاع رسانی و آگاهی دهی نسبت به آموزه‌ها و تعالیم اسلام عنوان شده

است. از دیگر اهـداف برگزاری این نمایشـگاه معرفی زنـدگی، اخلاـق، رحمت و مودت، جاذبه‌هـای رفتـاری و رسالت آخرین نبی است.

ص: ۱۱۷

در این نمایشگاه کتاب‌هایی ویژه سیره نبوی و اخلاق پیامبرخدا ۹، نسخه هایی از قرآن کریم، تصاویری از عصرهای اولیه اسلام و احکام اسلامی برای تبیین حقیقت اسلام و نبی گرامی قرار دارند.

عمره دختران دانشجو حذف شد

www. jahannews. com

عربستان از این به بعد به دختران مجرد ویزا نمی‌دهد و به همین دلیل ستاد عمره دانشجویی دیگر نمی‌تواند دختران دانشجو را به عمره ببرد.

فارس: رییس ستاد عمره دانشجویی از حذف عمره دختران دانشجو خبر داد.

حجت الاسلام سید محمدرضا فقیهی با بیان این‌که حذف عمره دانشجویان دختر از سوی عربستان اعلام شده است، گفت: عربستان از این به بعد به دختران مجرد ویزا نمی‌دهد و به همین دلیل ستاد عمره دانشجویی دیگر نمی‌تواند دختران دانشجو را به عمره ببرد.

وی افزود: ستاد عمره دانشجویی رایزنی‌های خود را برای حل این مشکل انجام داده اما هنوز به نتیجه نرسیده است.

رییس ستاد عمره دانشجویی با اشاره به اعزام دانشجویان متأهل از ۱۴ تیر بـه عمره مفرده، گفت: روز ۱۴ تیر ۲ کاروان دانشجویان متأهل به عمره اعزام می‌شوند.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

